



جعیشی از گشته
انحادیه کهونیستهای ایران

سرو سخن

نوشته حاضر، عمدۀ بحث های انتقادی درونی اتحادیه کمونیستهای ایران (۱، ۲، ۳) را در دوران بازسازی بعد از ضربه تابستان ۱۳۶۱ دربرمی کرید. اساس این نوشتۀ بر مباحثت و مبارزه درونی سالهای ۶۲ - ۱۳۶۱ استوار است که جمعبنده از تجربه ا. ک. در دوران قیام ۵۷ و متعاقب آن، واراثه سنتزاین تجارب را شامل می شد. این بررسی به مانشان می دهد که چگونه یک نیروی کمونیستی، به واسطه اتکای‌پافشاری بر اصول جهان‌شمول مارکسیسم - لینینیسم اندیشه مائوتسه دون، بلکه بر عکس دقیقاً واسطه انجراف، عدم درک روش و در مقاطع مشخصی دست شتن از برخورد علمی و نگرش دیالکتیکی ماتریالیستی و آموزش‌های انقلابی پرولتری، از انجام وظائف اساسی خودباز می ماند و فرستهای مساعدت‌تاریخی را تحدیت‌بین کننده ای از دست می دهد.

اگرچه این نوشتۀ در برخورده ا. ک. ۱. و انجرافات متعددش لحنی شدیداً انتقادی دارد اما اشتباه است اگر به آن بعنوان "انتقاد از خود" صرف نگاه شود. همچنین، این بیانی تاریخچه ای ازا. ک. ۱. یا حرکت سربداران - بمثابه حرکتی که در گذشته اتفاق افتاده و به اصطلاح "دفترش بسته شده" - نیست، بلکه باهدف درس آموزی و بکار-بستن هرچه قاطعتر اصول انقلابی راهنمای پرولتاریای جهانی در پراتیک امروز و فرداي کمونیستهای ایران نگاشته شده است.

آنچه بر اهمیت وارزش این جمعبندی نقادانه می‌افزاید، همکوشی مؤثر و صمیمانه جنبش بین‌المللی کمونیستی در تهیه آن می‌باشد. کمونیستهای اصیل انقلابی در هر گوشه جهان به تجربه شکست کمونیستها در انقلاب ۵۷ ایران و دوره متعاقب آن، بدرستی بعدوان تجربه شکست خویش نگاه می‌کنند. فرستنی که در عرصه مبارزة طبقاتی در ایران از کف رفت و نیز فرستنی های مساعدی که در افق نمایان گشته اند، همکسی فرستنی هایی برای دامن زدن و پیشبرد انقلاب جهانی پرولتری بوده و هستند. از این‌رو، پرولتاریایی متحده و آگاه دریروسه جمعبندی و سنترالجارب انقلاب ۵۷، بدون درنظر داشت مرزهای مصنوعی "ملیتی" شرکت جست و برای پاسخگویی به وظیفه انترناسیوناً لیستی پرولتری حرکت نمود.

. بخش‌های اصلی این نوشته همانطور که قبلاً گفتیم در سال‌های ۱۳۶۲ – ۱۳۶۱ حوال برخورد به دیدگاه‌ها و سیاستهای ا.ک.ا. در مورد حاکمیت، انترناسیوناً – لیسم پرولتری، حزب، مسئله کردستان، جنگ ایران و عراق و دادگاه گروهی از رهبران، کادرها و اعضاي ا.ک.ا. تهیه گشته است. بعداز برگزاری شورای چهارم سازمان و تدوین مصوبات آن، ا.ک.ا. (سربداران) وارد فاز جدیدی از فعالیت خود گشته که با شرکت در کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمانهای م.ل. بسال ۱۹۸۴ و پیوستن به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رقم می‌خورد. در اینجا کوشیده ایم تا جمعبندی نقادانه خود را به محدودیت‌ها، کمبودها و اشتباهات موجود در مصوبات شورای چهارم – بعنوان آخرین سند رسی علنی در مورد خط و منشی سازمان – نیز بسط دهیم.

در راه نقدگذشته باید آگاه بود که با هر سلاحی نهیتوان به انجام این مهم برخاست. سرنوشت آنسته از کمونیستها که برای جمعبندی نقادانه از تجارب خویش به سلاح بورژواشی جنگ انداختند، چیزی جزئی‌تری همیست ایدئولوژیک – سیاسی و دروغ‌گذشتن به انحلال طلبی نبود. مادر این راه سلاح نقدپرولتری را بکار گرفته ایم که هیچ چیز نیست مگر مارکسیسم – لینینیسم – اندیشه مأثوقت‌ه دن.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

زمستان ۱۳۶۵

فیما ۲۲ بهمن ۵۷ همانکوئه که بمتابه گشایشی برده مه ۱۹۸۰ تأثیری فوق العاده بر وقایع جهانی گدارد، آغازپرسه سقط انقلاب و شکست نیروهای م - ل رانیزرس قسم زد. این واقعه برای جنبش پرولتاری انترناسیونالیستی وا. ل. ا. بمتابه جزوی از آن، سئوالات مهمی را پیش آورد که میباشد حل گردد، و درسها میهمی رامطرح کرد که میباشد آموخته شوند. تجربه انقلاب ایران تأکیدی بود بر کشوده شدن چشم اندار - های فوق العاده جهت انقلاب - چشم اندازهایی که ناشی از تعیین بحران امپریالیسم و رقابت دوبلوک امپریالیستی می باشد -، و همچنین شاهدی بود بر مصاف های دشواری که پیش بای جنبش بین المللی کمونیستی (ج. ب. ل.) قرار گرفته - جنبشی که در ایران و در مقیاس جهانی بطور جدی از تحولات عینی عقب مانده است. این تضاد حاد که ج. ب. ل. با آن روپرست، بوبیزه در تجربه ا. ل. ا. بطور فشرده خود را انتقامیان ساخت. به این مفهوم، دستاوردهای ا. ل. ا. نیز در دست وینجه نرم کردن با این اوضاع و همچنین انحرافات سازمان ما - انحرافاتی جدی - میباشد مشخص کشته و مورده تحلیل علمی قرار گیرد تا بتوان از طریق یک پرسه انتقادی به کشت از انحراف سانتریستی در جنبش ایران و ج. ب. ل. اندیشه مائو نائل آمده، سازندگی را آغاز کرده و شکست را به ضخیم بدیل کنیم.

این حقیقتی است که تجربه شکست جنبش کمونیستی ایران آب به آسیاب آکنوتیسیم، انفعال و تسلیم طلبی ریخته است. این واقعیتی است که بسیاری از نیرو - های روحیه باخته (بسیاری ازانقلابیون سابق، م - ل - های سابق) در تقدیح اصول انقلابی م - ل و اندیشه مائویاکدیگر به مسابقه برخاسته اندویرای ادعاهایشان تجربه ایران را گواه می کنند، امادر مقابله این انحراف و ارتداد، راه والای قرارداد که انترناسیونالیسم انقلابی پرولتاری بدان متهدمی باشد، مسلمان - ل - های ایران مرتكب اشتباہات فاحشی شدند، جنبش مافر صتهای مهمی را از دست داده و شکست های سختی را نیز بجان خریده است، اما از این همه نمیتوان ونباید شکست ایده های انقلابی و اصول رهاییبخش پرولتاریا را برداشت نمود. کدامین انقلاب پیروزمندرا سراغ دارید که توسط پرولتاریا راهبری شده و مجبور به از سرگذراندن آزمونهای دشوار و حتی شکست های سخت نشده باشد؟ این حقیقتی است که شماری از تاریخی تریسن پیشرفت هادریبی شکست های بزرگ بدست آمدند. فی المثل، تاریخچه خدمات لنسین در مقابله با انحطاط انترناسیونال دوم، یاراه پرپیچ و خم کسب پیروزی در انقلاب چنین وعظیمترین خدمات مائو بده؛ انش م - ل در عرصه اداء انقلاب تحت دیکتاتسوروی پرولتاریا وفتح قله رفیع انقلاب فرهنگی در بین احیای سرمایه داری در شوروی را در نظر بکیرید. سئوالی که در ارتباط با جنبش کمونیستی مایا باید مطرح شود چنین است: آیا ما کمونیستها از اشتباہاتی که باعث عقبگردهای موجود گشته برای خود اصل ساخته و در نتیجه فر صتهای جدیدی که برای پیش روی بسوی اهدافمان در افق ظاهر گشته را به دور خواهیم افکنند، یا اینکه مسئولیت های تاریخی خود را بدوش خواهیم گرفت تا جنبش م - ل را برای تحقق انقلاب پرولتاری در ایران و در سراسر جهان برپایه خطی صحیح برپا - داشته و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نوزیم.

در این نوشته، بدون آنکه قصد ارائه یک جمعبندی کامل از بروزه انقلاب ۵۷ را داشته باشیم، برخورده استیاهات کلیدی ایدئولوژیک - سیاسی ۱. ل. ۱. راهنمای قرار می‌دهیم. اینها استیاهاتی بودند که خط سازمان مارا تضعیف کرده، از برائی آن کاسته، و دلیل عجز مادر پیش روی ازیان پیچ و خمہای انقلاب ۵۷ شدند.

نخست ازموقعيتی که بلافاصله بعد از قیام ۷۵ با آن روپردازیم آغاز می‌کنیم و خط ومشی خود را در ارتباط با آن موقعیت موردار زیابی قرار می‌دهیم. در زمان انقلاب ۵۷ نیروهای م - ل هنوز جوان، کوچک و نسبتاً زیبارزه عمومی مردم جدا نبودند - بودن زیره سازمان مأکه در خارج از کشور تشکیل شده بود. اتحادیه به بیزان زیادی با انقلاب فرهنگی و مبارزه بین المللی علیه رویزیونیسم شوروی مشخص میشود بطور نزدیکی به کراپش بین المللی ماثویستی مربوط می‌گشت. درواقع ۱. ل. ۱. خودیکی از سازمان - های زاده انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بوده و بر مبنای نگرش شورشکری آگاهانه و مبانی استوار ضد اکونومیستی پرورش یافته بود. لیکن بهنگام بازگشت نیروهای ۱. ل. ۱. در سالهای انقلاب به ایران آگازیلاش مابرای سود جستن از فرصنهای مساعد انقلابی، سازمان مامبتلا به کراپشی شد که آن نگرش و این مبنای استوار را منورد تهدیدی جدی قرار می‌داد. واقعیت آن بود که در سطح ج. ب. ل. مسائل کلیدی ایدئوژیک و سیاسی مراحل اولیه بررسی و حل را از سرمی گذراند و پرولتاریائی بین المللی هنوز جمعبندی عیق و همه جانبی ای از کودتای بورژوازی در چین ارائه نکرده بود. مبارزه ایدئوژیک - سیاسی ماباتثوری "سه جهان" و حاملین آن، در باره ای مسوارد اساسی نه با انتکابه پیشرفت ترین تجارب پرولتاریائی جهانی، و نه با تلاش جهت تکامل وارتقاء سطح دانش پرولتاریا، بلکه با تکیه به پوخته سیاستها و اصولهای ارت مانده از کمپینترن و شاهد کردن بعضی از تکنیک های مشخص اغیر قابل تعیین به پیش رفت بود. تزلزل در مورد اندیشه ماثویس دون که تبارز آشکار خود را در عدم مرزبندی قاطع و علنی با خط دگمای - رویزیونیستی حزب کارآلیانی نشان میداد، مسلمان دور گشتن سازمان ماز سیاستهای پرولتاری مؤثر افتاده و زمینه مساعدی را برای ظهور، رشد - و غلبی - انحرافات اکونومیستی بازمی کرد. اگر انقلاب فرهنگی با کستی عیق، اکونومیسم و استنتاجات سیاسی - تشکیلاتی آفرازیز ضربه ببرد، مقهور ساخته و نقطه عزیمت نوینی را برای کمونیستهای جهان به ثبت رساند، اگر انقلاب فرهنگی هسته مرکزی و روح "چه باید کرد" لینین را از زیر آوار اکونومیسم دیرپایی ج. ب. ل. بیرون کشید و عنصر آگاهی را باقدرتمندی ووضوح در جایگاه اصلیش - در اساس هم اقدامات و تحولات، در مقام همیری پرسه ها - نشاند، باید ادعان کنیم که اساس این پیشرفتها و دستاوردهای بعد از کودتای بورژوازی در چین ازسوی بسیاری نیروهای م - ل نایدیده گرفته شد و یگاهی آن احیای تزهاد پرخوردهای اکونومیستی باب گردید. به یک کلام، تزلزل بر اصول م - ل - اندیشه ماثو (گرایش سانتریستی) بوجوه مختلف اکونومیسم پاداد: از نقطه نظر سیاسی، دنباله روی از گرایشات خودبخودی توده ها و تابعیت از سیر خودروی و قایع و تحولات، و از نقطه نظر ایدئوژیک - تشکیلاتی فراموش کردن وظیفه میرم ایجاد استادرهبری کننده پرولتاری - حزب طبقه کارگر - و موکول کسردن این مهم به "توده ای" یا "کارگری" شدن سازمان.

اشکال دیگری که تصویر انحرافات اتحادیه را در دوره موربد بحث تکمیل می کرد، اصل ساختن از یک تاکتیک مشخص در عرصه مبارزه طبقاتی و مطلق کردن یک قیاس تاریخی بود: تاکتیک منفرد کردن دشمن عده به حد اکثر و زدن یک به یک دشمن.

بنابراین ا. ک. ۱. بابدوش کشیدن با تزلزل بروی رفیعترین قله فتح شده توسط پرولتاریای بین المللی - اندیشه مائویسته دون - «بازنجیر گرایش اکونومیستی برپا و بالاخره با پیچش داشتن عینک» یک به یک زدن دشمنان "پایه عرصه ای نوین و پیچیده کداشت، که ردیاب هریک از اینها را طی بحث بروشی می توان مشاهده کرد. در این منگام خینی به مرأه نیروهایی که عنان انقلاب را بدست گرفته و با استفاده از نفوذ قدر تمند نسنت و مذهب حمایت اکثریت مردم را کسب کرده بودند، دولت جمهوری اسلامی را بنانمود. بعلاوه، صفت بندی نیروهادر سطح بین المللی، خصوصاً شیوه برخورد دوبلوک امپریالیستی - دروغه نخست نسبت به انقلاب وسیع نسبت به حکومت نوینیاد اسلامی - عملاً به نفع خینی و شرکاً در ارتکیم قدرت تمام شدوسای در راه تعیق انقلاب ایجاد نمود. این بدان معنا نیست که چشم انداز یعنی بعد از انقلاب تیره و تاربود، به پیچوچه! چرا که میلیونها نفر با خیزش انقلابی به زندگی سیاسی کشیده شده و بخشای مهی از مردم - ملتیهای تحت ستم کرده و دوست کمن، کارگران و مدقانان پیشوادانشجویان و دیگر جوانان، وزنان مبارز - برای رهایی از قیود بورژوازی و فئودالی که رهبری خینی بر انقلاب تحمیل می کرد بپا خاسته بودند. همچنین در درون هیئت حاکمه جدید بیمداد دو سال شکافهای جدی وجود داشت و این مسئله، امرتحکیم کامل قدرت دولتی را ناممکن می ساخت. این موقعیت مسلمابرای جنبش کمونیستی گشاپیش های مهمی را جهت پیشبرد فعالیت انقلابی بوجود می آورد. البته متعاقب سقوط شاه شرائط عینی چنان نیز که نیروهای پرولتری بتوانند بسیار است در پیش ایش صفوں انقلاب قرار گیرند، رهبری را از چنگ مرتعین در آوردن انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی پیروز مندرا متحقق سازند، با این وجود مسلمان افراحت های عظیمی برای کار انقلابی وجود داشت. همانگونه که لینین گفت، کمونیست های توanstند بپرهر عرصه فعالیت مستقل خود «مهر پرولتری» بکوبند و از همه مهمتر، اثبات نیروهای انقلابی (پروراندن پیشانگ پرولتری) و آمادگی جهت فرصت های آینده برای کسب قدرت را به انجام رسانند. این کار مسلمابرای جنبش انترناسیونالیستی پرولتری نیز تأثیری بسزایی داشت. تحت یک خط صحیح امکان این نوع فعالیت موجود بود ای این خودمی توانست راه را بر استفاده از موقعیت عظیم انقلابی در مقطعی حساس (گره گاه سال ۱۹۶۰) برای مابکشاید.

در آن شرائط برای ماوکل جنبش کمونیستی این سوال مطرح شد: چگونه ضعف خویش را به قدرت تبدیل کنیم، چگونه برای شرائط تشید اجتناب ناپدید رضاده ا و قطبی شدن طبقات آماده شویم، چگونه برای بزرگ شدن نیروهای بورژوا اسلامی از اریکه قدرت و به پیش راندن انقلاب تدارک ببینیم؟ سازمان ما زیبک روحیه اصلی انترناسیونالیستی برخوردار بود اصولاً بعنوان جربانی متهدبه آموزش های مائویستی و پیزبیونیسم شوروی شناخته می شد. همین بنیادهای ایدئولوژیک - سیاسی بود که اتحادیه را به بخشی از جنبش پرولتری انتerna-

سیونالیستی تبدیل میکرد. مابدیرستی خصلت دمکراتیک انقلاب ایران رادرک می- کردم و می داشتم که تنها زمانی این مرحله پایان خواهد یافت که قیودمناسبات اسارتبار امپریالیستی بطور کامل گسته شده و حاکمیتی انقلابی برقرار شود. بعلاوه ما در اصول به ضرورت رهبری طبقه کارگر برای انجام کامل این وظائف صحنه می- گذاشتیم و نیروهایی که در رهبری انقلاب فرار گرفته بودند را بیهیچوجه قادر به هدایت پیروزمندانه آن نمیدانستیم. ازسویی دیگر، ما ظاهراً تأکیدی بسیار بر ضرورت ایجاد حزب پیشانگ پرولتری داشتیم (کمی جلوتر به انحرافات مشخص خود در مورد مسئله ایجاد حزب خواهیم پرداخت) و توجه بسیاری به تحکیم رشته های ارتباط خود با طبقه و تأمین اتحاد کارگران و هدفانان معطوف می داشتیم. برای مثال حقیقت (ارگان ا. ک. ا.) در شماره ۲۷ خود تحت عنوان "انقلاب ایران و تکامل سیاسی آن " چنین نوشت - این مقاله درواقع فطعنامه مصوبه شورای دوم سازمان دریهار ۱۳۵۸ چهت تدوین خط و مشی سازمان در شهر ایط نوین بود - :

"عده این مسائل همان عبارتست از حل انقلابی ونهائی مسئله پایه ای دمکراسی ایران . یعنی مسئله ارضی - دهقانی و مسئله درهم کوییدن کامل و قطعی وابستگی اقتصادی ایران به امپریالیسم و خرابکاری امپریالیسم در رشد آزاد و مستقل جامعه ما. این قدرت، قدرت انقلابی مشترک کارگران، دهقانان و پیشه وران ایران، قدرت توده هاست. " (حقیقت ۲۷ - صفحه ۲)

مادر طول هشت ماه نخستین بعد از سقوط شاه فعالیت های رابقتضایی کیل یک حزب پیشانگ کمونیستی به پیش بردم. ا. ک. ا. در مبارزات پیش رویی که علیه تلاش های جمهوری اسلامی-جهت سربزیدن انقلاب- برپا کشته بود، شرکت جسته یا ازانهای حیات نمود. نمونه مشخص این فعالیت ها، شرکت فعال مادر مبارزات انقلابی خلق کرد بود. در تعام این دوره ا. ک. ا. تلاش خود را برپا کشید نشریات کمونیستی متصر کردمود. طی این دوره بود که جمهوری اسلامی با اجرای دو مانور مهم انتخاباتی، جنبش کمونیستی و انقلابی را آزمود و ما در مقابل این مانورها در مجموع مواضعی صحیح اتخاذ کردیم. انتخابات جمهوری اسلامی (فروردین ۵۸) و مجلس خبرگان (مرداد ۵۸) بدروستی از جانب ا. ک. ا. تحریم شد و فعالیت تبلیغاتی وسیعی درضیت با این مضمونه های عوام غریبان در شهر ایط تشدید اقدامات سرکوب کرده و ارتجاعی حاکمیت علیه صفوں انقلاب، ازسوی تشكیلات ما به پیش برده شد.

اما علیرغم این جهت کیری انقلابی، درک ما از همان ابتدا ازو ظایف پیشانگ پرولتری در مرحله انقلاب دمکراتیک، التقااطی بوده و بیشتر بطرف اکونومیسم و ناسیونالیسم سنتگینی می کرد. این التقااط - حداقل قسا - از جنبه های نادرست خط کمینترن سرجشمه می گرفت، جنبه هایی که هنوز هم در ج. ب. ک به اغتشاش دامن می زندو وسیعی بر نیروهای م. ل. نو خاسته که برای گستاخ از رویزیونیسم مدرن تلاش میکنند، تأثیر گذاشته است. خط ویراتیک کلی ا. ک. ا. در دوره ۴-۵۷ بایک رکه سیم از

* در اینجا لازم است ب瑞ک نکته تأکید گداریم: اینکه پرولتاریا ناگزیر است برای گذر به سویالیسم، انقلاب دمکراتیک پیروزمندی را پشت سر گذارد، و برای این

پر اکماتیسم و ماتریالیسم مکانیکی بشکل گرایش کم بها دادن به اصول محوری و مهم م. ل. اندیشهٔ مائو و النقاطی بودن در مردم رهبری کننده و تعیین کننده خط ایدئولوژیک - سیاسی و کم بهائی به وظایف تئوریک پیش پای جنبش کمونیستی در سطح ایران و جهان مشخص می‌شد. این گرایش رامی توان تحت عنوان تحقيق نسخون "عنصر آکاهی" در ارتباط با جنبش توده ای خلاصه شد. درک ما از مسئولیت‌های بین‌المللی مان‌نیز تنگ نظرانه و مکانیکی بود و وظایفی که "مستقیماً" با کوشش های عاجل برای پیشبرداشتنقلاب در ایران مربوط نبودند را احادیده می‌گرفتیم. بعد از گذشت ۸ ماه از سرنگونی رژیم سلطنتی، آنکه که ثابت شد انبساطت نیرو تحت پرچم مستقل ما کار دشواریست، زمانیکه مبارزه خودبخودی ضدآمریکائی بعد از اشغال سفارت آمریکا در آبان ۵۸ فوران کرد و بدنبال آن باشروع جنگ ایران و عراق در پاییز ۵۹، گرایش النقاطی اولیه ما راه را برای یک خط آشکارا راست باز نمود. تأثیری که ۱. ک. ۱. از رویارویی با این موقعیت پیچیده، وخیم و سخت پدیرفت، مبارزه دشوارجهت جمع آوری نیروهای انقلابی حول منافع درازمدت و اساسی پرولتاریسا - بوبیزه نیاز به ایجاد حزب پیشاهنگ پرولتری - را تحت الشاعع خود فرارداد و کوششها پر اکماتیستی و مضطربانه ای را جهت بدست آوردن پایه توده ای از طریق دنباله روی از جریان خودبخودی جنبش و احساسات توده ای دامن زد. بجای تدارک همه جانبیه برای انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا و پیشبرداشت از این قدرت سیاسی از طریق جنگ خلق.

۱. ک. ۱. برنامهٔ دیگری که عدتاً این تدارک را به فراموشی سیرده و بدنبال حمایت از "جنبه‌های ضد امیریالیستی" این یا آن جناح هیئت حاکمه جدید بود، را برگزید. و این مساوی بود با دست شستن از رهبری انقلاب دمکراتیک.

در عین حال، ۱. ک. ۱. نسبت به مسئولیتها بین‌المللی نیز تنگ نظرانه برخورد کرد و در عمل به مسائل ایران "توجه اختصاصی" مبدول داشت.

در اینجا بود که بیشتر بینهای ما با ج. ب. ک. قطع شد. خلاصه آنکه، نقش پیشاهنگ پرولتاریای انقلابی و وظایفی که از جانب پرولتاریای بین‌المللی بر دوش نمایندگان سیاسیش فرار گرفته، به کناری نهاده شد - هم در عرصهٔ مسئولیت نسبت به

کار برنامهٔ حداقل خویش را تدوین نموده، تشکلات متناسب و موردنیاز این مرحله از انقلاب را سازماندهی کنده، باعث می‌شد که - بقول مائو - مرتباً "بورژوا و دمکرات هایی با گرایشات کمونیستی" درون صفو حزب خود یا پیرامون پرچم خویش مواجه گردد. بعلاوه، این موقعیت عینی خود همواره نمایندگان سیاسی پرولتاریا را نیز با خطر انحرافات بورژوا دمکراتیک و ناسیونالیستی در کشورهای تحت سلطه روپرتو و می‌سازد. پرولتاریای آکاه می‌باید نسبت به این واقعیت عینی و خطرات برخاسته از آن - که استقلال ایدئولوژیک و سیاسی طبقه را تهدید می‌کند - هشیار بوده و مداوماً با جوانب و زمینه‌های کوناگون بروز این انحراف مشخص مبارزه نماید. از این‌رو، در برخورد به انحرافاتی که دامنکیر مجموعه جنبش کمونیستی ایران و مشخصاً اتحادیه گردید، می‌باید زمینهٔ مادی مذکور را از نظر دور نداشت.

ج. ب . ک و هم در ستیزبرای کسب رهبری در پیروزه انقلاب ایران .

البته نمونه های بسیاری در تاریخ جنبش پرولتری یافت می شود که برای بسیاری نیروها کام زدن با جریان خودبخودی مبارزات توده ای و تقابلات آنی مردم، تنها راه عملی و واقعکرایانه بنظرمی آمد، حال آنکه پاشاری بر اصول و بکاربریت دانش مارکسیسم، برخورده "ایده الیستی" و تهی از مقاومت زندگی حقیقی جلوه می کرده است. در ایران، این موجی بس اغواگر بود، زیرا در انقلاب ۵۷، ۹٪ مردم علیه سلطنت صفاری اش کرده بودند (اگرچه این امر تاحدیزیابی به چکونگی واکنش آمریکا نسبت به انقلاب ایران مربوط می شد؛ آمریکا محرك یک جنگ داخلی تمام عیار نشده بپوشاند)، تلاش زیادی برای جلوگیری از سقوط شاه بعمل نیاورد. بعلاوه بعد از سقوط سلطنت، پرولتاریای آگاه با شرایط پیچیده ای روپرور گشت. توده های مردم در تلاطم بودند و علیه تلاش های ضد انقلابی آمریکا مبارزه می کردند. خمینی و شرکاء به حمایت از ایین مبارزه برخاستند و در واقع کوشیدند در رأس آن قرار گرفته، آنرا تحت کنترل خویش درآوردند - و درآورند. به این شرایط اغواگر بایدیک ضرورت تاریخی رانیز اضافه کرد که پرولتاریای آگاه با آن مواجه بود: یعنی مشکل کردن خود برای جبران زمان از دست رفته، یعنی کشتش و تحکیم صفو خود و همان با آن، تأثیر بر جریان انقلاب پیش از آنکه ضربه قطعی ارتقای - که انتظارش می رفت - برپیکر انقلاب فرود آید).

با این اوصاف، اگر تجربه ا ل. ا در انقلاب فرار است چیزی را نشان دهد، این واقعیت است که هیچ چیز غیر عملی تر و غیر واقع بینانه تر از کم بها دادن به مسائل اصولی و دنباله روی از سیر خودبخودی تحولات - تحت عنوان "منافع پرولتاریا" وجود ندارد! از طرف دیگر نشان می دهد که انترنا سیونالیسم و وظایف بین-المللی پرولتاریا شعارهای زودگذر یا زست های اخلاقی بی معنی، با اهمیت اندک عملی برای تکامل انقلاب دریک کشور خاص نبوده، بلکه ارتباطی حیاتی بـ توافقی پیش روی دریک کشور مشخص دارد - سیر انقلاب پرولتری در سطحی جهانی به کنار - . پراگماتیسم ما، گرایش فزاینده ما به رها کردن اصول [برای باصطلاح اجتناب از ایزوله شدن موقعی از جریان عمده جنبش توده ای] و دور گشتنمان از ج. ب . ک [وسطور کلی، فداموندن منافع دراز مدت و واقعی پرولتاریا در برابر کسب امتیازات و برتری های کوتاه مدت و حتی واهی] سبب شد که اتحادیه در زمانیکه امکان پیش روی داشت از خودقابلیتی نشان نداد (و راستی که این پیش روی برای آینده انقلاب اهمیتی بسیار داشت).

جنیش بین المللی کمونیستی

و رابطه آن با انقلاب ایران — دیدگاه‌ها و پرایتیک اتحادیه —

جنیش کمونیستی از ابتدای بسته شدن نطفه اش یک جنبش بین المللی بسوده است. این یک تعلیم و دستور معنوی نیست، بلکه حقیقتی است استوار براین واقعیت که طبقه کارگر یک طبقه واحد جهانیست و موقعیت و مبارزه اش توسط قوانین حرکت سیستم جهانی (بخصوص در عصر امپریالیسم) مشروط می‌گردد، طبقه‌ای که رهاییش مشروط بسه الای طبقات در هر کشور و رهایی‌بشاریت در کل بوده و پیشرفت تلاش‌های انقلابیش در هر نقطه جهان از پیشرفت‌های خطی (تئوریکی و پرایتیکی) و کمی جنبش در مقیاس جهانی تأثیرگرفته و بر آن تاثیرگیری کدادارد.

به همین دلیل است که انترناسیونالیسم، دیدگاه ایدئولوژیکی پرولتا ریاست، و سازماندهی بین المللی برای پیشبرد امپریالیزم پرولتا ریاست [یعنی تحکیم اصول ایدئولوژیک و علمی مان و ایجاد اتحادیهین المللی حول این اصول، و مادیت تشکیلاتی بخشیدن به این وحدت، تحلیل تحولات ثوین و سنتز تجارب و پاسخگویی به مشکلات نوین و از این طریق ارتقاء اصول ایدئولوژیک و علمی، کمک به شکل گیری دسته‌های پیشامنگ و احراز کمونیست در هر آنچاکه موجود نیستند و تقویت آنهاشی که موجود نند، به یک کلام تأمین رهبری پرولتا ریارد سطح بین المللی کاری اساسی می‌باشد. و در مجموع تقویت جنبش انقلابی پرولتا ریارد سطح بین المللی کاری اساسی می‌باشد. باید داشت که توان انجام دومی (سازماندهی بین المللی) بسته به این است که نیروی پرولتری در هر کشور تاچه حد انترناسیونالیسم را بثابه یک مؤلفه حیاتی بینش خود محکم چسیده و صفوی خود و کارگران و زحمتکشان را مسلح به آن می‌کند. و نیزه تربیت انترناسیونالیستی خود عنصر تعیین کننده ای در پیروزه آکامی بخشیدن به طبقه کارگرمی باشد. این تربیت صرفهای توضیح همسروشی کارگران به یک کشور با کارگران کشورهای دیگر انجام نمی‌کیرد بلکه بستگی بدان دارد که کارگران و زحمتکشان آکاه هر کشوری و در رأس آنها حزب پیشامنگیان تاچه حد به این وظيفة انترناسیونالیستی – که در بالا به جوانب مختلف و بیوسته بهم آن اشاره شد – جامه عمل می‌پوشانند و به آن عمل می‌کنند. اینها اصول اساسی مارکسیسم انقلابی از زمان بیدایش این علم می‌باشد. مارکس و انگلیس در مانیفست کمونیست اعلام کردند که کمونیستها با این حقیقت متایز

می شوند و : "در مبارزه ملی پرولتاریای کشورهای مختلف، آنها (کمونیستها) منافع مشترک تمامی پرولتاریا مستقل از هر ملیتی را، مطرح کرده و به پیش می گذارند...، "مارکس و انگلیس با این دیدگاه در سال ۱۸۶۴ انترناسیونال اول را بنیان نهادند. این اصول بعدها بوسیله لینین تکامل یافت. او پیشگام مبارزه علیه اپورتونیسم و سویل شوونیسم انترناسیونال دوم گردید. لینین در سال ۱۹۱۹ امر ایجاد انترناسیونال سوم را هبیری کرد. مائو از این میراث دفاع کرد و آنرا ابیکاریست و اعلام نمود: "طبق دیدگاه لینینی، بیرونی نهایی یک کشور سویالیستی نه تنها کوشش های پرولتاریا و توده های وسیع مردم در کشور خود را طلب می نماید، بلکه بیرونی انقلاب جهانی و محو نظام استثمار فرد از فرد در جهان - که رهایی نوع بشر را بهمراه خواهد آورد - رانیزدربیرمن کیرد"؛ و سپس به کارگران چین هشدار داد که سر خود را به تولید و "کارخانه خود" گرم نکنند و انقلاب جهانی را مدنظرداشتند باشند.

در سال ۱۹۸۰ اولین کنفرانس بین المللی احزاب م.ل. جهان تشکیل شد و بیانیه ای رایتیسویب رساند که گام مهمی در بازسازی ج.ب. ک و درجهت غلبه بر بحران آزاردهنده آن بود. سازمان ما از شرکت در این کنفرانس، و متعاقب آن از امضای لیبنانی مشترک (لایمیز ۱۹۸۰) امتناع ورزید.

دلایلی که از طرف سازمان مابرای امتناع از امضاء بیانیه ارائه می شد بقرار زیر بود: ما در مورد انور خوجه موضع گیری نداریم، مابا موضع بیانیه در مرور در شدسر مایه - داری در کشورهای تحت ستم توافقی نداریم و احساس می کنیم نظریه مذکور این امکان را نفی می کند که مناسبات نیمه فنڈالی - نیمه مستعمره کماکان می تواند در برخی کشورهای تحت سلطه، بیویژه ایران موجود باشد، و مهمتر از همه اینها از نقطه نظر مادر آن زمان - ب واسطه ضعف درونی و وظایف بلا واسطه و مبهم در ایران و نیاز بیکار با حداقل مخفی کاری قادر نیستیم وقت خود را صرف حل این مسائل نمائیم.

در کنار این قبیل استدلالات، بسیاری نیز بودند که بیانیه و کنفرانس اول احزاب را زودرس خوانده و معتقد بودند اتحادیه ویا هر نیروی دیگری در ایران نمی تواند ادعای نمایندگی پرولتاریای ایران را در عرصه بین المللی بنماید، بی آنکه پایه ای در میان طبقه کارگر کسب کرده باشد.

آنچه که تمامی این مخالفت هارا رقم میزد در کی پراکماتیستی، تنگ نظر انسه و ناسیونالیستی ازو ظایف پرولتاریا بود که نه تنها انترناسیونالیسم پرولتاری تناقض داشت، بلکه از جمله علل شکست سیاسی اتحادیه نیز گشت.

* جالب توجه است که در غلتیدن سازمان ما به یک انحراف و کم کردن جهت گیری اساسی پرولتاری به تنگ نظری ناسیونالیستی و محدود نگری در برخورده ماهیست و عملکرد نیرو و هادر سطح ملی و بین المللی نیز پیاداد. فی المثل، زمانیکه موضع گیری هسای عقیقاً ضد انقلابی انور خوجه و حزب کارآلبانی علیه اندیشه مائویسته دون به اوج خود رسیده و نظرات سر ایا روزیونیستی این حزب در عرصه های مختلف (فلسفه، اقتصاد و مبارزه طبقاتی) بوضوح آشکار گشته بود، "حقیقت" صرفاً موضع دولت آلبانی در پیشتبانی

نتیجه منطقی استدلال "پایه‌نداشتن" این خواهد بود که بطور مثال مارکسیستهای انقلابی در کشورهای امپریالیستی می‌باشد پرچم پرولتاریا را به زمین گذارده و بدبان سویا - دمکراتها، رویزیونیستها یا رهبران امپریالیستی سازمانهای کارگری برآه افتند، زیرا آنها بیشترین تعداد کارگران را گردخود جمع آورده اند. یاد رجنبش‌های ممل تحت ستم پرولتاریامیباشت عرصه را به بورژوا ناسیونالیستهای گوتاگون واکدار کند - کاری که اتحادیه در دوران غلبه خط راست انجام داد - زیرا این بورژوا هامسلمادر دوره‌های معین، نسبت به انقلابیون اصیل، پیروان بیشتری در بین توده هادارند.

در قلب این تأکید غلط بر فاکتور کیفیت، دیدگاهی پر اگماتیستی و اکونومیستی وجود دارد که جایگاه تعیین کننده ایدئولوژی و سیاست را در مبارزه انقلابی پرولتاریا تحقیر کرده و بنی ارزش می‌نمایاند. این تأکید از دستیابی به حقیقت بازمی‌ماند. همانطور که ماثوکفت: "درستی یانادرستی خط ایدئولوژیک - سیاسی همه چیز را تعیین می‌کند." از دیدگاه مارکسیسم انقلابی دریک کشورحتی اگر فقط یک کمونیست هم وجود داشته باشد - و حتی اگر اکثریت قاطع طبقه کارگر را این کشور نیز ناکامانه درضیبت با آن کمونیست انقلابی قرار داشته باشد - این امر در این حقیقت تغییری ایجاد نمی‌کند که اونما بینه پرولتاریای آن کشور در عرصه بین‌المللی است.

واقعیت آنست که دلیل اساسی ترا متناع اتحادیه از اضای بیانیه مشترک را می- باشد درموضع التقاطی سازمان در ارتباط با اندیشه ماثوتسه دون جستجو کرد - التقاطی که با امتناع از موضعگیری علیه انور خوجه و حملات رویزیونیستیش به میسر است - ماثوآشکار گشت، خابدانجاكه شورای سوم اتحادیه بطور رسمی اندیشه‌ماثور از مبانی اید - ژولوژیک - سیاسی خود حذف کرد. هر چند غلبه این خط انحلال طلبانه نتوانست گرایش قوی

از اشغال سفارت راملاک قرارداده نوشته:

"نهاییک کشور در دنیا بود که از این حرکت جسورانه ضد امپریالیستی مردم بدفاع برخاست. و آنهم کشور کوچک سوسیالیستی آلبانی می‌باشد. دولت آلبانی با این موضع - کیری بجای خودشان داد که مدافع واقعی خلقهاست و مردم ایران نیز باید از این رفتار انقلابی دولت آلبانی بکرمی استقبال نمایند..... این نشان معنده اصالت انقلابی این دولت کارگری می‌باشد."

(حقیقت ۶، "انعکاس بین‌المللی

تسخیر... - ۲۹ آبان ۱۳۵۸)

ماثوئیستی در بطن اتحادیه را پیش کن کند.*

باید گفت که موضع اتحادیه در ارتباط با ماثویعنوان یک مسئله متمایز‌کننده خطی در جنبش کمونیستی - در بهترین حالت - النقا طی بود. والا چگونه می‌توانیم عدم موضع‌گیری خود را بر سر انور خوجه توضیح دهیم؟ این سکوت در عمل به مفهوم امتناع از اتخاذ‌ موضوعی محکم علیه حملات همه جانبی خوجه به ماثوی‌بود. اتحادیه در سال ۱۳۵۸ به موضع علنی حزب کمونیست انقلابی - آمریکا (آر.سی.بی.) علیه خوجه اعتراض کرد به این بهانه که سکتاریستی بوده و می‌تواند نیروهای اصولی انقلابی را در درون جنبش کمونیستی به اصطلاح ازیکدیکر جدآماید. درواقع منظور اتحادیه تنهایی توanst انت "جداشی" نیروهایی که استوارانه از ماثوی‌دفاع می‌کردند از جریاناتی باشد که مخالف قراردادن اند.^{۱۷} ماثوی‌عنوان خط تمایز در سطح بین المللی بودند. پراتیک مادر جنبش ایران بیانگر آن بود که اعتقادی به خط تمایز بودن مسئله ماثوی‌داشتیم. برای مثال به تلاش‌های ا.ک. ۱. در راه تشکیل حزب نگاهی بیانداریم: نخست کنفرانس وحدت (در سال ۱۳۵۸) وسیس طرح تشکیل ستاد نیروها. در هیچ‌یک از اینها، هیچ‌گونه تلاشی از جانب مادر دفاع از ماثوی‌بیراث وی بعنوان یک اصل تمایز م - لامی صورت نگرفت. اگرچه بحث و جدل بایدیگر گروههای خط ۲ و تلاش برای رسیدن به وحدت بایخشی از آنها، و مبارزه برای ارتقای سطح وحدت سیاسی - اگر زمینه چنین وجودتی وجود داشت - کاری نادرست نبود، اما این تلاشهای تنهایه‌دار صورتی می‌توانست در ایجادیک پیشاذهانی اصولی پرولتیری مؤثر افتد که مسائل اصلی جنبش کمونیستی را نقطه عزیمت و اساس حرکت فرامی‌داد. وحدت با این نیروهای باغ‌عنوان پیش شرطی برای تشکیل حزب بدون در نظر گرفتن آن نقطه عزیمت، بمعنای آن بود که مابجای ایجاد پیشاذهانیک پرولتیری همانند دیگران در گرداب جهت کم کردگی دست و پازده و راه خلاصی را خود بر روی خویش بیندیم.

یکی از استدلالات ا.ک. ابراهیم چنین سارشی این بود که هیچ سازمان دیگری از اتحادیه حاضر نیست با این موضع ماثوئیستی پیش‌قدم تشکیل حزب شود. اماده‌ست هنگامی چنین "انعطافی" بر سر اصول به پیش برد هیچ‌چهار حاضر به

* از اینجا بود که ارگان سازمان گاه بگاه به ماثوی‌بنای آموزگاری‌برگ طبله کارگر اشاره می‌کرد. مثلاً در شهریور ۵۹ حقیقت نوشته: "امروزه اتحادیه کمونیست‌ها ایران تنها سازمانی در کشور است که قاطعانه از ماثوی‌بیراث تئوریک غنی اودفاع می‌کند"، و ادامه داد که "هر گونه شکی نسبت به تئوریها و نظرات ماثوی‌شک نسبت به م.ل. می‌باشد. در زمان ما هر کس که آثار تئوریک و تعالیم ماثوی‌مانکر گردد بمعنای واقعی کلمه نمی‌تواند مارکسیست باشد" و بعنوان نتیجه گیری اظهار کرد که "یدیر فتن تعالیم ماثویک مسئله ایدئولوژیک برای تمامی مارکسیست‌ها واقعی در کشور ما و در سراسر جهان می‌باشد و این تنها پایه اتحاد‌اصولی ایدئولوژیک است". او اخراج ۵۹ بخش تحقیقات سازمان که زیر نظر هیئت تحریریه اداره می‌شد، تصمیم به ترجمه و نشر کتاب ارزنده "خدمات فنازان پدیر ماثو" نوشته باب آواکیان گرفت که با فرا- رسیدن ماه‌های بحرانی ۱۳۶۰ این کاربه زمانی دیگر واکد شد.

"انعطاف" بر سر موضع سیاسیش در مردم خمینی نبود. مایر به اصطلاح خصلت دو کانه خمینی یافشاری کردیم و این خودیکی از دلائل اصلی تلاشی طرح ستادنیرها بود. در واقع این اندیشه ماشونه دون نبود که از سوی سازمان مابغتوان معیار و محک و پایه وحدت در درون صفوں جنبش کمونیستی ایران قرارداده می شد، بلکه نحوه برخورد به حاکمیت یامشخص تراز آن، جناحی از حاکمیت، راعملًا معیار وحدت می گرفتیم. اینجا بار بیکری به نکته تبیین کننده یعنی اهمیت اصول، اهمیت یک خط صحیح ایدئولوژیک - سیاسی بر می گردیم. ماتلاش زیادی برای برخورد به مسائل عقیق تئوریک - سیاسی که بعد از غصب قدرت توسط رویزیونیستهادرچین، ظهور یافته بود انجام ندادیم. این مسئله با مشکل دیگری همراه شد. ۱. ک. می کوشید بخششی از آموزش‌های ماشوناکه مسورد پسندش بود گرفته و آنرا با کرش بخودروی خودتر کیپ کنند. نتیجه آنکه تمام موازین صحیح در مردم‌تمامی مسائل پایه ای و ارزشی می شدو کوشش‌های التقادی برای آشتی دادن مارکسیسم و اپورتونیسم به متأثاش کردن بدنه واحد داشتش مارکسیسم منجر می‌کشد. رشد اکنوتیسم، سانتریسم و انحلال طلبی نتیجه محظوظ انحرافات یادشده بود. تاریخ ج. ب. ک. - از انترناسیونال دوم گرفته تا تجربه احزاب اندونزی و ویتنام - بیان سرنوشت محظوظ نیروهای است که به مسائل خطی متایز کننده در زمان خود برخوری اکنوتیکی، التقادی و انحرافی داشتند.

جنبش م - ل ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود. به اندازه کافی روش است که قصور کروهای خط ۲ در درک، «حمایت و دفاع استوار ازم - ل - اندیشه ماشونصر» اساسی دیدگاه انحرافی آنها بر سر پیروزه انتقامی در ایران بود و در تکامل خود به انحطاط کامل، انحلال طلبی ویاتسلیم نهائی بخش وسیعی از عناصر آن به رویزیونیسم مدد ران انجامید. در مقابل، ۱. ک. نیز بجای در دست گرفتن سلاح مأمور دفاع استوار از اندیشه ایشان ماشونه دون، دست چین کردن برخی مقولات در آموزش‌های ماشوناکه بطور پراکنده ایستی مفیدیم نمودند بیشه کرد. این کار، حرکت به پیش و گست از اکنوتیسم و ناسیونالیسم میراث کمینtron را غیر ممکن می ساخت و به تحریف برخی اصول ماشونیستی در باره توده ها توجه به نیازهایشان - در شکل مشخص کرنش بخودروی - می انجامید. در مواجهه باشکست جدی پرولتا ریادرچین و مسائلی که در اوضاع بین المللی ظاهر گشت، اتحادیه بانادیده گرفتن بحران ج. ب. ک. خود به یکی دیگر از قربانیان آن بدل گردید.

ما از شرکت در مبارزه بین المللی جهت دفاع از م - ل - اندیشه ماشونتی از ورزیدیم و گفتیم ترجیح می دهیم که اول انقلاب ایران را به پیش بریم ایمن "ترجیح" بیانگر درک نادرست ما از رابطه پیشبردانقلاب ایران با اجرای مسئولیت‌های انترناسیونالیستی مان بود. ما این دور ادراقتاپل و متناسب‌باهم جلوه دادیم و در عمل از انجام هر دو با زماندیم.

چنین برخوری به سیاست و ظایف انترناسیونالیستی منحصر به ۱. ک. ۱. نبوده و عیقا ریشه در درک نادرست از پیروزه تاریخی - جهانی انقلاب پرولتاری و دینامیسم انقلاب در هر کشور دارد. این نکرش اساساً افی این واقعیت است که با ظهور امپریا -

لیسم این پرسه بطورعینی یک پرسه واحدتاریخی - جهانی گردیده است، انقلاب ایران خودبطرورچشمگیری این واقعیت عینی را درموقع ونحوه تکاملش تصویر کرد. زیر اهمانظر که دیدیم انقلاب ۵۷ پیش از آنکه با وزیر کیهای مبارزه طبقاتی درون ایران - وزیر کیهائی که خوددرمن تحوالات تاریخی - جهانی شکل گرفتند - تعیین شود، بیشتر توسط اوضاع بین المللی شکل گرفت. ماساسمسؤلیتهای بین المللی خودرا کنار گذاشت بودیم و هر عمل از ج. ب. ک. بُریدیم تأثیراتوانیم مبارزه را در ایران به پیش ببریم. این سیاست نه تنها پرولتاویای بین المللی را از دستاوردهای که سازمان مامی توانست و می بایست در پرسه تدوین خط عمومی ج. ب. ک. به ارمغان آورد محروم نمود بلکه از تو ان پیشوی میگشت و روییات دیرپایی انترناسیونالیستی - مان را از ما گرفت و به غلبه موج خودبخودی ناسیونالیسم در صفوی. ا. ک. ۱. انجامید.

وقتی دیالکتیک میان دیدگاه یک جریان سیاسی نسبت به جنبش بین المللی و خط سیاسیش را در داخل کشور "خود" بررسی می کنیم، برای ما شخص می شود که چگونه کم بهادران اتحادیه به مسئولیتهای انترناسیونالیستی نشست گرفته و مرتبط با سیاست سازش در مقابل موج قدرتمند ایدئولوژی ناسیونالیستی - در مرحله دمکراتیک و ملی انقلاب ایران - بوده است. برای مثال این ناسیونالیسم در مخدوش شدن موضع ما نسبت به خصلت وجایگاه خمینی مؤثر افتاد. همین بیش عامل تمايل ا. ک. ۱. به تنزل اهداف مبارزه پرولتری شدتا از این طریق قبایشی "ضد امپریالیستی" برای خمینی بدوزد و مشخص تر اینکه، هم وغم خود را به جلوگیری از انجام یک کوتای امپریالیستی دست راستی توسط نیروهای خارج از حکومت معطوف سازد. از سوی دیگر، تجربه مانمایانگر مشکلات پرولتریا در مرحله انقلاب دمکراتیک نیز بود: مشکل مقاومت در مقابل جاذبه حرکت خودبخودی بطور عام، وایدئولوژی ناسیونالیستی بطور خاص.

برخورد به مقوله

حزب پیشاہنگ پرولتاریا

ماشوآموخت :

"اگر قرار است انقلابی باشد، بایدیک حزب انقلابی وجود داشته باشد بدون یک حزب انقلابی، بدون یک حزب ساخته شده بر اساس تئوری انقلابی مارکسیستی - لینینیستی و به شیوه انقلابی م - لامی، رهبری طبقه کارگر و توده های وسیع مردم درجهت شکست امپریالیسم و سکان زنجیریش غیرممکن است "

الغراق نیست اگر بکوشیم پرولتاریا بدون حزب انقلابی خودکه بایپیشروتری - تئوری انقلابی مسلح باشد، هیچ چیزندارد. در تاریخ هیچ طبقه ای بدون رهبری سیاسی خودکه از دوراندیش ترین و آگاهترین نماینده کان منافعش تشکیل یافته، قادر به کسب قدرت نبوده است. چگونه این امری تواند در مور پرولتاریا که هدفش چیزی کمتر از حذف اختلافات طبقاتی در مقیاس جهانی نیست و انقلابش مستلزم ریشه ای - ترین گستاخ از روابط سنتی مالکیت و ایده های سنتی است و مبارزه اش بایدازمیان بیچ و خهای کوتاگون و مر احل پیچیده و مشخصی پیکرده که مستلزم رهبری کسب مسلحانه قدرت و تغییر جامعه و ادامه انقلاب تحت حاکمیت پرولتاریاست، صدق نکند؟ با این وجود رجنبش بین المللی ماحتی در بین انقلابیون اصیل، ضعفهای تاریخی موجود بوده که کما کان به حیات خود ادامه می دهد: کم بهادراند به ضرورت یا اهمیت عنصر آگاهی که در کم بهادراند به نقش حزب پیشاہنگ تبلوری می یابد، کرایش کرنش به خودرویی و بسوی تفکر غلطی که می گوید انقلاب با برخاستن توده های تحت ست - و پرولتاریا و مبارزه و فداکاریهای متعالی آنها بوقوع خواهد بیوست و حزب بیان مشکلی به این حرکت خواهدداده، بآنکه احتیاجی به تغییر میر آن به طرف یک قطب انتقلابی آگاه در میان باشد.

هیچ فرد انقلابی نباید با این واقعیت که توده ها سازندگان تاریخندخالفت، کند. لیکن توده هادر طول قرون و همچنین در دوره حاضر مبارزه کرده، قهرمانانه فداکاریها نموده و کشته هادده اند، و منافع طبقات بیگانه را نیز به پیش برده اند اهمانطور که در سال ۱۹۰۰ زمانی که ایجادیک حزب پیشاہنگ راستین، ضروری ترین و عاجلترین وظیفه جنبش کمونیستی جوان روسیه بود، نین مطرح کرد: "وظیفه آن نه خدمت منفعل به جنبش طبقه کارگر در هریک از مراحل جداگانه آن، بلکه عرضه کردن منافع جنبش به مثابه یک کل و مشخص ساختن هدف نهائی و وظایف سیاسی این جنبش و حراست از استقلال ایدیولوژیک و سیاسی آن می باشد." (وظایف عاجل جنبش ما - مجموعه آثار جلد ۴)

در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاری، لنین و مائوی تمام قدرت علیه تمام اشکال اپورتونیسم که حزب را از خصلت پیشاہنگ بودنش - که باستثنی آن است - تهی می کردند، نبرد کردند. از طریق رهبری حزب، بر مبنای قانونمندی و تکامل اوضاع و مبارزه طبقاتیست که توده هابطور کنکرت تعلیم یافته و از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و تشكیلاتی برای گذر از بیج و خمهای پرسه انقلاب آماده می شوند و از طریق رهبری حزب آنکه به هنگام پخته شدن اوضاع، توده ها درجهت پیشبرد انقلاب هدایت می شوندو باید بشوند.

بعید است یک کمونیست انقلابی از این بحث کند که تجربه انقلاب ایران و چشم-اندازهای آن- همراه با جوانی، نایختگی و ضعفهای نیروهای م. ل- تبلور بسیاری از تضادهای مقابله پرولتاریای بین المللی در این دوره نبوده و زمانه این دوره که در بخش پیشین کفتیم اجبار و اضطرار به ایجاد حزب پیشاہنگ را با طبیعت پیشاروی ماقرارت داده است. مادر آن دوره درک عامی از نیاز به حزب راطرح کردیم و به اقداماتی جهت ایجاد حزب دست دیدیم. (بطور مشخص کنفرانس وحدت در تابستان پیاپیز ۱۳۵۸ که بواسطه عدم توافق نظری رهبری گروهها از هم پاشید) . از جانب اتحادیه مبارزه ای علیه آن جریاناتی که تحت بهانه پیشبرد "مبارزه جاری برای سوسیالیسم" (یعنی مبارزه اقتصادی کارگران) و "ایجادیابی در میان طبقه" به اهمیت و اضطرار امر پرولتاریاد ایجاد حزب کم بهامی دادند برآه افتاد. ولی خط وعشی ویراتیک اتحادیه حول این تعیین کننده ترین مسئله با اشکالات و اشتباهاتی بسیار جدی همراه بود. سازمان ماتاحدودی علیه اکنونمیسم رسوای "کلاسیک" مبارزه کرد، اگرچه خود باندازه کافی از این بیماری بطور ریشه ای نکست. ایجاد حزب وظیفه عاجل م - لامهابود و قیام ۵۷ نه تنها از این ضرورت نکاست بلکه در واقع عاجلتترش نمود. مسئولیت بدست گرفتن رهبری و ابتکار عمل در مبارزه برای ساختن حزب مشخصابردش اتحادیه بعنوان پیشروترین نماینده جنبش مائوئیستی در ایران سنگینی می کرد. کوتاهی ما در این جیبه نه فقط یک اشکال جدی، بلکه ضعفی تعیین کننده بود که سهم بسیاری در عجز پرولتاریا در تأثیرگذاری عیق بر بحران انقلابی و همچنین عقب نشینی سیاسی طبقه کارگر در دوره اخیر داشت. اشتباهات عده اتحادیه در مردانه این مسئله رامی توان در سه شکل مجزا، اما کاملاً مرتبط بهم، ترسیم کرد:

۱- ماویزه ایجاد حزب و انسیت به سایر وظایف انقلاب و بخصوص نسبت به مبارزه فی الفور سیاسی علیه امپریالیسم آمریکا، به موضعی تبعی راندیم و در کل، توجهی بخایت اندک به این مسئله محظوظ داشتیم. سازمان ماطی آن دوره تلاشی برای بدوش گرفتن مسئولیت تشکیل حزب از خسود نشان نداد. برای مثال به بخش نتیجه گزارش شورای سوم تحت عنوان "نکاتی درباره موقعیت کنونی جنبش کمونیستی ایران" رجوع می کنیم. در این سند بطور عام در مورد انحرافات گروه های مختلف م - ل بحث می شود ولی از هیچ نقشه یا ارزیابی مشخص برای تدوین یک برنامه کمونیستی و همچنین جهت ایجاد حزب پرولتاری خبری نیست، بجز اظهار نظر مبهمی در خاتمه گزارش که :

"باید بیای سروسامان دادن به جنبش کمونیستی و کارگری کشور خود رفته و به سهم خود در راه متحده کردندین آن، که تنها برای این اصول جاودانی م-ل و تلفیق مشخص این اصول با انقلاب کشورمان میسر است، کام برداریم."
(گزارشی..... - صفحه ۲۲)

حتی اگر منظور اتحادیه از "سروسامان دادن" حزب پیشاپنگ بود باید اذعان کنیم که رابطه بین "جنبش کارگری و کمونیستی" و این "اصول جاودانی م-ل و تلفیق مشخص این اصول با انقلاب ایران" کاملاً ناکفته باقی گذاشته شد.

۲-۱. ک. ۱. تاحدی نیاز به ایجاد حزب راحس می کرد و برای انجام آن قدم بر می داشت، ولی درست بخاطر النقط برس اصول، از پیشبردمبار زه برای تدقیق و تکامل خط و مسی سیاسی - ایدئولوژیک پرولتاریا، بعنوان مسئله کلیدی و تعیین کننده در ساختن حزب، باز می ماند.

۲- اتحادیه درنهایت مبتلا به درگی کوتاه بینانه از وظایف واقعی پرولتاریا و پیشاپنگ پرولتاری بطور عام، و مشخصاً از وظایف مربوط به مرحله دمکراتیک و ضد امپریالیستی بود و بشدت به وظایف عمیق تئوریک - سیاسی و عملی که انقلاب بر دوش عنصر آگاه می کدارد، کم بها می داد. هیکام با تکامل اوضاع جامعه سازمان ما بیشتر و بیشتر نیاز عاجل به ایجاد تشکیلاتی در سطحی عالیتر را به ضرورت وحدت چپ برای ایجاد قدرتی سازمان یافته باهدف بسیج توده ها در مبارزه ضد امپریالیسم آمریکا تنزل داد.

موانع پیش پای ما چندان کوچک و سهل نبود و بهمین خاطر نمی بایست به دنبال راه های "ساده و سریع" برای پی ریزی حزب می گشتم. همانطور که قبل اشاره شد، بهنگام وقوع انفجار توده ای در سال ۵۷، جنبش کمونیستی بسیار نامتناهی و ضعیف بوده و برای تأثیرگذاری جدی بر سیروقایع با مشکلات عظیمی رو بربود. این مسئله ای عجیب نبود که طبقاتی غیر پایگاهی بمراتب وسیعتر از کمونیستها - حتی در میان پایگاه اجتماعی و متحده بالقوه پرولتاریای انقلابی - را دارا بودند. ولی بطور کلی عاملی که این ضعفهای ابر طرف نشدنی می کرد وجود ضعفهای بیشتر سرتسلیم فرود آوردن در مقابل آنها بود. اتحادیه برخی از تضادهای اصلی در راه ایجاد حزب را دریافت، اما بشکلی نادرست در صدد دخل آنها برآمد.

این که بخش بزرگی از جنبش کمونیستی ایوان در خارج از مرزهای تکامل یافته در کار تطبیق اصول جهانشمول مارکسیسم با بر انتیک مشخص انقلاب و همچنین در امر گردد آوری نیروهای اجتماعی تحت پرچم پرولتاریا مشکلات معینی ایجادی کرد. و بطور مشخص اتحادیه نیز بخاطر ورودی هنگامش به صحنه انقلاب ایران از سوی جنبش توده ها مورد انتقادات فراوانی قرار گرفت. لیکن مسئله اینست که یک نیرو چگونه به این انتقادهای خوردمی کند؟

اپورتونیستهای سایر نیروهای متخاذم همیشه از ضعفهای واقعی پرولتاریا علیه طبقه ماسوه استفاده می کنند. در ایران نیز این قبیل نیروهای عوامگریبانه احساسات ناسیو - نالیستی ضد امپریالیستی را به بازی گرفته به چپ داغ "آمریکاشی" زده تا جنبش کمونیستی را از توده هامنفرد سازند، در کوتاه مدت حرکتش را لفج کنند و در زمان

مناسب آنرا از میان برداشتند. حتی در میان صفویون جنبش چپ نیز از چنین بحث‌ها و حربه‌هایی بجای مبارزه ایدئولوژیک اصولی استفاده می‌شد. سازمان مابخاطر اینکه از خارج کشور آمده بود با مشکلی حاد مواجه شداماً این برای کمونیست‌ها مشکل جدیدی نبود.

بادر نظر گرفتن شرایط مشخص سلطه امیر پالیس و ماهیت حکومت شاه، بخش وسیعی از نسل جوان مارکسیست‌های ایران در خارج کشور پرورش یافتند، جایی که آزادی بیشتری برای پیشبردمبارزه در راه روشنگری ایدئولوژیک - سیاسی موجود بود. این نتیجه عملکرد امیر پالیس، نتیجه سلطه امیر پالیسی بر کشورهای "جهان سوم" و انحصاری کردن این ارتقای پیشرفت، تکنولوژی و شناخت علمی است که غالباً علم م - ل توسط روشنگران تحصیل کرده "خارج" ازملت به ملل تحت ست مرغی می‌شود. نقش روشنگران تحصیل کرده در اروپا در تشکیل اکثریت احزاب کمینترین در "جهان سوم" - از جمله حزب کمونیست چین - نمونه هائی از این دست هستند.

اتحادیه در آغاز تاحدی در مقابل این انقدادی استادگی کردولی مدام در موضعی دفاعی فرورفت و تاحدزیادی به آکنوتیسیسم در غلتید و تسلیم جریان عمومی گشته.

مادر عین اینکه بروظیفه صحیح ولازم در آمیختن با توده هاویا به کیری در میان آنها تأکیدیم کردیم امابادر کی التقاطی این وظیفه راهنمای امرتدوین خط و مشی و برنامه پرولتری برای انقلاب و تشکیل حزب پیشانگ قراردادیم. یا بهتر بگوئیم به غلط این وظیفه را نوعی "بیش شرط" پادتاختال با انجام آن امور اساسی و عاجل بشمار آوردم. دید اتحادیه از مسئولیت کسب رهبری، تدوین خط و مشی، و ساختن حزب بواسطه فلسفه آکنوتیسیکی محدود گشته بود و همین نحوه نکرش به مسائل بود که بعد هادر مخالفت بالاعضای بیانیه مشترک ۱۹۰۷ تبلور یافت. نکرش اتحادیه انکار آکنوتیسیکی حقیقت م. ل. رامنگن میکرد و بنوعی امر تکامل انقلاب ایران را باتجربه ملموس توده ها و احساسات خودبخودی آنها بیشتر مرتبط می‌دانست تاباعلم مارکسیسم. البته واقعیت اینست که وقتی میلیونه توده فریب چهره ظاهر انقلابی خیلی راخورده بودند همکم چسیدند؛ مارکسیسم و حرکت برخلاف جریان عمومی سلماندار کوتاه مدت مارا از بخش - هائی از مردم منفردی ساخت، ولی نتیجه نهائی و قایع بوضوح ثابت کرد که این "گرایش فکری روشنگران" - یعنی مارکسیسم لینینیسم - بیش از آن گرایش عمومی موجود، قابل انتساب و واقعی بود. اگر اتحادیه محکم به اصول چسیده بود مسلمانی توانست احترام بسیار و جایای محکمی بدست آورد و بخش پیشو توده ها برای گدر از بیچ و خمهای گریزنایدیر پرسه انقلاب تربیت و آماده گرداند.

اصول اساسی م - ل باید به مشخصترين شکل باتجارب غنی توده ها و تجارب انقلاب ایران در هم آمیخته شوند، در این راه نیز تکامل بیش از بیش علم رهائی طبقه کارگر ضروریست. یک حزب پرولتری باید ارتباط فزدیک با پر اتیک اجتماعی ساخته شود، ولی پیشبرد این کار پرسه پیچیده ایست که بخشی از آن را مبارزه علیه "ناصیخین بدی" تشکیل می‌دهد که به جنبش می‌گویند ترقیقاً نچه را که در دست داریه یعنی علی مارکسیسم را راه‌کنید و در عرض "توده ها"، "پر اتیک" و "نتایج فوری و ملموس" را چسید. برای رهبری موققیت آمیز این پرسه باید بخاطر داشت که پر اتیک، بخوبی خود

پاسخگوی وظایف پیچیده مقابله پای رهبری انقلاب نیست. پر اتیک باید در پر توپوا در نظر داشت تئوری انقلابی، جمعبنده شده و بعمل در آورده شود. ضرورت پر اتیک انقلابی نافی این واقعیت نیست که مبارزه تئوریک در جای خودیک جبهه بغايت مهم نباید ای جنبش کمونیستی است. این حقیقت تلخی است که شماری از آموزش های مهم و شناخته شده لینین درباره مبارزه تئوریک (و در مورد عرصه وظایف پرولتاریادار انقلاب) مانهایی هستند که بحد زیادی نادیده گرفته شده اند. بهمین علت است که آثار "فراموش شده ای" نظیر "چه باید کرد" را باید درباره و درباره مطالعه کرد:

"بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمی تواند وجود داشته باشد."

"در چنین موقعی که شیفت وار بدبال شکل های کاملاً محدود فعالیت عملی می روند و در عین حال هم آنرا باموعظة مُدشّدة اپورتونیسم هم آغوش می سازند نمی توان بقدر کفايت روی این فکر پاپشاری نمود. و اما برای سوسيال دمکراتی روس براهیت تئوری بعلت وجود سه کیفیت دیگر افزوده می گردد که آنرا اغلب فراموش می نمایند: اول اینکه حزب مافقط تازه دارد شکل می یابد، تازه دارد سرو صورت می گیرد و هنوز حسابش را بسایر جریان های فکری انقلابی که جنبش را به انترافاف از راه درست تهدید می نمایند، تزیب نکرده است. بر عکس خصوصیت ایام اخیر اینست که در آن، همان اجرایان های انقلابی غیر سوسيال دمکراتیک احیا می شوند. در این گونه شرایط خطایشی که در نظر اول "بی اهیت" است می توانند موجب غم انگیز ترین عواقب شود و تنها اشخاص کوتاه نظری توانند مباحثات فراکسیونی و مشخص ساختن دقیق خواهد داشت. اختلافات را بی موقع یا زائد برشوارند. آینده سوسيال دمکراتی روس برای سالیان دراز ممکن است تهییم این یا آن "خرده اختلاف" منوط و مربوط باشد.

دوم اینکه، نهضت سوسيال دمکراتی بنا بر ماهیت خود جنبه بین المللی دارد. معنای این نه تنها است که ماباید بآشونیس ملی مبارزه کنیم بلکه این نیز هست که نهضتی که دریک کشور جوان آغاز می شود فقط در صورتی می تواند موقوفیت حاصل نماید که تجربه مسالک دیگر را بکار بیند. و برای این بکار بستن هم تنها آشنائی ساده با این تجربه و بآ فقط رونویس کردن ساده آخرین قطعنامه ها کافی نیست. برای این کار باید تو انس است به تجربه مذکور بانظر انتقاد نگریست و آنرا مستقلانه بزرگی نمود. هر کس اگر همینقدر در نظر خود مجسم کند که نهضت کارگری کنونی باجه عظمتی رشد نموده و شاخه دوانده است بی خواهد برد که برای انجام این وظیفه، چه قوای تئوریک و تجربه سیاسی و هم - چنین تجربه انقلابی مور دلزوم می باشد.

سوم اینکه، وظایف ملی سوسيال دمکراتی روس چنان است که تاکنون در مقابل هیچ - یک از احزاب سوسيال دمکرات جهان چنین وظایفی قرار نگرفته است. پائیز تبریما لازم می آید درباره آن تکالیف سیاسی و سازمانی که مسئله آزادی همه مردم از یوغ حکومت مطلق آثار ابر عده مامی گدار دسخن بگوییم. ولی اکنون فقط می خواهیم این را خاطر نشان سازیم که نقش مبارز بیشتر از تنها حزبی می تواند بازی کند که تئوری پیش رور اهی آن باشد".

محصل پایه گرفتن در میان توده‌ها نسیز، امری بسیار پر اهمیت برای کمونیستهاست – نه فقط بمنظور توانائی در کار انقلاب بهنگام فرار سیدن فرصت‌های تسریع تحولات، بلکه جهت پیشیره‌پروری آزمودن و تدوین خط صحیح در بوتۀ بر اتیک انقلابی. ولی نداشتند پایه وسیع توده‌ای نباید بعنوان عذری بر عقب ماندگی در جبهه‌های تشوریک – سیاسی استفاده شود و باید علیه این واقعیت علم شود که خط و مشی سیاسی – ایدئولوژیک عنصر رهبری کننده در ایجاد حزب پرولتری و بطور عالم در رهبری انقلاب است. این یک خط و مشی سیاسی – ایدئولوژیک صحیح است که نقش کلیدی را در پایه گرفتن بر اساسی انقلابی و پرولتری در جریان وقایع بازی می‌کند.

روشی که اتحادیه در سواججه با وظایف دشوار و اساسی پیشاروی خود را خذاذکرد متأسفانه بکار اکونومیستهای دوران لینین شیوه بود – به آنها که جمله مارکس مبنی بر "هر قدمی که جنبش عملی بر می‌دارد ازیک دوچین برنامه مهمتر است" راعلم می‌کردند، آنرا اخراج از من بنیز در مردم روش سازمان مصدق می‌کرد: "تکرار این سخنان در این دوره تشتت تشوریک بمثابه آنست که شخص هنگام مشاهده تسبیح جنازه فریدز بنزد: خدا وندیکارتان بر کت بدده و هر چه بپرید تمسام نشود".

واقعیت آنست که گامهای سریع انقلاب ایران بر جنیش کمونیستی پیشی گرفت، کار رچب عدتاً عکس العمل نشان دادن بود و برنامه و تاکتیک هایش از این واقعه به آن واقعه تکامل می‌یافت و منافع درازمدت و اساسی پرولتاریا بیشتر و بیشتر تحقیقت – الشاع آن مبارزه‌ای که در هر مقطع شدت یافته بود، قرار می‌گرفت. بطور خلاصه "معادله بر نشستنی"، "جنیش همه چیز هدف نهایی هیچ چیز" بیشتر و بیشتر نکریش کمونیستهای ایران را بیان می‌کرد. این دنباله روی "جنیش م" – لامی را بجاشی بردا که بطور ناگزیر باید می‌برد – به انحراف و دست شتن از اهداف اساسی وصول تعیین – کننده پرولتری، در این میان اتحادیه شدیداً علیه مبلغین مبارزه اقتصادی در میان کارکران مبارزه می‌کرد، اما خود آن‌جاکه مسئله حزب به میان می‌آمد عمل‌خطی شیوه به آن جریانات را توصیه می‌نمود.

اگر پرولتاریا بخش پیش‌روی دارد که می‌باید برای پیچ و خمها مسیر انقلاب، برای گدار از مرحله دمکراتیک نوین به مرحله سوسیالیستی و پیچیدگی تحولات و ضروریات مبارزه بین المللی برای کمونیسم تربیت و آماده گردد، پس باید حزبی نیز باشدتا از لحظ سیاسی و ایدئولوژیک این بخش پیش‌ور ابرمبنای درازمدت تربیت منافع تربیت کند. تربیت، تدارک و رهبری از این زاویه – و فقط از این زاویه – اساسی است که پرولتاریا بتواند مشکلات را پشت سرنهاده، فرسته‌ها و وظایف این مرحله از انقلاب را درک کرده و آن‌ها را ساختگوباشد. باید در نظر داشت که این بخشی از مبارزه جهانی و تاریخی برای کمونیسم است و از این زاویه می‌باید مبارزه را بر مبنای نقش وظایف، میدان عمل و جایگاه تعیین کننده پیش‌اهمگ پرولتری در هر کشور معین به پیش برد. اما اتحادیه طی دوره سه ساله ۱۳۵۷ – ۱۳۵۸ عمل نکرده و با وجود این که به مسائلی همچون ماهیت طبقه حاکم و تدوین تاکتیک در مقابل آن – آنهم بشكل نا-

درست - توجه داشت، اما هیچ پیشرفت قابل توجهی درجهت تدوین خط و مishi کلی اనقلاب دمکراتیک در ایران و مشخصات باره استراتژی کسب قهرآمیز قدرت سیاسی از طریق جنگ خلق حاصل نکرد.

خلاصه کنیم، اگرچه هی باید فاکتور تاپختگی جنبش م - لامی واژمه ۱.ک.۱ را در آندوره از نظر دور نداشت، اما باید ادعاع کرد که گرایش کرنش بخودرویی، ببرخورد های نادرست و عقب نشینی مادر مبارزه برای تبدیل جنبش کمونیستی به نیرویی پیشاہنگ و شایسته این عنوان، عمدتاً یک مسئله خطی بود. برای غلبه بر تاپختگی، برای حل تضاد میان جهل و شناخت، و تضاد بین درک لزوم صعود به قله و جرأت به انجام این کار باید دیالکتیک آنرا دریافت. از کوه هر گز نمی توان بالارفته، اگر از عزم شناخت به چگونگی صعود اصل بسازیم، در آموختن تلاش نکنیم و سپس اعلام کنیم که چنین کاری اصولاً اهمیت درجه اول ندارد.

لیکن باید آگاه بود که در آن شرایط - وهم امروز - تأسیس یک حزب نیز بخودی خودهمه مشکلات راحل نمی کردنی کند. یعنی اینکه مسئله پیشاہنگ پرولتاریا در اساس یک مسئله صرافات شکلاتی نبوده بلکه در گونه خود دقیقاً مسئله خط و مishi و بطور مشخص تر مسئله تدوین برنامه و استراتژی پایه ای برای انقلاب دمکراتیک نویسن و سوسیالیستی بروزینه مبارزه سراسری جهانی است. درواقع، شالوده ایجاد چنین حزبی را بیشتر دمبارزه جهت تدوین و تدقیق یک خط و مishi صحیح ایدئولوژیک - سیاسی، برنامه و استراتژی، جمعیتندی ارشتباهات جدی گذشته و گستت عمیق تر و کاملتر را رویزیونیسم و سایر انحرافات تشکیل می دهد. این امر در دوره متعاقب قیام ۵۷ عاجلترين واضطراري ترین وظيفه کمونیستها در ایران بود - و کما کان نیز هست.

خط ا.ج. ۱

جهت پیشبرد انقلاب

تحول انقلابی جامعه بدون سرنگونی مسلحانه قدرت دولتی ارتجاعی امکان پذیر نیست. بادرنظر گرفتن و تحلیل مشخص از خصلت و شرایط مشخص هر کشور، کمونیستها می‌باشد در همه جا خود را به این اصل بنیادی که بشکلی فشرده توسط مأثُرتسه دون به پیش گذاشته شده، متنکی کرده و آنرا اعمال کنند:

"کسب قدرت توسط نیروهای مسلح و حل و فصل این امور بوسیله جنگ وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است. این اصل م - لامی انقلاب، جهانشمول بوده و برای چین و همه کشورهای دیگر معتبر می‌باشد." - مسائل جنگ واستراتژی - پس از سقوط رزیم شاه، اتحادیه پدرستی تحلیل نمود: با وجودی که توده ها ضربه نیرومندی بر ارتجاع و امپریالیسم وارد آورده اند، **اما مسائل اساسی** این مرحله مشخص انقلاب حل نکشته و درواقع وظیفه پیشبرد مبارزه جهت سرنگونی نظام امپر ادروی و قطع کامل سلطه امپریالیسم کما کان بجای مانده است - این یعنی بسیار انجام رساندن انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی بمتابه دوره گداری انقلاب سویا لیستی.

اما علیرغم این تحلیل صحیح، ا.ک. ۱. از طرح فاطعنه کسب انقلابی قدرت و بر - قراری دیکتاتوری دمکراتیک خلق - بمتابه شکلی از دیکتاتوری پرولتا ریا - بعنوان هدف اصلی تمامی فعالیتهای این دوره خود کوتاهی نمود. سازمان ما اکرچه توده ها را به ادامه و پیش راندن انقلاب فرامی خواند و در چند مقاله مکرراعتیت مسئله دهقانی و برقراری اتحاد کارگران و دهقانان را خاطرنشان ساخت، اما این موضع - بوسیه در دوره های حدت یابی اوضاع - عملاً در مقابل موضع حمایت از نیروهای به اصطلاح "منتری" یا "جناح ضد امپریالیستی" حکومت تبعی می‌کشت. سیاست ا.ک. ۱. تلویح و گاه صراحتاً این بود که بمنظور جلوگیری از تحکیم ارتজاع و باقوع یک کودتای امپریالیستی می - باشد مابین جناحهای مختلف حاکمیت تفاوت قائل شده و توان خود را در خدمت "متحدین نایبیکیر" - و در عین حال "بالقوه" - از درون همین حاکمیت قرار دهیم. در نوشته های اولیه سازمان (متلا در سال ۱۳۵۸) مسئله اینکه کدامین طبقه قدرت سیاسی را درست دار و ضرورت کسب قدرت توسط پرولتا ریا و دهقانان به پیش گذاشته شد، اما از زاریه تحت فشار قراردادن و حمایت از "متحدان" پیش گفت، و مبارزه بانیروهای ارتजاعی شریک در قدرت و منفرد ساختن جهت بوجود آوردن صفت بندی جدیدی بسیار انقلاب همانطور که در حقیقت ۲۷ می خوانیم:

"توده هادر باطن چهارچشمی حکومت را می پایند و منتظر نند. فشار از پایانین حتی ممکن است بتواند حکومت را از انحصار بورژوازی بدرآورده، ترکیب جدیدی در رأس انقلاب قرار دهد، و در این صورت انقلاب با شد خود هر بار پیوست می اند از دور ایکالیزه می شود." (حقیقت ۲۷ - صفحه ۲)

در همان زمان فراخوان تشکیل ارکانهای سیاسی توده ای از سوی سازمان معاصر شد، اما هدف از این کار افشار گذاردن بر هیئت حاکمه قرارداد:

"با رشود شکوفائی جنبش توده ای در نواحی مختلف و با توجه به پختگی شرایط و استقبال توده هامی توان ویا بدیه تشکیل ارکانهای حاکمیت توده ای بصورت انجمنها یا شوراهای توده ای در شهرها و مدن پاری رساند، و در عین حال سیاست فشار از پایانین را نسبت به حکومت مؤقت کنونی ادامه داد." (حقیقت ۲۷ - صفحه ۲)

مانورهای گوناگون وجودی امپریالیسم آمریکا جهت تحت فشار گذاشت و به تسلیم کشاندن انقلاب - که با استقرار ارکان ونهادهای جمهوری اسلامی همزمان گشت - از التقطاط مواضع ا. ک. ۱. به نفع جهت انحرافی به میزان زیادی کاست. ارکان سازمان اخطارهایی جدی به توده هادر ارتباط با یک کوتنا، یا تحکیم قریب الوقوع ارتজاع امپریالیستی در ایران می داد. اخطارهایی که با استراتژی و تاکتیک یافتن "متخدان بالقوه - ولمر دد" برای پرولتاریا از درون دولت همراه بود. در این دوره، مسئله کسب قهر آمیز قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بمقابله یک مسئله یا مهد استراتژیک گذشت شد.

در سال ۱۲۵۹ یک سال بعد از قدرت کمیری خمینی ویس از برقراری قانون اساسی اسلامی بعنوان قانون حاکم برگشود، ا. ک. ۱. با سماحت تحلیل زیر را اثاب می داد:

"حکومتی که پس از سرنگونی دربار بقدرت رسید، به لحاظ موقعیت طبقاتی ویژه و سهیم بودن نیروهای مختلف طبقاتی در آن، حکومت باب طبع امپریالیسم آمریکا نبوده و نمی تواند بشد. این حکومت از یک سوتان و خواست پاسخگویی به مسائل اساسی انقلاب مارانداشت و درنتیجه باب طبع انقلاب و خواسته های آن نیست و نمی تواند نماینده انقلاب ماباشدواز سوی دیگر با توجه به ترکیب طبقاتی پیش گفت، نماینده منافع امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم آمریکانیزمنی باشد."

(گزارشی از شورای سوم ا. ک. ۱، بهار ۵۶ - صفحه ۱۶)

با وجودی که در تحلیل فوق عمر ضرور تاکوتاه این رژیم پیش بینی شده و پایان کارش را با انقلاب یا حرکت ارتجاع و امپریالیسم رقم زده، امانتاکیدیش از حد مصوبات شورای سوم برآئست که این رژیم علیرغم نمایندگی نکردن منافع انقلاب "برای امپریالیسم نامناسب" بوده و "پرولتاریا و توده های زحمتکش در حمایت از برخی نیروهای طبقاتی درون این رژیم منافعی حیاتی دارند".

در گزارش شورای سوم چنین استدلال می شود:

"لیکن از آنچه گفته شدمی توان چنین نتیجه گرفت که تضادهای جامعه ما ویسا نمایندگان این تضادهای تغییر کرده و ادامه انقلاب بشکل همان مبارزات گذشته، ولی

علیه نمایندگان جدیدهمان نظام گذشته خواهدبودیا است. زیرا لاحظ عینی بخشهای از نیروهای هیئت حاکمه بازمینه هاشی از این مبارزات همراهی مشروط نشان می دهند و در بر این امپریالیسم و ارتقای با توجه مردم دریک صفت قرار گرفته و بیامی توانند بکنند. از اینروایین وظیفه کمونیستهاست که در حین پشتیبانی و دامن زدن به کلیه مبارزات بحق مردم ایران، رابطه صحیحی میان این مبارزات و پرخوردهای نامهکونی که باید به بخش‌های مختلف هیئت حاکمه صورت گیرد برقرار نمایند.

(گزارشی ازشورای سوم - صفحه ۱۰) تأکید از ماست.

”مورد مشخص“ خرد بورژوازی سنتی در حاکمیت

این نیروها که بودند آچه چیز باعث می شد که این رژیم نماینده منافع امپریالیستی و بیویژه منافع آمریکانباشد؟ اتحادیه س نیروی اساسی رادرحاکمیت موردنحلیل قرار داد؛ ۱ - نمایندگان طبقات استثمار گرکن، شامل کمپرادرهاوزمینداران بزرگ، ۲ - بورژوازی ملی، ۳ - خرد بورژوازی سنتی.

کمپرادرهاوزمینداران بزرگ - نمایندگان صفت بندی نیروهای رژیم سابق - هدف عمله انقلاب درنظر گرفته شدند. درهمان زمان خط ا.ك. ۱. درموردببورژوازی ملی نسبتاً محکم ”بود، و بروی خصلت سازشکارانه این طبقه واينکه“ جناح راست آن با طبقات کمپرادر و بزرگ مالکان وحدتی محکم برقرار گرده تأکیدی شد. نیروی سوم در وجود خوبی مجسم شده بود: جانوری با خصلت متفاوت که بعنوان نماینده خرد - بورژوازی سنتی تحلیل می شد. طبقه ای که بنا به تعریف ”حقیقت“ ارگان سازمان ما - شامل:

”عمدتاً“ مغازه داران کوچک، بیشه وران...، که‌لی می تواند] به اینزاری دردست ارتقای داخلى علیه دهقانان و همچنین کارگران شهری بدل شود.“

(”انقلاب ایران و تحولات سیاسی آن“، فروردین ۵۹)

عبارت ”خرده بورژوازی سنتی“ و . خمینی دربسیاری از مدارک سازمان در عمل بطور متراff استقاده می شد. فاجعه آمیزتر آنکه اتحادیه، خمینی را بعنوان عامل بازدارنده و قایعی نظیر کوتنای امپریالیستی یا تحکیم ارتقای ارزیابی می کرد و هشدارهاییمان به وقایع احتیالی ای بود که بعد ازمرگ مفروض خمینی می توانست رخداد:

”درحال حاضر مادام که خمینی زنده است احتمال توفیق یک کودتای نظامی یا سلطه مجدد تمام و کمال ارتقای امپریالیسم کم است.“

(گزارشی ازشورای سوم - صفحه ۱۸)

این تحلیل ناشی از انتخاب لغات نادقيق یا بداقبالی دربیش بینی سیاسی، یا اشتباهی کوچک در ارزیابی ها نبود، بلکه موضع سمجحی بود که مراتا آستانه تعیین

تکلیف مبارزه رقبای درون حکومتی (مقطع خرداد ۱۳۶۰) و یورش قطعی ارتاج ابرای درهم شکستن تمام و کمال نیروهای انقلابی همراهی می‌کرد. برهمنگان روش بود که ا. ل. ۱. این "خرده بورژوازی سنتی" را بعنوان متحدی برای پرولتاریا در حکومت، در ارتباط با عرصه ضدامپریالیستی، بحساب می‌آورد و حتی خمینی را اهرمی برای جذب متحدین سازشکارتر دیگری نظیر بورژوازی ملی می‌داند. دلائل کلیدی برای اتخاذ اینکوئه موضع و قائل شدن "جایگاه ویژه" برای خمینی به نقش چشمگیر وی در تحولات سال‌های ۵۷-۵۶ مربوط می‌شد. تضادهای متداوم خمینی با آمریکا بر سر صعودش بقدرت و محبویتی که در میان قشر وسیعی از متحدین بالقوه پرولتاریا و حتی در میان افسار و سیپی از کارگران دارا بود، اتخاذ چنین موضعی را تسهیل می‌کرد. همانطور که در کزارش شورای سوم آمده:

"عاملی که به خمینی در این عرصه - قدرت دولتی - نقش ویژه می‌دهد همان‌
پشتیبانی اکثریت مردم ایران از اوست." (صفحة ۱۲ گزارش)

ابنکوئه ارزیابی درمورد خمینی از اساس نادرست بوده و بیان یک اپورتو-
نیسم راست در مورد مسئله دولت وجبهه واحدی باشد. وجود "خرده بورژوازی سنتی" در
حکومت بهیچوجه معنای وجود چنین مردمی اصلیل یا ضدامپریالیستی در حکومتی که خمینی
رهبریش می‌کردن بود، در مفهوم استراتژیک یا حتی کوتاه مدت اتکای توده ها بر چنین
حکومتی مجاز نبود. بهیچوجه نمی‌شد بر این محبویت که عنصر بغايت مهمی در عرصه
سیاسی ایران بعد از انقلاب ۵۷ محسوب می‌شد، بعنوان تاکتیکی جهت پیشبران انقلاب
یا حتی دفع تهاجم ارتاج اتکا کرد. در واقع باید در وله اول آنرا بعنوان معضلي در راه
پرولتاریای انقلابی در ک می‌کردیم. اتحادیه در مواجهه با وظایف ضدامپریالیستی
انقلاب، مدبوحانه بدنبال خمینی افتاد. سازمان مادر دنباله روی از جنبش تسویه ای
ضدامپریالیستی که عمدتاً عنانش در اختیار خمینی و متحدینش بوده بخود رانه تنها از
منافع درازمدت پرولتاریا (نگریستن به مرحله دمکراتیک - ضدامپریالیستی انقلاب
بعنوان جزوی از مبارزه تاریخی پرولتاریای بین المللی برای کمونیسم) ازدست داد،
بلکه به جدا کردن متفاوتیکی وظایف کلیدی دمکراتیک انقلاب از وظایف ضد-

امپریالیستی آن پرداخت.

تحلیل ما از پایه طبقاتی خمینی قبل از صعوده قدرت و خصوصاً هنگام استقرار
حاکمیتش از اساس غلط بود. البته این تحلیل غلط رانی توان بخود خودم-
انحرافات اتحادیه در راه انقلاب ایران قرارداد. یعنی حتی اگر خمینی نماینده
خرده بورژوازی سنتی هم بود - که نبود - انتقادات فوق کما کان در مردم خط ایدئو-
لوژیک - سیاسی اتحادیه صدق می‌کرد. اما برخوردم شخص به مسئله تحلیل از خمینی،
برای ارزیابی از پیچیدگی های عرصه سیاسی ایران به هنگام آشکارشدن بحران
انقلابی، و روشن کردن برخی مسائل مهم اقتصادسیاسی و متدولوژی کلی ضروری می‌نماید.
برخورده خطای که مادر تحلیل از پایه طبقاتی خمینی مرتکب شدیم می‌تواند در سهای
مهنی برای کل ج. ب. ک. جهت بخورد به پدیده های مشابه در برداشته باشد.

خمینی :

نمایندهٔ خرده بورژوازی سنتی؟ یا نمایندهٔ روحانیت سنتی و روابط نیمه فئودالی و کمپرادوری

تحلیل ما از خمینی بعنوان نمایندهٔ خرده بورژوازی سنتی بر سه فاکتور مبتنی بود:

- پایگاه وسیع وفاداری که در میان این فشرداشت، ۲ - بعنوان یک روحانی اور امرتبه با روحانیت فرو دست و صاحب املاک خرد تعریف می‌کردیم (مله‌های با موضوع اقتصادی "خرده بورژوازی") و از این‌واعابین خینی و آخونده‌هایی که قطعات بزرگ زمین را در مالکیت یافتند کنترل خویش داشتند و با از مقربین دربار پهلوی بودند تفاوت می‌گذاشتیم، ۲ - و مهمترین فاکتور آنکه به خینی عنوان خرده بورژوازی سنتی می‌دادیم تاثر پیچی برای مبارزه جوشی و "آنتاکونیسم" با آمریکا و رژیم پهلوی داشته باشیم. از سوی دیگر صفات مشخصه علیق مانده خرده بورژوازی سنتی نیز می‌توانست در خدمت توضیح جنبه ارتقای غیرقابل انکار خینی فرابگیرد.

در ازیابی از این سه معیار - بخصوص سومی - اساسی بایست بگونه‌ای متفاوت پیش می‌رفتیم. اول آنکه خینی نمایندهٔ "روحانیت سنتی" و "خرده بورژوازی سنتی" بود که در ارتباط باصف آرایی‌های گوناگون طبقات اجتماعی دخیل در انقلاب قرار داشت. او حتی به هنگام پخته شدن بحران و در آستانه فروپاشی رژیم شاه منافع آن فئودالهای بزرگ و کمپرادورهای رامتبلورمی کرد که به تقابل حادی با آمریکا و اخوصوماً موجودیت وابقای سلطنت رسیده بودند. معنای این حرف آن نیست که انقلاب ایران یک فریب یا صرفاً مبارزه قدرتی میان دستجات ارتقای همان بوده است. خیراً انقلاب ۵۷ بحران و خیزش انقلابی اصلی بود که رژیم دست نشانده شاه را سرنگون ساخته، ضربه سرنگینی خصوصاً به امیریالیس آمریکا وارد آورد. سرنگونی سلطنت بطور مشخص درجهٔ منافع پرولتاپیاوتده‌های خلق در این مرحله از انقلاب قرار داشت. اما از این واقعیت ا.ک. ۱. نتیجه‌ای دیگر بیرون کشید. سازمان مادرعین حال که مذکور می‌شد وظایف اساسی انقلاب دمکراتیک - ضد امیریالیستی با سرنگونی شاه تحقق نیافت، اما کراپیش این بود که این مسئله را به افشا، منفرد ساختن و نابودی تعداد نسبتاً قابلی از ارتقای‌يون کهنه - تحت الحمایه آمریکا - تنزل دهد. بعبارت دیگر،

۱. ک. ۱. گرایش داشت که پیشرفت یاتکامل این مرحله را در درجه اول بعنوان
مستله ای کمی و تقریباً پرسه ای مستقیم الخط موردنظر قرار دهد.
در انطباق با این گرایش، ۱. ک. ۱ بدرستی رژیم پهلوی را بعنوان نماینده و تبلور
منافع امپریالیسم و ارتقای دیدولی بطورنادرست بگوئه ای به آن برخورد کرد که کویا
بیک رژیم ستمکر انتکلی بوده و نسبت به تضاد اساسی جامعه ایران، خارجی می باشد.
گرایشی قوی در سازمان موجود بود که پایه اقتصادی بحران جاری را در درجه اول
به "تضادهای اقتصادسرمایه داری عقب نکاه داشته شده بومی ایران با روابط تولیدی
عقب مانده و غالب نیمه فنودالی حمایت شده از طرف امپریالیسم" (که تمام اداره وجود
شاه تجسم می یافت) تقلیل می داد. تضادی که با غارت امپریالیستی و بحران امیر -
پالیستی در اواسط دهه ۱۹۷۰ ترکیب شده و تشیدیدیافته بود. در مقامه "انقلاب ایران و
تکامل سیاسی آن " می خوانیم که:
طی سالهای ۵۶ - ۱۳۵۵ مقدمات بحران انقلابی و آغاز تبدیلهای بزرگ از سال
۱۳۵۶ فراهم گشت.

لیکن در آخرین تحلیل این بحران تظاهر برخورد شدید و در هم کوبنده رشد سریع
سرمایه داری ایران با روابط پوسیده، و رشکته و به تباہی کشیده و علاج طلب مناسبات
نیمه فنودالی و حالت بروزخی جامعه مابود که در چارچوب وابستگی اقتصادی امپریالیسم
که در این رشممانع و خرابکاری می کند، به حدت فوق العاده وزود رساند.
بدین سان بحران اقتصادی درون سرمایه داری ایران که با هجوم سرمایه ها
و کالاهای امپریالیستی به بازار ایران و دست اندازی مؤسسهای بزرگ وابسته بر
مؤسسات متوسط و کوچک در زمینه تولید و توزیع پیوسته داشت، به تناقض اساسی جامعه
ایران به شدت دامن زدوزمینه انفجار عظیمی را فراهم ساخت.

(حقیقت ۲۷ - صفحه ۱)

در جنین تحلیلی، صفت مشخصه بحران اقتصادی که ایران را بزرگه درآورد، نهایتاً
تظاهر تضادهای سرمایه بومی نواخته (عقب نکاه داشته شده) با روابط نیمه فنودالی
درون شبکه وابسته به امپریالیسم تعریف می شود.
حال آنکه پایه اقتصادی بحرانی که ایران را زاند، حدت یابی کیفی تضادهای
پرسه انباست سرمایه امپریالیستی بود که بصورت تشیدیدکیفی تضادهای امپریالیسم

* این بیان ریاضی به تئوری بحران عمومی کمینترن خصوصاً تئوری و کود متک است ("امپریالیسم نه می خواهد نه می تواند سرمایه داری را شده و منافع استخراج حداکثر سود امپریالیستی در گروه مانع از رشد سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه اش می باشد"). جدا از اینکه این تحلیل اتحادیه بسیار مکانیکی و غیر علمی بوده و بر شناخت درست از کارکرد سیستم امپریالیستی و مناسبات با کشورهای تحت سلطه تکیه نداشت، در عین حال بیان گرایشی بورژوا دمکراتیک و ناسیونالیستی در میان صفوی یک نیروی ملامی دریک کشور تحت سلطه نیز بود - گرایشی که در جنبش های مختلف و در میان نیروهای مختلف م. ل. پایه داشته است.

و مل تخت ستم در شرایط معین اقتصادی - اجتماعی ایران بروز کرد. اتحادیه عملاء درجه ادغام اقتصادیات مل تخت سلطه درون دینامیسم انباشت جهانی امپریالیستی را دست کم گرفت و عمق وسعت رابطه ساختاری وابستگی مابین امپریالیسم و کشورهای تحت سلطه - که عملاء کلیدشکل گیری روابط درونی این جوامع است - راندیده انشا شت. ما این مسئله رانی دیدیم که وقتی امپریالیسم روابط عقب ماند نیمه - فنودالی رادربرو سه انباشت حفظ کرده و مورداستفاده فرامی دهد، در عین حال می - تو اندومی بایدنیروهای مولده رانیزدر این کشورهاتکامل دهد (کاری که غالباً به شیوه های "خطرنات" و "بی پروای" تحلیل جابجایی های عظیم جمعیت روستائی صبورت می کیرد) . این اقدامات برپایه نیازهای انباشت سرمایه امپریالیستی است که انجام می پذیرد و در تضاد با منافع توده های عظیم این کشورهاتکامل اقتصادهای ملی جهادگانه می پاشند. ضروریات سلطه سرمایه امپریالیستی، اقتصاد این کشورهارا کلا موج و وسیع ناموزون می سازد (چنانکه رشد سرمایه گذاری های عظیم متراکم درن رامی توان در کنار شیوه های بسیار عاقبت - افتاده - که هردوی اینها تحت سلطه سرمایه مالی بوده و منابع کسب مافوق سودبرای امپریالیستهای محسوب می شوند - یافت) و عینقاکشورهای تحت سلطه را زهره ای که به تکامل مستقل کایپرتالیستی شبیه باشد در نگاه می دارد. همه اینها، فقط تضادهای بنیادین انباشت امپریالیستی (وبطور کلی تضادهای سیاسی - اقتصادی در سطح جهان) را تشید کرده و آتشی بیامی کند که بقول معروف دوش بچشم خودشان می رود.

چنین وضعی بوجود آورنده شرایط مادی بسیار مساعد جهت پیشبردمانافع پرولتا ریا و توده های تحت ستم است ولی از طرف دیگر در چنین شرایطی است که ملجمه ای از نیروها و اطباقات کوتاگون بطور اجتناب ناپذیر پایه صحفه در گیری های عظیم می گذارد. این پذیده ای جدیدنیست که واپسگرایان ضد تمدن و آن نیروهایی که اساساً باید ارجاعی بشمارشان آورده مخالفت با امپریالیسم برمی خیزند. بطور مثال در سال ۱۹۲۱ لینین در پیش نویس تزهائی درباره مسائل ملی و مستعمراتی از "... لزوم مبارزه بایان اسلامیس و گرایشات مشابهی که می کوشند جنیش آزادیبخش علیه امپریالیسم آمریکا و اروپا را تلاش درجهت تقویت موقعیت خوانین، زمینداران، آخوندها وغیره درهم آمیزند" صحبت می کند.

ولی آنچه در انقلاب ۵۷ کاملاً "جدید" می نمود چکونکی قرار گرفتن این قبیل نیروها در رأس یک خیزش انقلابی توده ای سراسری (البته در ائتلاف با سایر نیروهای بورژواشی) بود که عملی به سرنگونی حکومت مرکزی وصف بنده موجود نیروهای طرفدار امپریالیسم انجام دید و موضع غالب در دولت جدید را از آن آنان ساخت. این نیروها

* این تحلیل با برداشت های نادرستی که تحت عنوان "ثئوری وابستگی" درمور در ابطة میان ملل ستگر و تحت ستم در عصر امپریالیسم مطرح می شود متفاوت است. در ثئوری رایج وابستگی، اساساً رابطه ساختاری میان امپریالیسم و کشور تحت سلطه بعنوان یک رابطه تولیدی واقعی نفی می شود و به مقوله غارت در محدوده گردش تقلیل می یابد.

حکومتی در شکل مذهبی تشکیل دادند. حکومتی که بپایه اقتصادی کمپارادوری قرار داشته و بر مبنای نیاز حکام نوین اشکال و جوانب "شرعی" را نیز با خود بهمراه داشت. حکومت خمینی در یک دوره محدود کوشیده غرب و خصوصاً امریکا حالی کند که از این پس روابط با "سلطنت اسلامی" چگونه قرار است باشد چگونه قرار نیست باشد. این سیاست خمینی در قبال امیریالیسم بهیچوجه ارتباطی به "تماینده خرد" بورژوازی سنتی "بودن وی" نداشت و کاملاً به الزامات کوشاگوئی مربوط می شد که بحران انقلابی ایران - یا ضربات واردہ بر امیریالیسم - و هچنین حادشدن تقابل دوبلوک امیریالیستی رقیب به آنها تمیل می کرد.

اینکه نیروهای نظیر خمینی در رأس جنبش انقلابی قرار گرفتند خدمه حصول شاری از فاکتورهای سیاسی مهمی بود که پایه مادی بر عرصه بحران شکننده و نتایج گسترده اقتصاد ناموزون و تحریف شده ایران داشت. آنهمه تغییر و تبدیلات در صنعت و کشاورزی که با پایده مطلقه کری سیاسی و اقتصادی باندرباره شده و توسط دستگاه بورکر اتیک عظیم و متمن کز دولتی اعمال می گردید، نه تنها اکثریت عظیم توده های زحمتکش بلکه اقشار بسیاری که از لحاظ موقعیت اقتصادی صاحب آثریت بوده و از اشار "متنازع" به حساب می آمدند (از زمینداران بزرگ و کمپارادورها) رانیزدر ضدیت باباندیشهای قرارداد. این الزامات انبیاشت امیریالیستی بود که اقشار فسوق - الذکر را بخش اکنار زده یا قدرتشان را به میزان زیادی محدود ساخته بود. بحران عظیمی که دامنگیر سیستم جهانی امیریالیستی شد و پیروز حادث آن در عرصه ایران سریعاً چنین نیروهایی را به عرصه کشمکش های سیاسی برای کسب قدرت پرتاب کرد. بنابر این در صفو کسترده مخالفین رژیم شاه نیروهایی جای گرفتند که بدون شک خوده هدف حمله بامانع عده ای در راه توده های راهی به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک - ضد امیریالیستی بودند. اگرچه برای آن دوره محدود، هدف فوری حمله محسوب نمی شدند. در تاریخ، این پیدیده ای نادرتیست. در دوره جنگ ضد ایرانی چنین نیز چنین بود. مثال دیگری که از بعضی جهات به مرد ایران شیوه تراست واقعه سرنگونی رژیم سوموزادرنیکار اگر امی باشد در آن جانیروهای مختلف طبقاتی از جمله بیرخی نمایند کان کمپارادورها با سوموزابه مخالفت برخاستند. امروز بسیاری از آنها عامل "کنترل" هستند. و در مقابل نیروهای نوع "فدائی" ساندینیست که توسط روسها پشتیبانی می شوند نیز به کمپارادورهای نوین در رهبری رژیم بدل گشته اند. البته خمینی حتی در حادثه این روزهای انقلاب هم ناینده نیروهای خرد بورژوا - نظیر آنان که امروز درنیکار اگرها به حکام نوین کمپارادور بدل شده اند - نبود و بیشتر می توان وی را همتر از باعنامر کمپارادوری که جریان "کنترل" را شکل دادند، قرار داد.

از این تقابلات ارتجاعیون نباید شکفت زده شد. چنین تقابلاتی همیشه رخ می دهد. این انعکاسی از قانون آثارشی امیریالیسم است و این کشمکش های انباید با تضاد میان

* "کنترل" نامی است که نیروهای ارتجاعی تحت الحمایه آمریکا که بارزیم ساندینیست در حال جنگ هستند برخود نهاده اند.

امپریالیسم و طبقات خلقي يكى دانست.

اين حقيقتي است که پاييگاه توده اي خميني از ميان خerde بورژوازي سنتي وهم - چنین بخشهای هيکري از مردم بود. ولی از اين امر نبايد نتيجه گرفت که اونقش خرده - بورژوازي سنتي را بازى مي گردانيم. آن درقدرت سياسي بحساب مي آمد. مساوی پنداشتن پاييگاه توده اي با خصلت طبقاتي به معنai آنست که هر شخصيت سياسي را که در ميان بخشهای از توده هواخوه داشته باشد نبايند سيا سی آنسان بحساب آوريم. حتى بافرض اينکه پاييگاه محکم و محبوب است خميني در ميان "خرده" بورژوازي سنتي "قرار داشت، معرفی وي بعنوان نماینده بخش مهمی از روحانيت سنتي کاملا باعنوان "خرده بورژوازي سنتي" متفاوت است.

از لحاظ تاریخي، روحانيت به پایه و رویانی فئودالی متصل بوده و در خدمت آن قرار داشته است. در دوران حکومت پهلوی نیز روحانيت بعنوان يك نهاد (ونـه بعنوان افرادي جداگانه و منفرد)، نماینده روابط طبقاتي حاكم و در خدمت عنصر مهني از روابط نيمه فئودالي و همچنین جنبه هائي از روابط بورژواشي و بورژواکمپير ادوری بود. امتيازات ويزه سنتي و مهم آخوندها از طرف امپریالیسم محدود شد و اين کار خصوصا از طريق "غريبي" چشمكير ايران در دوران حاكيم خاندان پهلوی صورت گرفت. ولی بطوري کلي تا اوائل دهه ۱۳۴۰ روحانيت گروهي عاقبت بخيير و مؤثرباقسي ماند. چرخ تشكيلات مذهبی - از مساجد و زيارتگاه ها گرفته تامدارس مذهبی و صندوق های قرض الحسنة اسلامی - بوسيله ملييات های "شرعی" مذهبی از مومنین پردرآمد (بخصوص تجارش و تمند، سوداگران بازار، بزرگ مالکان و...) او از طريق موقوفات مذهبی می چرخید قبل از دهه ۱۳۴۰ رژيم روی دست آتورите سنتي بلند شد و اين آتورите را كاهش داد. اينجا بود که رو در روش های حادی بوجود آمد، ولی اين نهاد (ونـه فقط بخش هائي که بطوري مستقيم با دربار ارتباط داشتند، يا فقط آن آخوند هائي که توسط دولت در پست های محلی کاشته شده بودند و...) بلکه بمتابه يك كل در خدمت ارجاع حفظ گردید و بعیان زيادي برآن تکيه شدتا از تابليش جهت حفظ وضعیت كمپير ادوری موجود در مقابله باستکشان استفاده شود. مسلما بخش هائي از روحانيت سنتي بندهای محکمي بالашاري از خerde بورژوازي سنتي داشتند، در يك مفهوم حتى "در خدمت" منافع اين اقشار بودند. ولی چيزی که ۱. ک. گرايش به چشم - يوشی از آن داشت، اين بود که "خدمت" فوق الذكر نيز بطوري کلي در چارچوب روابط طبقاتي موجود در جامعه انجام مي پذيرفت و نهايانا در خدمت آن قرار داشت و اکر بخش هائي از اين روحانيت را در ارتباط با موقعیت طبقاتيشان (موقعیت اقتصادي، خاستگاه طبقاتي...) مي شد در تعريفی کوتاه بینانه، "خرده" بورژوازی "معرفی" گردد. اما اين موقعیت به نقش اجتماعيشان و آن روابط طبقاتي که بعنوان يك نهاد نمایندگيش گردد و در خدمتش بودند، ربطی نداشت. بحث اتحادي با تأکيد بر موقعیت اقتصادي ملک "اقثیرتري" که خميني باشد، در غلتیدن به تحليل اقتصادي عاـ ميانه اى بود که گرايش به ناديء گرفتن روپنا و سياست بطوري کلي داشت.

در آغاز دهه ۱۳۴۰، رژيم وارد تقابل حادی با بخش های مهمی از روحانيت و در عین

حال بایشش های مهمی از جامعه شد. این مسئله کاملاً با الزامات "انقلاب سفید" و سایر تغییرات تحییلی امپریالیستی در ایران مربوط می کشت. این تحولات - و تدبیرها سیاسی اتخاذ شده برای اجرای آنها (انحلال مجلس، "اعطای حق رأی به زنان و...") - و قوع آشوب بزرگ و قیام سیاسی را تسریع کرد. بسیاری از اقشار خلق در این دوره کام هائی مشخصاً سیاسی در مخالفت با رژیم برداشتند. اما بخشی از مخالفتها در آن دوره بیان آشوب و تضاد میان طبقات ارتقای در رویارویی با این تدبیربرود. اکرچه عمدۀ مالکان بزرگ ارضی که در ابتداء بار فرم‌های امپریالیستی مخالف بودند، بالاخره "جلب" یا خنثی شدند - عمدتاً از طریق تبدیلشان به بخشی از طبقه بورژوازی کمپر ا- دور - ولی بسیاری از فئودال‌ها بواسطه قدرت سیاسی و اقتصادی کمترشان، عمدتاً کنار زده شدند و در بخش وسیعی از هدایت، آتوريته‌های نوین روستائی که بشكلى مستقیمتر از جانب رژیم حمایت می شدند جایگزین آتوريته سنّتی گردیدند. نتیجه آنکه بسیاری از کسانی که با روابط نیمه فئودالی پندداشتند از موضع قدرت و موقعیت ممتاز بر کنار شدند.

مضاف بر این تدبیر فراوانی از جانب شاه باهدف مستقیم استحاله آتوريته مذهبی سنّتی اتخاذ شد و اقداماتی نظیر "اعطای حق رأی به زنان" نیز بطور غیرمستقیم قدرت این آتوريته را تقلیل می داد. شاه علاً بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا زمان بر سر کار بودنش، به این حملات مستقیم و غیرمستقیم خود علیه ساختار آتوريته مذهبی ادامه داد. ظهور خمینی بعنوان یک شخصیت بسیار مهم در صحنۀ سیاسی ایران، محسول این تغییر و تبدیلات امپریالیستی، و عکس العملی به تدبیر سیاسی اتخاذ شده منتج از آن بود.

از زیانی از خمینی بعنوان نماینده ملیانی که در خدمت و حافظ نظام کمپرادری هستند، اساساً نه برایه این واقعیت که اویک آخوند عالیرتبه است، بلکه بر مبنای محتوای واقعی برنامه اش - حکومت اسلامی - و فرآخوان تأسیس یک تشوکر اسی در جهت تقویت و تحکیم سنگر روحانیت در دولت و جامعه، و همچنین با توجه به نیروهایی که حول این برنامه گردآمدند، می باشد.

خمینی علاً بخاطر پیشقدم شدن در اراده یک برنامه جهت حکومت مذهبی در میان آخوندهای برجسته گشت، و برنامه وی چیزی نبود چنان‌ترجمان آخوندی سرمایه بوروکرات.

بحث ما این نیست که تضاد و مخالفت خمینی با آمریکا و بطور مشخص رژیم پهلوی عوامگریبی بود. واقعیت تاریخی این است که امپریالیست‌ها علاً موقعیت و نفوذ خشکای مه و وسیعی از نیروهای ارتقای در این تحلیل برداشتند و قایع آنچنان بود که بخشی از سیعی از ارتقای عیون - برای محافظت از نظام و احیای موضع از کف رفته خود - تحت لوای جمهوری اسلامی و قانون و نظم اسلامی و برای "نجات ایران" به موج اپوزیسیون شاه پیوستند.

مضاف بر مسائلی که در مورد دپایه مادی ظهور امثال خمینی مطرح کردیم، سه فاکتور سیاسی بسیار مهم نیز در امر مهم شدن خمینی در جریان انقلاب نقش ایفا نمودند. ا- آخوندگان تنها سازمان یافته بودند - و با پخته شدن بحران

انقلابی سریع‌امتشکل تر نیز شدند – بلکه از آغاز دهه ۱۳۴۰ و خصوصاً با ظهور بحرانی که به قیام ۵۷ منجر شد، برنامه خود را ترویج کردند، که این امر بیان تشکیلاتی نیز یافت. وسعت پایه توده ای خمینی با پیرخی اقدامات روبنائی رژیم (حملات شاه علیه فرهنگ اسلامی سنتی و استحاله آثاریت مذهبی) نیز ارتباط داشت. کشش خودبخوی نیز بیان بسیاری از اشاره‌خالقی به حمایت از اسلام بوجود آمد زیرا اسلام از طرف حکومت "زیر ضربه" بود. برای این اشاره‌تشکیل ائتلاف حتی با پیرخی از عقب مانده ترین عناصر سنت کر اعلیه رژیم شاه مطرح گشت. این چنین بود که نمایندگان گرایشات بورژوا- دمکراتیک در میان مردم با خمینی همراه شدند و این امر خود به گسترش پایه توده ای و افزایش محبوبیت وی در میان توده ها کمکی شایان نمود.

۲ - پرولتاریا بین المللی بنایه دلائلی که بیشتر از این گفتیم بغايت ضعیف بوده و نی توانست بمثابه یک نیروی قدرتمندی تأثیرات سیاسی - ایدئولوژیک خود را بر رو ندانقلاب ایران بجای گدارد.

۳ - امپریالیسم آمریکا به نوعی از شُل کردن دهن نیروهای وفادار خود را ارتشد - به آن شکلی انتظارش می رفت - علیه انقلاب "خودداری" کرداز ریسک مواجه با وضعیتی نهایتاً غیرقابل کنترل (بدین مفهوم که دست شوروی هایش از حدد را وضع باز شود) یا گسترش تبعیق یابنده بوقوع بیرونده) بپرهازد. این امر خودناشی از عمق بحران و دامنه تأثیرات آن بود.

رفیق باب آواکیان صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی - آمریکا در مقاله "در سهایی ازانقلاب ایران" این مسئله را بررسی چنین تحلیل می کند: "امپریالیست‌ها خود کامهایی برداشتند تا این امر (انقلاب ایران) در نقطه ای مشخص، وینوعی در کوتاه مدت "حل گشته" و همچنین نیروهای را که می توانستند با آنها کار کرده و راحت تر مستحیلشان سازند، تحت فشار قرار داده و جذب شان کنند - یا بختا جذب شان کنند - تا این نیروهاد را بیش از پیش حرکت قرار گرفته و بقدرت دست یابند.".

سازمان مادر تحلیل خود از ابیطه خمینی با کل انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی دچار لغزش شد. اگرچه حمایت و همیستگی با جنبش توده ای ضد شاه که بطور عینی تحت رهبری خمینی قرار گرفته بود، در آن دوره لازم می شودوا اگرچه مطرح نکردن خمینی بعنوان هدف فوری حمله در آن شرایط صحیح می بود، اما ا. ک. ۱. عملانکرا ترجاعی بودن خط و برنامه کلی خمینی شد. برداشت های نادرست از واقعیاتی چون محبوبیت وسیع خمینی در بین توده، و دسائی امپریالیستی و تضادهای میان حکومت وی و قدرت‌های غربی تأثیرات عمیقی بر خط و سیاست ا. ک. ۱. بر جای گذاشت تابداجاکه وظیفه مرکزی پرولتاریا مبنی بر کسب قدرت سیاسی از طریق قهر از دستور کارخویش عملای بکتاری نهاد. نتیجتاً سازمان ماقادربه ترسیم خط فاصل عمیق و روشن میان برنامه و نظر کاه خودبابیش طبقات دیگر - و خصوصاً آنان که قدرت را غصب کرده بودند - نش و بواسطه عدم تدوین موضع مستقل پرولتاری امکان بسیج توده هاتحت رهبری خویش را از دست داد. این انحرافی عمیق در برخورد به رسالت تاریخی کمونیست‌ها بود که ارتباطی به تحلیل نادرست از جایگاه طبقاتی خمینی نداشت، زیرا حتی اگر واقعاً

نماینده همان "خرده بورژوازی سنتی" - یا حتی بخشهای رادیکالتر - نیز می بود، این امر نی باست دروظیفه مرکزی مانعییری ایجاد کند.

تجربه انقلاب ایران و ظهور پدیده ای همانند خمینی تنها شاهدی بر پیجیدگی پروسه انقلاب در عصر امپریالیسم بوده و تأکیدی براین امر است که پرولتاریای آکاه در هیچ دوره ای از پروسه انقلاب نباید استقلال طبقاتی خود را از دست داده و بدردن جریان خود بخودی کشیده شود، دنباله روی از سیر جریانات خود بخودی واژه های طبقات غیر - پرولتاری خود را در شکل ترا. ک. ۱. مبنی بر "فشار سیاسی بر حاکمیت" بمنظور "بیرون اندادختن جناحهای ارتقایی، منفرد نمودن سازشکاران و رایکالیزه کردن جناح ضد - امپریالیسم" ظاهر ساخت و عنوان "پوست اندادختن هیئت حاکمه" بخود گرفت. بر مبنای این تزبد که سازمان مانصیحت و انتقاد از "نایپیکری خرد بورژوازی ضد امپریالیست در قدرت" بر سر این یا آن موضع و اقدام رایشه کرد و بطور نمونه حقیقت ارکان سازمان در برخور دیه "خطر کودتای امپریالیستی و نقش ارتش در انجام آن" چنین نوشته:

"کمونیستهای این عقیده نیستند که افراد، گروهها و طبقات اجتماعی ازابتدا تجربه همه کارهار ادارنده و هر کس مخالف این نیستند که آنها از تجربیات خوبیش درس بگیرند بلکه بالعکس. ولی تاریخ همین یک تجربه را در پیش روی مامی گذارد و پیشگی کمونیستهای طبقه کارگر اینست که از تجربیات خود دیگران بدرستی درس می گیرند. نیروهای انقلابی باتوجه به تجربیات متعددجه در کشور خودمان وجه در کشورهای دیگر، از تجربه مصدق، تجربه آنده در شیلی، سوکارنودر اندونزی و..... بود که فریاد بر - می آوردند و هنوز هم بر می آورند که اینکوئه ارتشها کودتا گرند - حال فرق نمی کنند که اسلامی باشیامی ویا هر چیز دیگر ولی کجا بود آن گوش شنوا! در آن موقع کوش هامشغول شنیدن یاوه های سازشکارانه بورژوا و لیبر الایبودوز بانها مشغول تکفیر انقلابیون، آیا این طور نبود آیت الله خینی؟"

(حقیقت ۸۲ "آیت الله خینی، روحانیت، و تجربه قدرت" - صفحه ۵)

نقل قول فوق از مقاله ای آورده شده که مضمون اصلیش را فاش کری و انتقاد از خمینی (چیزی که عملا در ادبیات سازمان در آندوران نادر بود) تشکیل می داد. ۱. ک. ۱. در اینجات تجربه مصدق، شیلی و اندونزی را علم کردن "ترمیث غیر عاقلانه" خمینی درقبال نهادهای ارتقایی دست نخورده از دوره شاه را مورد نقد قرار دهد و خطر کودتای ارتش را به خمینی گوش زدند. ۱. ک. ۱. اگرچه به یکسری وقایع تاریخی بدرستی اشاره می کرد، ولی علا از پرداختن به دروس اساسی و مرکزی این تجرب اجتناب - می وزید. و نتیجتا هی را ترویج می کرد که اساساتقاوتی با اشتباہات بغایت راست و ایورتو نیستی رهبری حزب کمونیست اندونزی نداشت. اگرچه سازمان ماکدار مسالمت آمیزیا پارلمان تاریسم را تبلیغ نمی کرد ولی این سیاست ایورتو نیستی شکل مشخص خود را در شوی پوشیده تری از برخور دسازشکارانه به حاکمیت نمودار می ساخت. ۱. ک. ۱. توده هارا به مبارزه کردن و هشیاری انقلابی داشتن فرامی خواند، تا از این طریق حکومت (یا "بخشی" از حکومت) تشویق یا وادار به عمل درجهت منافع خلق یا ملت گردد! از این نسخه اگرچه بوی تعفن راه پارلمانی به مشام نمی رسید - که این

امربحدزیادی با عدم همخوانی خمینی با "امور پارلمانی" مربوط می شد - امادر واقعه توهم بورژوا دمکراتیکی را نسبت به ماهیت دولت رواج می داد: این توهم که دولت بنوعی می تواند (در کوتاه مدت) هم توده ها وهم ارتقاب را نمایندگی کند. این یعنی نفی نمایندگی مناسبات اجتماعی خاص از سوی دولت و نقش مشخص آن بعنوان ابزار دیکتاتوری طبقاتی. خط سازمان مادر دوره مورد بحث همانند حزب کمونیست اندونزی در مردم مسئله سرنگوشی مسلحانه ماسیش دولتی و لزوم استقرار دیکتاتوری انقلابی پروردگاریا و مدعانان جهت سرکوب تمامی طبقات ارتقابی دچار التقط است. ۱.۱.ک. همواره از اینکه پیشبردان انقلاب نهایتاً "محتج" رهبری و حاکمیت پرولتاریاست صحبت می کرد، اما همزمان به ترویج این توهم می پرداخت که در پروسه انقلاب می تواند فازی بوجود آید که تحت آن تعیین خصلت طبقاتی دولت امکان پذیر نباشد. سازمان مایاپینداین اصل که یا پایه دان انقلاب راعلیه روابط مالکیت و مناسبات اجتماعی موجود دامن زد ویابه وارث وحامی آن مناسبات تبدیل شد، نماند. در عوض به توجیهاتی نظیر دمکراتیک بودن مرحله انقلاب و لزوم "شرافت پرولتاریا با سایر طبقات" در قدرت سیاسی روی آورد. ۱.۱.ک. این واقعیت را که در مرحله دمکراتیک - ضد امپریالیستی انقلاب پرولتاریا به فهومی با سایر طبقات - حتی در پاره ای موارد بانی وهای بورژواشی - می تواند "در قدرت شریک شود" را مدآوماتکر ارمی کرده باشد. امکان پذیر این "شرافت" یعنی رهبری پرولتاری را نایدیده انگاشت. سازمان مامبارزه بر سر این مسئله که چه کسی دیگری را رهبری خواهد کرد - مبارزه ای کاملاً حیاتی، خشن و حتی خونین - را به پاره ای انتقادات نهایات مسالمت آمیز تقلیل داد.

از نظر ۱.۱. دیکتاتوری دمکراتیک نوین شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا معتبر نمی داد معلوم نبود اگر این واقعیت، "مضمون دولت انقلابی دمکراتیک - ضد امپریالیستی نباشد" چگونه گذاره مرحله سوسیالیستی امکان پذیر خواهد بود. در مقابل، اتحادیه از بیان این نکته که حاکمیت بورژوازی (یا حتی "خرده بورژوازی") معناشی جزو دیکتاتوری بورژوازی ندارد طفه می رفت و این مسئله که هر دیکتاتوری بورژوازی تحت شرایط امروزی جهان ناگزیر در خدمت امپریالیسم و ارتقاب فرامی کیسردرا علاوه نفی می کرد. واقعیتی که سازمان مامی باشیست می دید - که نباید - این بود که ای این سیاسی روابط اجتماعی موجود (مناسبات کمپرادری حاکم که صفت مشخصه جامعه ایران بود) گردید.

خلاصه کنیم، ۱.۱. نیز همانند بسیاری از جریانات کمونیستی در تاریخ ج.ب.ک به نمونه ترازیک نیروی تبدیل شده بود که بهنگام ظهور فرستهای انقلابی تسلیم مقوله ای بنام "اراده خلق" کشته، در مقابل چهل بخشش ای از توده و تأثیر طبقات بیکانه بر آنها سرتعظیم فرود آورده و از رسالت تاریخی خودمبینی بر رهبری انقلاب چشم پوشید. ۱.۱. گرفتار منطقی شده بود که پایه در درگی تحریف شده از آموزش - های ماش درباره جبهه متعدد داشت. اتحادیه از سیاست جبهه متحده مأمور تسد دون تنها عبارت "پرولتاریات تمام" کسانی را که می توانند در مرحله دمکراتیک - ضد امپریالیستی

انقلاب متحدشونداز جمله بورژوازی میهن پرست (و کاهی حتی عناصر ارتقاضی) را متهمی کند" را برداشت می کرد (آنهم بصورت تحریریدی). حال آنکه کند خطا و سیاست ماثوتسه دون و خدمات تئوریک علمی وی در مرور دچکونگی برخورد پرولتری به مسئله ملی و مستعمراتی براین نکته استوار بود که پرولتاریاچکونه می تواند انقلابی را که نیروهای کوناگون از جمله نیروهای بورژوازی مجبور نموده آن شرکت کنند رهبری کرده و آنرا درجهت منافع طبقاتی خویش سمت وسدهد. تلاش آکاهانه نکردن برای اعمال رهبری پرولتری معنایی جز دنباله روی عملی - و بدینسان فرآوانی سیاسی - از طبقات غیرپرولتری نمی توانست داشته باشد و برای سازمان مانیزنتیجه ای جزای من نداشت.

دنباله روی از خمینی در وظایف ضد امپریالیستی انقلاب

مانطور که در آغاز این نوشته اشاره کردیم، ۱. ک. ۱ در کثیر و دارو قایع برخاسته از جوانانقلابی جامعه هرتباهه اتخاذ موضع در مقابل هر اتفاقه و اراده سیاست و برنامه عملی منطبق بر آن و ادارمی گشت. سیرو قایع بگونه ای بود که با توجه به بحث پایان نیافتن انقلاب و حل نشدن تقاضاهای بنیادین مقابله پای جامعه، سازمان مادر آغاز موضع و عملی انقلابی در مقابل عملکردن ضد انقلابی هیئت حاکمه و سرکوب جنبشی های حق طلبانه و انقلابی توده ای و مبارزات نیروهای کمونیستی و انقلابی، اتخاذ ننمود. اما پایه تئوریک و اساس سیاستی که بلا فاصله بعد از قیام بهمن ۵۷، در شورای دوم سازمان (فروردین ۵۸) گذاشت شد و تصویری از "فتارتوده های رحاکیت و پیوست انداختن و رادیکالیزه شدن حکومت درنتیجه آن" را راده داده بود، هیچگاه مورد برخورد دفتر ارنگرفت و به تناظر میان تحلیل طبقاتی از نیروهای شرکت کننده در قدرت سیاسی (در مقطع فروردین ۵۸)، و تحلیل های اراده شده در مردم این نیروهادرتاستان همانسال (خصوصا بعد از لشکر کشی قوای خمینی به کردستان) توجهی جدی نشد. عدم جمعبندی و برخورد آکاهانه به آن نکات اساسی نتیجه ای را که می بایست ببار آورد و در مواجهه با یک تندییج در عرصه مبارزه طبقاتی عرضه شد. روز ۱۲ آبان ۵۸ سفارت آمریکا توسط جمع نامه گونی موسوم به "دانشجویان خط امام" اشغال شد و بدنبال آن موج مبارزه توده های عالیه امپریالیست آمریکا و مشخصا حول خواسته استرداد شاه به ایران بپاخت است. قبل از وارد شدن به نحوه برخورد مبارزه این واقعه مشخص - و درجای خودها اهمیت - باید به این نکته اشاره کنیم که پیش بر دموضع و عمل انقلابی از جانب ۱. ک. ۱ در فاصله فروردین تا آبان ۵۸ هیچگاه بطور آکاهانه با مقوله وظیفه مرکزی کمونیستهادر این مرحله از انقلاب - یعنی تسدارک و حرکت برای کسب قهر آمیز قدرت سیاسی - پیوند نداشت، و بیک معنی حرکت سازمان مادر این دوره از خصلتی مقاومت جویانه و نه تعریض برخورد ای بود. مادر مواجهه با واقعه اشغال سفارت - و بهتر بگوئیم در مواجهه با پشتیبانی خمینی و بخشی از هیئت حاکمه از این اقدام - نخست گیج و سپس خلع سلاح شدیم. علت این کیجی را از بیان سطحی

حقیقت در آستانه اشغال سفارت و درست بعد از اورود شاه به آمریکامی توان پیدا کرد: "مردم ایران خواستار تحویل شاه خائن به ایران هستند. تاکنون دولت هیچ کاری جز حرف افی در این مورد نمکرده است. مردم ایران خواهان عمل هستند. خواهان آئندگی اگر آمریکابه کستاخی خود را داده باش شاه را تحویل گرفته اورا محاکمه انقلابی و اعدام کنند" ^{۴۴}

(حقیقت ۴۴ - "توطئه امپریالیسم آمریکا " تأکیدات از ماست)

۱. ک. ۱. به پیوچه امکان عمل - به همان معنای محدود فشار جهت تحویل گرفتن شاه - را از سوی دولت یا مقامات حکومتی نمی دید و چنین تصویری زمینه را برای "مردمی" دانستن هر فشاری در این جهت فراهم ساخت. طنز تاریخ چنین بود که این دریچه درست زمانی در تحلیلهای اتحادیه بروی انحراف دنباله روی از طبقات غیرپرولتری باز شود که در صفحات همان شماره حقیقت، سازمان ماتامرز انقلابیترین و صحیح ترین موضعگیری در ارزیابی از قدرت سیاسی حاکم پیش رفتند بود:

"توده های کشور و تاریخ هردو، این مجلس کدائی، لشکر کشی و اقدامات جنایت - کار آنه در کردستان و بیگانه بینهای سران خیره سر کمیته ها و مقامات ضد - انقلابی دولتی را محکوم می کنند. بیرون از این اشرافیت نویا، که تمام دستاوردهای انقلابیان را به عقب راندن و درهم کوبیدن این اشرافیت نویا، مخاطره انداخته و به بازیچه ای درست قدرت های امپریالیستی تبدیل شده، جبرا آغاز خواهد گشت و با هیچ وصلتی میان پاکون و عمامه هم نمی توان جلوی آنرا گرفت.

تاریخ در آینده از تقلیلهای مذبوحانه مشروعه طلبان نویای ماقیزی بیشتر از یك بلوای ارجاعی یاد نخواهد کرد." (حقیقت ۴۴ - آنهایی که می خواهند ایز کم کنند)

اما توافق حوادث دست درست انحرافات معین در تحلیل و خطوط سیاسی بسرعت مفهوم این جملات را از ذهن نویسنده کانش پاک کرد و باری دیگر تر "پوست انداختن" و رادیکالیزه شدن حکومت" با انتکابه "و اقیمت عینی و غیر قابل انکار" (سقوط کابینه باز رگان، پشتیبانی قاطع خمینی از داشتگیان اشغال کننده سفارت، موضعگیری شدید و خصم‌انه آمریکا علیه جمهوری اسلامی واژمه مهتر، بالاگرفتن شورضد امپریالیستی توده ها) روامد. ۱. ک. ۱. هیجان زده از موج خروشان توده ای اعلام می کرد:

"مردم ایران باید سازشکاران و محاذل قدرت طلب راست را که به اقدامات ابرقدرت‌ها و اعلی الخصوص آمریکا پایامی دهنداز مقامات حاکم کشور حذف کنند."

(حقیقت ۴۵، "نهایتباره قاطع " - ۲۲ آبان ۵۸)

آن‌هارا "حذف کنند" و با این کار به "رادیکال شدن هیئت حاکمه" یاری رساند: این بود سیاستی که حقیقت در آن مقطع در دستور کار توده ها قرار می داد.

اما ادامه سیاستهای ضد انقلابی و ارجاعی از سوی جناحین مختلف جمهوری اسلامی و مشخصا شخص خمینی عیان تراز آن بود که بتراون از آنها چشم پوشی کرد. بهمین خاطر چرخش از یک شرکت موضع رادیکال به موضعی راست روانه، با خود القاطع آشکاری را حمل می کرد. بطور مثال، ارتباط محاذلی از حزب جمهوری اسلامی - که از طرف مابه - درستی جریانی ضد انقلابی ارزیابی می شد - بامسیله اشغال سفارت قابل انکار نبود.

بنابراین ا.ک. ۱. در تحلیل‌هایش به این واقعه اشاره می‌کرد، لیکن چنین ارتباطی را بی‌همیت می‌دانست:

"اشغال سفارت آمریکات وسط دانشجویان پیر و خط امام، بدون در نظر گرفتن اشاراتی که از بالا در این رابطه صورت گرفت، موج احساسات ضدآمریکائی را در میان توده مردم بر انگیخت." (حقیقت ۴۵، "سقوط بازارگان")

و در ادامه همین مقاله، با توجه به این واقعیت که جناح خینی از این واقعه برای تحکیم و تثبیت موقعیت خود حذف رفبا از صحن استفاده کرد، نوشت:

"ناکفته نگذاریم که خینی و مشروعه طلبان دیگر در این مبارزه از موج نا- رضایتی عمومی کمال استفاده را بر دند، بر آن سوار شده و به کمک آن به مقاصد خود جامه عمل پوشانند" اما "حرکتی که در ارتباط با اشغال سفارت آمریکا پایدید آمده باعث بر انگیخته شدن احساسات ضد امپریالیسم آمریکا در مردم بوده و خواسته‌های انقلابی آنان را در باره بمیدان آورده است. این مهم نیست که عده‌ای در بالا از این حرکت برای مقاصد خود سودجوستند." (همانجا)

مجموعاً در تئوریزه کردن یک انجراف است که اصول پرولتری - اصولی که بارها و بارها از سوی آموزکاران طبقه کارگر مطرح گشته و بدفاعات در تجربه جهانی پرولتاریا به اثبات رسیده - با توجیهات گوناگون مورد تحریف یافته آشکار قرار می‌گیرد.

ا.ک. ۱. نیز در مقطع موربدی بحث بدین سمت حرکت نمود، بدین معنی که اصل ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک و نیاز به برپایشی جمهوری دمکراتیک نیز من بمثالی از دیکتاتوری پرولتاریا برای حل تضادهای بنیادین مقابل پای جامعه تحت سلطه اپران، در ادبیات اتحادیه به مقوله ای دیگر "تغییر شکل" بیافت و صراحتاً کوئی تحریف شد:

"ادامه انقلاب، یعنی ادامه مبارزه برای حل تضادهای اساسی و حل نشده جامعه و رهبری طبقه کارگر یعنی قرار گرفتن این طبقه در رأس مبارزه برای حل تضادهای یادشده." (حقیقت ۴۸، "سخنی دیگر... ۱۴ آذر ۵۸)

بهمین تادگی با یک چرخش قلم، قرار گرفتن طبقه در رأس جامعه - در رأس قدرت سیاسی - جای خود را به "رأس مبارزه" می‌دهد و مقوله تعیین کننده قدرت سیاسی به - فراموشی سپرده می‌شود؛ تحریف "کوچکی" که نشانه یک انجراف بزرگ است.

خلاصه کنیم بعد از واقعه اشغال سفارت زمینه برای رشد و غلبه یک انجراف اپور - تونیستی راست روانه در برخورده وظیفه مرکزی پرولتاریادر سازمان ماگشوده شد. و برای یک دوره تأثیرات عمیقی را بر خط و برنامه ا.ک. ۱. باقی گذارد.

جنگ ایران و عراق

یک مثال فوق العاده مهم دیگر از شناخت نادرست ا. ک. ۱. در مرور دجبله واحد و ظایف همه جانبیه و منافع اساسی پرولتاریاد مرحله دمکراتیک - ضد امپریالیستی انقلاب در خط و سیاست اتخاذ شده در دوران جنگ ایران و عراق منعکس شد. جنگ که متعاقب اوج گیری دسائی امپریالیستی و قایقی نظیر طبس آغاز کشته بود چرخش در خط سازمان مارکسخست کرد. جنبه نادرست خط التناطی ا. ک. ۱. که وظیفه پیشبرد انقلاب راهم جهت بادفاع از بخششای از حاکمیت می پنداشت، در آغاز جنگ ایران و عراق تبارزی چشمگیریافت. موضع اتحادیه بطور خلاصه چنین بود: هدف اصلی حمایت امپریالیسم آمریکا از تجاوز عراق کمل به زینه چینی یک کودتای خویین نظامی و برقراری دوباره "سلطنت فاشیستی" است. دریک طرف جنگ نمایندگان سرمایه داران بزرگ و ابسته و مالکان بزرگ ارضی (تحت الحمایه آمریکا) به مراد عراق، و در طرف دیگر "بورژوازی ملی، بخششای از خرده بورژوازی و برخی مالکان "بهمراه حکومت جمهوری اسلامی قرار گرفته اند. مقالات زیادی درباره جنگ و در تحلیل از منافع تمام قدرتهای بزرگ امپریالیستی خصوصاً آمریکا (در حمایت از عراق) نکاشته شد. اتحادیه معتقد بود که مقاومت قهرمانانه خلقهای ایران پیروزی سریع امپریالیستها را خنثی کرده، اما کوشش مردم برای درهم شکستن تمام و کمال تجاوز توسط برخی نیروهای ارتضاعی درون حاکمیت مختلف می شود. ارگان سازمان همه نیروهای طبقاتی را بر مبنای برخوردشان به جنگ ارزیابی می کرد و تامی نیروهای طرددار امپریالیسم در داخل و خارج ایران را بعنوان قطبی اساساً در موضوع دفاع از عراق می پنداشت و در مقابل هر که را خواهان پیروزی ایران بود در صفت نیروهای اصلی ضد امپریالیست ارزیابی می کرد. در این دوران عموماً خیمنی (بعنوان نماینده "خرده بورژوازی سنتی") از ارتباط با امر جنگ و بعنوان "ستون مقابله با امپریالیسم" نمایانده می شد. و صراحتاً باید گفت که اکثر مقالات حقیقت در دوره موردبخت بیوی تعفن ناسیونالیسم و اپورتو- نیسم راست را با خود به مراد داشت.

حقیقت معمولاً نکاتی را از بحثهای خیمنی ذکرمی کرد که می توانست حمایت وی از تسلیح توده هاتفسیر شود. و به چنین حمایتی نه فقط بعنوان عنصری در شکست متاجوز بلکه بمثابه مسئله ای محوری که متنایز کننده یک "استراتژی اصلی انقلابی" از یک برنامه بیناییمنی است نگریسته می شد. البته اتحادیه در عمدۀ کردن مسئله جنگ آن -

چنان پیش رفت که حتی از موضع همیشگی خود یعنی انحلال ارتش شاهنشاهی که غالباً بصورت "درخواستی از حکومت" مطرح می‌گردیدنیز عقب نشسته و این خواسته را با خواست تصفیه ارتش از سران ضدملی و ارتقای ویرخی رفته‌های دیگر تعویض نمود. مشخص کردن عراق و همراه با آن امپریالیسم آمریکا بعنوان "آماج اصلی حملات انقلاب" نتایج سیاسی عملی خود را بصورت تبعی کردن تمامی مسائل دیگر رتبه به جنگ بروز می‌داد. فی المثل در این نوع ارزیابی، مبارزه خلق کرده‌عنوان "اخلاقي در وحدت میهني" بشمار آورده می‌شد. برنامه فوری ای که در این دوره به پیش گذاشته شد، تجاوز عراق را بطور خاص و دسائی برخاسته از امپریالیسم آمریکا کار اهداف می‌گرفت. بر مبنای این سیاست برای تشکیل نوعی جبهه میهنه (بر پایه ۵ درخواست که ظاهر از "نکته" برنامه ای جهت مقاومت در برابر ایران و نجات ملت "حزب کمونیست چین الهام گرفته شده بود) تلاش می‌شد. "دفاع ازانقلاب"، "دفاع از میهنه" به شعارهای مرکزی تبدیل شد و ا.ك. ۱. در مقابلة "تجاوز ارتقایون بعضی به ایران و سیاست آمریکا" وظایف انقلاب، را بینکنند، جمعیتندی نمود:

امروزبایدبرای درهم شکستن این توطئه امپریالیستی دردفاع ازانقلاب و میهن تابیرون راندن همه متجاوزین عراقی جنگیدا این جنگی عادله و انقلابی از جانب مردم ایران بوده و جنبش کمونیستی ایران باید این امر را بثباته وظیفه اصلی خوییش در این دوران حساس و ویژه بحساب آورد. (حقیقت ۹۲ - صفحه ۵)

این قبیل تحلیلها شدیداً یک جاذبهٔ ناقص و انحرافی بودند. کل برخورداً، ک. ۱. در این دورهٔ عیقادنباشه روانه و راست بود و خط سازمان علاوه بر زیبین منافع، اهداف مقاصد و راه پرولتاریا در مبارزه ضد امیریالیستی بادیدگاههای توهم آفرین خمینی از چنین مبارزه‌ای مخدوش می‌کرد. پیش گذاشتند شعار "دفاع از انقلاب" بعنوان شعار اهتمامی کار در جرجیان جنگ بغايت غلط بوده و از سیاست انحرافی تبعی کردن همه چیز در قبال امر جنگ بر می‌خاست. انحراف دنباله روانه، ک. ۱. که ریشه در کنارنهادن رسالت تاریخی پرولتاریا در کسب قدرت سیاسی و اعمال رهبری بر انقلاب دمکراتیک داشت در مقطع آغاز جنگ دست بدست تحلیل نادرست ما ازا وضع بین المللی و دینامیسم و کارکردا میریالیسم در کشورهای تحت سلطه داده بیان کشت که آن انحراف ایدئو-لروزیک پیش گفت بحدبیمار زیادی تشید شود و برخی وقایع حاده منطقه ای نیز توجیه کر آن گردد.

امپریالیسم بیدهه مادشی خارجی بوده و بهین دلیل دیدگاه ما اساساً از مبارزه ضد امپریالیستی تا خدمت مبارزه با تجاوز مستقیم یا غیر مستقیم قدرتهای بیگانه تنزل داده می‌شد. ما ~~ع~~ لاکشور تحت سلطه ای نظیر ایران را بعنوان جزئی بافته شده در شبکه سیستم جهانی امپریالیستی بحساب نمی‌آوردیم ولاجرم حکومت جمهوری اسلامی را خارج و مستقل از قانون بندیهای تحمیل شده ازسوی دینامیسم سیستم بین المللی سوردار از زیابی قرار می‌دادیم. براین اساس واضح بود که اندامات تدافعی حکومت خمینی در آغاز جنگ سیاستی استقلال طلبانه و ملی ارزیابی شود و خمینی بعنوان یکسی از مظاهر مبارزه ضد امپریالیستی در آن مقطع بحساب آید.

سرمایه مالی بین المللی بندناو کنترل و تسلط بر این کشورها و مشخص کننده سیاست و اقتصاد آنهاست، واگرایی پیروزی و پیشبردانقلاب این چنگال امپریالیسم است که قبیل از هر چیز بايدقطع کردد، نخستین کام برای انجام چنین کاری سرنگونی قهری دولتی، برقراری حکومت دمکراتیک نوین برهبری پرولتا ریا و آنگاه انقلابی کردن تمامی مناسبات حاکم بر جامعه در تمامی عرصه هاست. خلاصه آنکه مبارزه ضد امپریالیستی بدون تلاش برای پاسخگویی به وظایف فوق در بهترین حالت مبارزه ایست رفمیست. امدادجایه در آن دوران به تحلیلهای جز این باورداشت.

تجاوز عراق در بی تلاشی امپریالیستهای غربی خصوصاً آمریکا برای پر کردن خلاً قادری که بدنبال سقوط رژیم شاه در منطقه بوجود آمده بود، آغاز گشت و به جنگی تمام عیار میان دو کشور تبدیل شد. این جنگ از جانب عراق، ارتقای اجتماعی، نعادلانه و تجاوز - کار آن بود. لیکن در مقابل نیز هیئت حاکمه ای ارتقای ایستاده بود که هدفی جز دفاع از میانع کثیر ادوری و تحکیم و تثبیت پایه های قدرت حکومت خوش نداشت و در این راه از توهیات شدید انسیونالیستی توده های وسیع سودمی جست. بنابر این این جنگ از جانب جمهوری اسلامی نیز از همان ابتداء ارتقای و نعادلانه بوده و شرکت بخش قابل توجهی از طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان در جبهه هامطلاقات قییری در مضمون و خصلت چنین جنگی ایجاد نمی کرد.

خط و مسی اتحادیه در قبال مسئله ارضی - دهقانی و سایر وظایف دمکراتیک انقلاب

همانطور که قبل از نیز گفتیم آ.ک. ا. تحلیل زیر را از خینی ارائه می داد: " پیوندهای این نیر و بانظام فئودالی بیانکر آنست که این جریان علی رغم مخالفت وضدیت با پیرخی از بزرگ مالکان، ضدیت بنیاه بانظام فئودالی نداشته و با آن هم - زیستی می نماید. از اینروجنبه اصلی مبارزه آن با امپریالیسم و نه ارتقای داخلي است. " (کزارشی از شورای سوم، صفحه ۱۲)

آ.ک. ا در این تحلیل نسبتاً ثابت قدم بود تا کیدمی کرد که این امر - همیستی خینی بانظام فئودالی - موجب می شود که وی در کل متحدى متزلزل باشد. اما چیزی که اتحادیه از تأکید بر آن سرباز زد و یاترچیح داد آنرا نادیده بگیرد، این بود که خینی، خود حافظ نظام ارتقای شکل گرفته توسط امپریالیسم است. در دیدگاه آ.ک. ا استقرار حکومت مذهبی، حمله به انقلابیون، سرکوب جنبش های دهقانی، وجود بندنهای محکم بامنابات عقب مانده در روستاهای مشروعیت بخشیدن به اسارت و ستم بر زنان، و حمله به کردستان همکی بعنوان اعمال ارتقای تلقی می شد، ولی عمدتاً بدین دلیل که این اعمال، وحدت ملی را از هم کسیخته و شرایط مطلوب را برای یک کودتای امپریالیستی فراهم می سازد. آ.ک. ا از این اقدامات ارتقای رژیم خینی انتقاد می کردد، ولی از این زاویه که این اقدامات "طرف سومی" را که واعنا نماینده ارتقای است، تقریب و کمک می کند - نیر و های طرفدار رژیم سابق را.

برای مثال در مقاله ای تحت عنوان "اوضاع کنونی، خطر کودتا و وظایف ما" آ.ک. ا، بنی صدر را بخاطر مصالحات کاملاً آشکارش با امپریالیسم مورد حمله قرارداده و هم - چنین به انتقاد از "جناح ضد امپریالیست" هیئت حاکمه و مشخصاً خینی می پردازد: "از طرف دیگر تا آنجاکه مربوط به ناراضی کردن مردم و ایجاد ریبنده برای بهره - برداری ارتقای و امپریالیسم است نیز مخالف حاکمه چه بدانند و چه ندانند، بلندگوهای تبلیغاتی کودتاجیان غدامی رسانند. دست گداردن بروی تضادها و مسائل فرعی و کوشش جهت تحمیل معیارهای آرمان جویانه خاص، پیروی از یک سیاست خانمان براند از اقتصادی که نتیجه ای جز ورشکستگی هرچه بیشتر انتقاد، بازار و کشاورزی ندارد و خود یکپای کمیابی و گرانی کالاهاست، اینها هم علاوه بر اینکه خلاف مصالح انقلابیند به رشد نارضایتی ها دامن زده، زمینه بهره برداری ارتقای و امپریالیسم را فراهم می آورد. یک نمونه ابتدائی از این ناراضی تراشی ها همین

جریان مربوط به تحمیل حجاب اسلامی است که زیرعنوان مبارزه با فساد و فرهنگ استعماری طرح شد و آب به آسیاب دستگاه های تبلیغاتی ارتقای و امپریالیسم ریخت. "حقیقت ۸۰ - صفحه ۴)

سازمان ما در مدارک اولیه خود تأکیداتی بروظایف اساسی انقلاب با درک سرنگونی نظام وابسته به امپریالیسم و درهم شکستن تمامی مناسبات کمپرادری و عقب مانده جامعه داشت ولی پتدربیج در مقالات اصلی حقیقت اشاره به اینگونه مسائل کمتر و کمتر شد. در این مقالات و استنادهای سازمان، خمینی در عرصه ضد امپریالیستی آنچنان نقش "مبتبی" را ایفا می کرد که شایسته ستایش بود و در عرصه دمکراتیک نقشی "منفی" را بعده داشت که با یسته انتقاد انجوہ این انتقادات همانطور که در نمونه بالا نشان دادیم، خود منعکس گننده خطی بود که در بهترین حالت می تواند، یک جانبه، ناقص، عیقاً سطحی و در تحلیل نهایی کاملاً خلیع سلاح گننده بحساب آید. این خط بطریور متافیزیکی، دو جنبه ای که بایسته انتقاد انجوہ این انتقادات همانطور که در نظر گرفته شوند را از هم جدا می کرد. در واقع بمبارزه علیه امپریالیسم آمریکا که خوصاً - و به غلط - در این دوران از سوی اتحادیه بعنوان "خنثی سازی کودتا" یا "جلوکیری از رجعت حکومت سابق" تعریف می شد بمعایله دوره یا فازی مجزا نگریسته می شد. حال آنکه نکرش به مغلوب ساختن امپریالیسم بعنوان وظیفه عمدۀ تنهاد رصورتی صحیح است که دور شته وظایف این مرحله از انقلاب را در ارتباط با یکدیگر بنگیریم.

امپریالیسم یک دشمن خارجی نبود بلکه علا در کشورهای تحت سلطه روابط تولیدی داخلی را نمایندگی می کند. بویژه در کشوری مانند ایران حتی "مسئلۀ زمین" یا وجود روابط نیمه فئودالی جزء مهمی از کل روابط وابستگی است که امپریالیسم مابین خود و ملل تحت سلطه پسی ریزی کرده است. امپریالیسم با هزاران بند به مجموعه روابط کمپرادری و نیمه فئودالی متصل بوده و در آن پایه دارد. نمی توان بدون سرنگونی ارتقای داخلی و خصوصاً درهم شکستن روابط عقب مانده، امپریالیسم را سرنگون کرد. در نحوه برخورد به حکومت خمینی نیز باید گفت، برای انقلابی کردن جامعه ایران در رابطه با مناسبات تولیدی بین المللی (یعنی در رابطه با خلیع ید از امپریالیسم) راهی جزئیه ریشه ای در مناسبات تولیدی داخلی - از جمله در ارتباط با مسئله زمین - وجود ندارد. اینکه خمینی و حکومتش حافظ چنین مناسبات تولیدی بوده و هستند، بار زیرین دلیل آن است که می بایست از فردای بقدرت رسیدن آماج اصلی انقلاب قرار گیرند.

ارتباطی که میان دو وظیفه مرحله ای انقلاب وجود دارد خود تأکیدی دوباره بر این واقعیت است که نیروهای لازم و تعیین کننده برای مغلوب ساختن حل امپریالیسم در کشوری مثل ایران دقیقاً همانهاشی هستند که برای حل انقلابی مسئله ارضی و تحقق اهداف دمکراتیک انقلاب ضروریند. همان طبقاتی که منافعتان علا در خرده کردن مناسبات اجتماعی موجود قرار دارد، پرولتاویای انقلابی با برقراری اتحاد کارگر- دهقان تحت رهبری خود، بعنوان اتحادیه ای یک جبهه متحد می تواند در انقلاب به پیروزی دست یابد. ۱. ک. ۱. دریک سلسله مقالات به مسئله مهم دهقانی و اتحاد کارگر-

دهقان پرداخت. در این مقالات اکرجه رژیم جمهوری اسلامی عمدتاً بعنوان رژیمی که بردهقانان ستم روا می دارد، مورد از زیابی قرار گرفت و لی هیچگاه خمینی بوضوح هدف حمله واقع نشد (ولی در عین حال از سایر نیروهای حاکم و ستم روا دارنده بردهقانان نیز مستثنی نگشت). با وجود این در مقالات مورده بحث نیز تسامیل برآن بود که مسئله در سطح تشویق دهقانان به "برخاستن به شیوه انقلابی و مصادر املاک روستائی و تشکیل شورای انقلابی نمایندگان" باقی کذاشته شود، واز لزوم تکامل خیزش‌های خودبخودی دهقانان به انقلاب ارضی تحت رهبری پرولتاریا - بعنوان امری مهم و جزئی کلیدی از استراتژی قدرت کیری در روستا و بمنابع پایه مهمی برای سرنگونی ارتجاج و امپریالیسم - صحبتی بیان آورده نشد. اتحاد استراتژیک کارگر و دهقان که ا.ک. ۱. در باب اهیت دادسخن می داد در کنار موضع راست مبنی بر "ضد امپریالیست بود ن در این در خدمت ایجادیک جبهه میهنی نداشت. شکی نیست که برخی از واقعیات دشوار مبارزه طبقاتی به تشید این انحراف کتک می کرد. فی المثل این واقعیت که انقلاب ارضی تحت رهبری پرولتاریا نمی توانست به فوریت و بشکل قیام دهقانی یکپارچه و واحد برپایگردد، در حالیکه "مبازه علیه امپریالیسم" تحت هدایت خمینی " تمام ایران" را در بر می گرفت و می توانست " تمام میهن پرستان اصلی" را متحد کند. بهنگام بحث در مورد خط و سیاست ا.ک. ۱ در قبال کردستان دوباره به این نکته بار می گردیم.

یکی دیگر از تظاهرات گرایش ا.ک. ۱ به جدا کردن وظایف ضد امپریالیستی از وظایف دمکراتیک و تبعی کردن دومی به بهانه اولی - که تقریباً به اشغال دومی انجامید - عدم پیشبرد روشنی بود که مابین بنیادهای سیاسی - ایدئولوژیکی که در خدمت زیربنا و رویانی موجود قرار داشت و باورها و اعتقادات انقلابی ما خط تمایز رسم کند. در واقع در خط و مشی سیاسی اتحادیه در آن دوران چیز زیادی نمی توان پیدا کرد که بعنوان ارزیابی اصلی مسائل از زاویه منافع مستقل انقلابی پرولتاریا توصیف شود. هر گز در این مورد بحتی نشد که چگونه کوشش های روحانیت برای اتصال بین با حکومت، وضع قوانین و موازین اسلامی، تشید است و انتقادی بر زنان، و امثال همکی کاملاً در تضاد با اهداف دمکراتیک انقلاب قرار دارد. در مقاله همانطور که قبل اشاره شد، ما تبامی این تحولات سیاسی را از زاویه ای بس تنگ نظرانه بررسی می کردیم و آنها را مسائلی می شردیم که "وحدت میهنی" را تحت تأثیر قرار می دهند. انتقاد زیر که متوجه دولت جمهوری اسلامی است را فقط می توان بمنابع دنباله روی عمیق از خمینی و حکومتش توصیف کرد:

"آنهاشی که تلاش می کنند آزادی سیاسی مردم را محدود کنند، آنهاشی که خودسرانه دستگیری می کنند، باید بدانند که اعمالشان به نفع 'حکومت مذهب' یا دولت 'نظم و قانون'- شان نبوده و حتی با شعارهای ایشان همنوای ندارد. با ادامه این اعمال، پیروزی نهادی با امپریالیستها و ارتیجاعیون خواهد بود." (حقیقت ۸، "او ضاع کنوشی، خطر کوتنا") با این نوع برخورد و در این چارچوب این تنها خمینی و روحانیت نبودند که بخاطر

"برهم زدن وحدت میهنه" مورد انتقاد قرار گرفتند بلکه توده هائی نیز که عليه این اقدامات ارتقای جمیعی جمهوری اسلامی بیامی خاستند بطوریکسان هدف انتقاد را حق می شدند. برای مثال در تابستان ۱۳۵۹ تظاهراتی علیه حکم اجباری شدن حجاب اسلامی برپاشد. نظرا. ک. ا. نسبت به این واقعه درمقاله "زنان، حجاب و مبارزه ضدامپریا - لیستی" منعکس کردید. این مقاله شامل نکاتی کلیدی است که نمونه برخوراد اتحادیه در آن دوران رانه فقط به مسئله زنان بلکه بطور کلی به وظایف دمکراتیک انقلاب بنمایش می کذارد و التقط و محدودیت ها درنگرش به منافع پرولتاریا و اکثریت عظیم ستمدیدگان را در خود جمع کرده است. بعلاوه این مقاله نمونه ای از نوع افشاگری و انتقاد اتحادیه از آخوندها را بدست می دهد. ولی این خبینی و رهبران حکومتی نیستند که مورده حمله قرار گرفته اند، بلکه مقوله موهومی بنام "محافل عقب مانده مذهبی" که "همه مشکلات کشور را فراموش کرده و ناگهان اخلاقیات عمومی را مرکز توجه شان قرار داده اند" عامل این اقدامات ارتقای معرفی می شوند. در کنار این تحلیل، فسورا مطرح شد که "نیروهای وابسته و ارتقای" از مقاومت علیه حکم حجاب اجباری سو - استفاده کرده و از آینه روست که "دستان کثیف این نیروهادر اداره و قایع از هردو طرف قابل مشاهده است". ا. ک. ا. مطرح می کرد که دولت در اجباری کردن حجاب حق نبوده و تفرقه را در صروف مردم دامن می زند و در مقابل، شرکت کنندگان در تظاهرات ضد حجاب نیز بخاطر تمایل به فرهنگ ارتقای استیواری تحت نام دفاع از آزادی علا بازیچه توطئه امیریالیستی کشته اند و سزاوار انتقادی باشند. نتیجه کلی مقاله فوق الذکر چنین بود:

"ضروری می دانیم تاثر توجه همه زنان مبارز و انقلابی را به وظایف اصلی و خطییر کنونی انقلاب در مبارزه علیه ارتقای و امیریالیسم جلب نمائیم و اصرار ورزیم که بویژه آنها عهده دار حفظ وحدت دمکراتیک و ضدامیریالیستی همه زنان مبارز ایران هستند.....

و این امر بخلاف حرکت آن گروه های سیاسی است که کار و زندگی را رها کرده، سنگر دیگری یافته اند و این مسئله غیر عمدۀ را به یکی از مسائل عدۀ دمکراسی و استقلال کشور مبدل ساخته اند." (حقیقت ۸۱ - صفحه ۵)

در سرتاسر این مقاله حتی یک کلمه هم راجع به ارتباط این اقدام ارتقای دلت باحرکت حکومت جهت تحکیم دستگاه ارتقای اسلامی گفتۀ نشده است. و حقیقت تنها در گوش ای مطرح می کند که:

"برای بسیاری از زنانی که معرض این پوشش اجباری هستند، مسئله بعنوان دستبرده آزادی در انتخاب لباس و آزادی در جمیع خودش مطرح شده و آنرا گامی می دانند درجهت تحییل روش خاصی از تفکر و زندگی به همه مردم و مقدمه ای برای تسلط استبداد مذهبی بر سرتاسر کشور."

اما، "گرچه ممکن است طراحان این حرکت نیز مسئله را به همین عنوان مطرح کرده و خود نیز چنین خیال هائی در سرداشتۀ باشند، لکن مارکیست ها در بررسی مسائل، انگیزه ها و موهوم پرستی ها را مبدأ تحلیل خویش قرار نداده، قبل از هرجیز

به مسائل ازدیدگاه منافع طبقات مختلف و آنهم در مقطع تاریخی مشخص مورده بحث برخورد کرده، همهٔ جوانب مسئله را می‌سنجند و مواضعشان را بین‌نیازمندیها و منافع وصالح انقلاب استوار می‌کردند". (هانجا - صفحه ۴)

سپس مقاله برای تحلیل از این مسئله وارد یک بحث طولانی تاریخی درمورد ریشه و نقش حجاب شده و مطلب را با جدا کردن حجاب از اسلام آغاز می‌کند: "حجاب نه در عربستان بوجود آمد و نه به بینانگذاران اسلام ارتباط داشت، بلکه بیشتر محصول فرهنگ و شیوه زندگی طبقات حاکم و ثروتمند ایران بود، آنکه حقیقت با انکشت. گذاشت بروی این مسئله که حجاب گذاشتن از نظر توده های ستمدیده روشنی مبارزه جویانه با تحمیل فرهنگ امپریالیستی بوده و این خود نقشی علیه امپریالیسم "بازی کرده و می کند، بحث را به یک جمعبندی باورنگردنی، مفسوش و التقاطی و عقب افتاده می رساند. بعقیده اتحادیه در آن زمان "مد جدید اسلامی" تحمیلی دولت ربطی به "حجاب مبارزه جویانه" زنان کارگرنداشته، بلکه برای زنان "بورژوا زده" طبقات مرغه و میانه شهری که قادر به تقبل هزینه حجاب اسلامی مستند مطرح گشته است.

از تحلیل فوق الذکر در مورد منشاء حجاب که بکدریم، این مقاله سرشار از اکنوو - میس مبتدلی است که تلاش دارد عمدتاً بر پایه هزینه تهیه حجاب خط فاصل را در سه کند

خلاصه کنیم، مسئله اصرارهایت حاکمه بر حجاب بهیچوجه افرادی ناصحیح نبود بلکه پاسخی مشخص، قدرتمند و ارتجاعی به این سؤال بود که جامعه یکدام سو می رود؟ این سؤالی بود که پرولتاریا نمی بایست تحت عنوان "منافع اساسی و والاتر انقلاب" در بر اپرس بی تفاوت مانده یا بعنوان "مسئله ای درجه دوم" تابیده اش گیرد. مسئله این بود که روبنای پوسیده ارتجاعی و بطور مشخص ستم بر زنان خود محركی قدرتمند برای انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی بحساب می آید و از وظایف دمکراتیک انقلاب نباید صرفا سلب مالکیت از زمینداران بزرگ و امثالهم را برداشت کرده، بلکه می بایست به آن بمتابه انقلابی واقعی در روابط اجتماعی نگریست. ۱. ک. اید خود را منافع واقعی پرولتاریا و اکثریت عظیم توده هادر ارتباط با این مسئله از دست داد حال آنکه خمینی و دیگر ارتجاعیون بید خود را نسبت به منافعشان از دست ندادند، خط اتحادیه در قبال حجاب تنها یک مثال - مثالی بسیار مهم و جدی - از این امر بود که ۱. ک. ۱. در آن دوره بید کلی خود را از مرحله انقلاب به مقاومت در بر ابر فشارها و دشمن امپریالیسم آمریکا محدود ساخته و در اصل توجهش را به بریانی "وحدتی" در سنگ مبارزه ضد آمریکائی - آنهم تحت هدایت بخشی از هیئت حاکمه - متوجه کز ساخت.

کردستان

در این دوران، خط و مشی ا. ک. ۱. درقبال مبارزه ملیت های تحت ستم و مشخصا درقبال مبارزات خلق کرد و جنگ در کردستان بطرز زننده ای به راست ترین جهت تغییرمسیرداد. در اینجانبی ساختن این مبارزات تحت عنوان "وحدت میهنی" بحث مرکزی بود. دربخشی از گزارش شورای سوم که بطورداخلی درسازمان پخش شد درباره مسئله کردستان چنین آمده بود:

"تحت شرایطی که همه مردم ایران درحال جنگ با امپریالیسم و ارتجاج برای دمکراسی و استقلال بوده و خواهان بدست آوردن حق تعیین سرنوشت می باشند، برتری فائیل شدن برای خواسته های متقاوت ملی مردم و اقلیت های ملی ایران، چیزی نیست جز تولید جدایی ها در صفو متحمل مبارزه تمام مردم ایران، و در تحلیل نهایی بنفع امپریالیسم است. از طرف دیگر، خواسته های جداگانه دمکراتیک خود بخشی از مسئله وسیعتر دمکراسی در روستا بوده و بدان وابسته است. مسئله ای که اساسا شامل مسئله زمین و راهای دهقانان بوده و منافع انقلاب دمکراتیک طلب می کند که نی باید برای این خواسته های جداگانه نسبت به مسئله وسیعتر اولویت قائل شد."

در دیدگاه ا. ک. ۱، "معضل" جنگ رهاییبخش کردستان بالین واقعیت که نیروهای چون حزب دمکرات خود را از مسائل کلی انقلاب جدا کرده و مسئله دهقانی و زمین را نسبت به خواست خود مختاری تبعی می ساختند، تشیدیدیافت. بعلاوه، فاکتورهای دیگری همچون حضور نیروهای مرتاجع قدرتمند رمنطقه، در تحلیل های اتحادیه از موقعیت جنبش کردستان دخیل بود.

جنگ انقلابی در کردستان فقط دو هفته بعد از قیام بهمن ۵۷ آغاز شد و از همان ابتدا یک جنبش توده ای علیه ستم ملی و مناسبات عقب مانده در روستاهای بود. جمهوری اسلامی نیز از همان ابتدا از برمیت شناختن حدائق حقوق دمکراتیک برای ملت تحت ستم کرد امتناع ورزید و کارزار نظامی بیرونیه ای را برای سرکوبش برآه انداخت. اتحادیه در آغازه تنها از این مبارزه رهاییبخش دفاع می کرد، بلکه خودنش مهی در آن خطه ایفا می نمود. بعدها با شروع جنگ ایران و عراق، ا. ک. ۱. این بحث شو - نیستی که "مبارزه کردستان باید تابع منافع والتر انقلاب ایران شود" را پیش کشید. ا. ک. ۱. از "زاویه منافع انقلاب ایران در کل" خواهان پایان یافتن جنگ در کردستان شد، بی آنکه به مضمون این جنگ دیگر کاری داشته باشد و یا اینکه به چگونگی - و نتیجه - خاتمه چنین جنگی بپردازد. درواقع اصرار بیرخاتمه جنگ در کردستان هیچ نبود جز آنکه تمام مردم بخاطر "منافع انقلاب در کل" باید مطیع سلطه و ستم ارتجاج حاکم شوند، که این هیچ معنایی جزدست شتن از همان منافع و

منحل کردن مبارزه ضدامپریالیستی واقعی و درست ، نداشت. در اینجا نیز اتحادیه خود را کفرنای برداشت های تحریف آمیزش از جبهه متحدضد راپتی در انقلاب چین نمود. واقعیت آن بود که در چین بهنگام تشکیل جبهه متحدضد راپتی، زمانیکه وظایف دمکراتیک انقلاب تحت شرایط معینی تعديل شده، مأثر شدیدا با افرادی که خواهان انحلال وظایف دمکراتیک به بهانه واردآوردن شکست های سهمگینتر به دشمن بودند، جدال کرد. آنها مطرح می کردند که :

" در مقابله با دشمن نیرو و مندان بایدمسائل دمکراتیک یا معيشت خلق را مطرح کنیم . بهتر است صبر کنیم تازاینی ها بروند. " مأثر در پاسخ گفت :

" چینی است تئوری مزخری که بوسیله دارودسته ارجاعی گومیندان بمنظور جلوگیری از پیروزی کامل در چنگ پیش گذاشته می شود. هنوز افرادی هستند که این تئوری را انکاس داده و پیروان پست آن شده اند. "

" در مقابله با دشمن نیرو و مندان برای ماسختمان پایگاه ها بر علیه ژاپنیها مقاومت در بر ابرحملاتشان، بدون ثبیت مسئله دمکراسی و معيشت خلق غیرممکن است. " " این چیز بست که حزب کمونیست چین از آن حمایت کرده و حتی فراتراز این بانتابغ عالی آنرا بعمل درآورده است .

..... دو خط و مشی موجود است، یا مخالفت سر سختانه با تلاش های دهقانان چین برای ثبیت مسئله دمکراسی و معيشت خلق، و فاسد و بی اثر شدن و ناتوانی مطلق در چنگ با ژاپن ، یا پشتیبانی استوار از دهقانان چینی در تلاش هایشان و کسب بزرگ ترین متحدان، یعنی ۸۰٪ جمعیت و درنتیجه ایجادیک قدرت عظیم رزمnde. اولی خط دولت گومیندان و دومی خط و مشی مناطق آزادشده چین است.

خط و مشی اپورتونیستهای انسان بین این دو است، میان ادعای دفاع کردن از دهقانان ولی کماکان عدم حل مسئله تنزل اجراء و بهره، با امرتسلیح دهقانان یا استقرار قدرت سیاسی دمکراتیک . (تأکید از ما، " درباره دولت اشلافی " جلد آمنتخب آثار مأثر)

مضمون خط ۱. ک. ۱. نیز در مقابل کردستان در آن دوره کمابیش این بود که مردم کردستان می باید تفنگ های خود را زمین کدارده و در طاس محافل حاکمه ایران بلغزند تا درنتیجه اینکار حکومت مصممانه تر برای منافع توده ها چنگ یامتجاوز را به پیش برداشی سیاست در زمانی به پیش گذاشته می شد که میارزه در کردستان نه تنها از زاریه پیشبردانقلاب و منافع پرولتاریا بین المللی مصیبت بار نبود بلکه بعنوان یکی از پایگاه های بغاوت مهم پرولتاریا برای بانجام رساندن انقلاب ایران بشمار می رفت. جنبش کردستان در سراسر آن منطقه واقعا ریشه دوانده بود و می توانست تا پرولتاریا و ملل تحت ستم جهان تأثیر گذارد. توده های ستمدیده کرد در جریان انقلاب ۵۷ بپا خاست و با شیروی اسلحه بر دو خواسته اساسی خویش - زمین و دمکراسی - پاشاری می کردند. در این خطه، سلطه خفتان آور ملایان حاکم بدلا لئل تاریخی (خصوصا وجود مسئله ملی) بسیار ضعیف بوده و چپ آزاری عمل نسبتزا زیادی داشت. یک استراتژی صحیح کمونیستی باید خصلت پیشرو این خطه را در ک

می کرد (همانکاری که اتحادیه در ابتدای فیام کرد) و بیشترین تأکیدش را بر ساختن پایگاه در چنین منطقه ای می گذاشت. تمام استدلالات آن دوره اتحادیه مبنی بر تبعیتی بودن جنگ کردستان نسبت به مبارزه حول مسئله زمین و اینکه این مسئله محور مبارزة جاری در کردستان نیست، صراحتاً سفسطه گری بود. چراکه این معیار وضابطه را اقل در مردکسی که در ملیت فارس می خواست با او همراه شود (یعنی خمینی) بکار نمی بست! از طرف دیگر، کادرهای سازمان بخاطر این از کردستان بیرون کشیده نشدند که در منطقه روستائی دیگری که زمینه مناسبتری برای دامن زدن به انقلاب ارضی موجود بود به فعالیت بپردازند، بلکه آنها به جبهه های جنگ جنوب اعزام کشتند. پتانسیل و اشتیاق عظیم انقلابی - نه فقط توده های ستمدیده کرد - بلکه بسیاری از پرولترها و ستمندی کان جهان، جستجوکر پرچم اصیل انقلابی بود، چراکه از "انتخاب" پرچم های "انقلابی" اسلامی یا رویزبونیستی بهره ای نبرده بودند. اما انحرافات تعمیق یافته در آن دوران، سازمان مارا از دیدن این واقعیات محروم می کرد. حرکت ما برای پیشبردمتافع مستقل پرولتاریادر عرصه کردستان می توانست بمتابه آزمونی مهم از خط و مشی و استراتژی کمونیستی برای توده های انقلابی جهان ارائه شود، مابایحرا کت درجهت ایجاد حزب پرولتاری، تشکیل مناطق پایگاهی، برقاری قدرت سیاسی دمکراتیک نوین و پیشبرد جنگ انقلابی می توانستیم برای پرولتاریای انقلابی نمونه سازی کنیم. اما بجای این کار، اکنون جهتی منفی دست به نمونه سازی زد. ارکان سازمان سیاست دست کشیدن از عرصه کردستان را بدبین صورت بطور علنی اعلام نمود: "سیاست سازمان عدم شرکت در جبهه های جنگ داخلی از جمله در کردستان در هیچ طرف این جبهه ها بوده و می باشد، و هیچیک از هواهاران سازمان اکنون اقعا هواهار هستند، به این جبهه ها نخواهند رفت. مسائل داخلی نظری مسئله کردستان مسائلی در مجموع فرعی در کلیت تضادهای است که انقلاب در کشور مبا آنها روبروست و سرانجام با تکیه بر توده های مردم کرد و وحدت تمامی مردم ایران و بدست نیروهای انقلابی و ترقیخواه جامعه حل خواهد کشت".

پیرو این سیاست، در یاپیز ۱۳۵۹، علیرغم وجود مقاومتنهای از جانب برخی از کادرها و پیشمرگان صادق و انقلابی تشکیلات نظامی ا.ک.ا. در کردستان - تشکیلات پیشمرگان رحمتکشان - فرمان انحلال آن از جانب رهبری اتحادیه صادر شد. خط شونیستی رهبری ا.ک.ا. در مقابل جنبش خلق کرد و انحرافات ناسیونالیستی نسبت به کل وظایف پرولتاریا در انقلاب ایران چهره زشت خود را در این تصمیم کثیر بنایش کدادشت. ضربه ناشی از این تصمیم مخرب و شکست طلبانه تامدلت های طولانی بر بیکر اتحادیه سنگینی می کرد.

زمینه های یک گست

در اواسط سال ۱۳۵۹، همانطور که تضادهای طبقاتی درون جامعه حادثه وارد شدند می - کشت، بر شکنگی خط راستروانه ای که از سال ۵۸ بد. بعد، شخصی اتحادیه بودنیز آشکارtroآشکارترمی شد. این امر زمینه مساعدی را فراهم ساخت تا جوششها و مقامتهای پر اکنده درون سازمان علیه خط اپورتونيستی بتواند بنا چندتکان در صحنه سیاسی به صورت موجی قدر تند سر بلند کند و دریک نقطه مشخص سیاستهای اپورتونيستی را در هم بریزد. در مواجهه با اوضاع گرهگاهی سال ۶۰ - زمانی که ارتقای حاکم به اوج ڈلت و بی - ثباتی از زمان قدرت گیریش رسیده و توده هانیز در اوج ضدیت با حاکمیت قرار داشتند - سؤال مشخص "چه باید کرد؟" در برابر اتحادیه قرار گرفت و بر سر ایسین سؤال، مبارزه درونی سازمان مابینش بalaگرفت، این مبارزه سرانجام بدور مسئله پاسخگویی به وظیفه مرکزی کمونیستهای این کسب قدرت سیاسی از طریق قهر و لزوم حرکت مستقلانه پرولتاریاد این جهت کرده خود را فوران جوش انشقاقی از درون صنوف ا.ک. ایداد و دروازه، سازمان مابواسطه اختلافات عبیق سیاسی - ایدئولوژیک در تماشی عرصه هادو شد و در طرفین سنگ مبارزه دو خط نیز دوچشم صورت گرفت. در یکطرف، چهشی کامل از انحرافات راست و انتقاط هاوکیج سری ها بمنجلاب رویزیونیسم و انحلال طلبی و نفی کمونیسم و در طرف مقابل چهشی جهتی گستت از انحرافات و احیای اصول مارکسیسم انشقابی. این بهیچوجه اتفاقی نبود که حتی اختلافات "افر اموش شده" و بسیار قدیمی در میان رهبری ا.ک. ا - از جمله برسر کمینترن و چون بعندی از سیاستهای راست و اکنونمیستی غالب در دوره هاشی از حیات آن و اختلاف مائوتسه دون با این سیاستها - دوباره مطرح گشت. همه اینها نشانگر آن بود که مبارزه دو خط بشدت در حال عمق یافتن است و خط فاصل می روتابه و ضوح ترسیم گردد. کره - گاهه امپیشیه یا ریگر خط انشقابی و افشاگر خطوط منحظر و اپورتونيستی هستند. در چنین زمانهایی است که شکوفا شدن تضادهای طبقاتی پرده های ابهام را کنار می زند، صنوف راست را فرده ترویجه اش را کریه ترمی سازد و در مقابل، به چه نیز امکان بردن آمدن از گیج سری و دست یافتن به انسجام را می دهد. اینکه ا.ک. ا. سرانجام دریکی از این گرهگاههای تاریخی (قطع خرداد ۶۰) تقسیم بدو شد، امری تصادفی نبوده، بلکه ریشه در تاریخچه این سازمان داشت. همانطور که در آغاز این نوشته آمد، اتحادیه محصول و زاده قیام کمونیستهای روسی و برپایی انشقاب فرهنگی بود. م - ل اندیشه مائوتسه دون تازمانی نه چندان دور تعیین کننده راستای خط و عملکرد

سازمان مابودوعلیرغم اینکه انحرافات سانتریستی والتقاط گرایی بهمراه سیاستهای اپورتونیستی راست اتحادیه را به میزان زیادی از این میراث دور ساخته بود، اما کماکان آثار و علائم آن سازمان ماراهمراهی می کرد و سرانجام همین رشته های پیوند بود که به عده ای از رهبران و کادرهای سازمان - آنها که هنوز اعتماد استراتژیک خود را به کمونیسم و امر انقلاب پرولتاری از کف نداده بودند - کمک کردن تابه گستاخی انقلابی از انحرافات پیش گفته دست زنند. وهمین پیوندها و همچنین، اوضاع مساعد جامعه بود که باعث سنتگیری اکثریت بدن سازمان با این گستاخی انقلابی گشت.

در تیرماه ۱۴۶۰ مصوبه ۸ ماده ای اکثریت هیئت مسئولین ا.ك.ا به این گستاخی رسیدت بخشید. در این مصوبه بر لزوم حرکت مستقلانه پرولتاریاجت سرنگونی حکومت ارتقای جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی تأکید گرداشته شده و تحلیلی صحیح از اوضاع عینی جامعه، تناسب قوای موجود میان نیروهای رژیم و بایه اجتماعی حاکمیت، نیروهای اقتدار متزلزل و میانی، وبالاخره نیروهای انقلابی و تردد های عالی ارائه گردیده و بر این مبنای امکان دست زدن به فیامی فوری و بدین ترتیب بر انگیختن و سیعتریسی توده هادر راه سرنگونی رژیم برآورد گشته بود.

خط اکثریت اتحادیه و بطور کلی این حرکت، نام سربداران بخود گرفت. سربداران پیش از هر چیز قیامی آگاهانه علیه خط راستی بود که تاریخ پس از سازمان را فراگرفته بود و کسانی که در مقابل این قیام ایستادند و رطبه انحلال طلبی داشت - شستن کامل از اصول در غلتبندی. سربداران جدالی بودای التقاده ها و پیغامها، تلاشی انقلابی و جسورانه بود برای ایستادن در سنگر کمونارها، قیامگران اکتبر و شورشگران شانکهای. سربداران کوششی پیگیر آن بود برای استفاده از شرایط مساعد جهت جبران عقب - ماندگیها و حرکت بقصدی از برافراشتن پرچم م - ل اندیشه مائوئی دون برقرار از سازمان ما. وهمه اینها در طنین صلحی رزم مسلحانه پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی متبلور گشت.

محدودیت‌ها و ضعف‌های تاریخی سربداران

از فشار شرایط و پیچیدگی اوضاعی که گست سربداران در متن آن آغاز شد که بگذریم خط سربداران با خود محدودیتهای دوران آغازین هرگستی را حمل می کرد - محدودیتهایی که فقط با کامل شدن گست از میان برداشته می شدند و این گست کامل هیچ چیزی کمتر از جمعبندی هایی که امروزه ج.ب.ک. و سازمان مابینه بخشی از آن بدان دست یافته، نمی باشد. بعبارت دیگر، پس از آغاز آن گست انقلابی فقط از طریق پرداختن به مسائل میرم ایدئولوژیک - سیاسی انقلاب پرولتاری، جمع - بندی از تجارت مثبت و منفی ج.ب.ک. و در بر توان جمع بست و سنتز تجارت اتحادیه و در سهای انقلاب ایران بود که امکان زدودن بقایای انحرافات و روشن ساختن گوشه های تاریک و میهم در نکرش پرولتاریای انقلابی بوجود می آمد.

برای پرهیزا زبرخوری ذهنی گرایانه یا اراده گرایانه در تحلیل از ضعفهای محدودیتهای سربداران باید آنها را با دقت فراخوانید و اینها را در بررسی کنیم. مسلمانان دیالکتیک را از نظر دورنمایی نمی‌داریم که تعیین و گسترش گستاخ به تمامی عرصه هائی از محدود است زدن به مبارزه مشخص سیاسی - ایدئولوژیک در هر عرصه است. اما باید گفت جناح انقلابی ا.ك. ا. از همان آغاز دچار اشتباهاتی شده که بیش از آنکه با محدودیتها وضعهای تاریخیش رقم خورد، نتیجه تسلیم شدن به فشار اوضاع و شرایط بود.

نخستین اشتباه سربداران آن بود که گستاخ در زمینه سیاسی - ایدئولوژیک را به سطح انتساب تشکیلاتی ارتقا نداد. مسلمانان ترجمه این گستاخ به زمینه تشکیلاتی، خود مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک عیقتو را ادامن می‌زد و بینندۀ سازمان را به بینش انقلابی روشنتری مسلح می‌ساخت و گستاخ را در همان محدوده تاریخیش به زمینه - های بیشتری تعیین می‌داد. اما این امر به اشتباه و تحت لوای "حادیبودن اوضاع"، "خطراز دست رفتن فرصلت" و به "زمانی دیگر" موکول شد. کمترین نتیجه این خطای آن بود که ارکانهای حیاتی تشکیلات نظیر کبته اجرائی وارکان انتشاراتی اتحادیه به میزان زیادی تحت نفوذ خط اقلیت باقی ماند. واين

* اقلیت ابورتوئیست سازمان در مقابله با سیاست انقلابی اتخاذ شده از سوی اکثریت هیئت مسئولین، نه تنها به کارشکنی عملی و قبضه کردن برخی امکانات دست زده، بلکه در زمینه سیاسی - ایدئولوژیک نیز تهاجمی را علیه خط سیاسی غالب بر تشکیلات سازمان داد. طفره رفتن از اعلام علنی هویت سیاسی - ایدئولوژیک سربداران در اکنون سازمان در فاصله آبانماه ۶ تا نیمه دهم آمل، تبلور حرکت اقلیت جهت اخلال در تبلیغ علنی هویت کمونیستی سربداران بود - اینها حتی از چاپ اطلاعیه سربداران مبنی بر هویت کمونیستی داشتند و همچنین از انتشار فراخوان سربداران به کمونیستهای ایران جهت برافراشتن پرچم کسب قدرت سیاسی، در صفحات حقیقت سرباز رزند. مسلمان اقلیت انجام طلب بدون وجود تزلزلات معین سیاسی - ایدئولوژیک در صفحه اکثریت نی توانست دست به چنین تحریفی بزند.

برایین زمینه، و با نکشت که از این برافت در روحیه انقلابی توده ها و همچنین زیر حمله فرار دادن ناروشنی ها و ضعف هائی که از عدم روشن کردن جایگاه سربداران در طرح کلی راه انقلاب ایران بر می خاست، جناح ابورتوئیست سازمان وقوع یکی دو شمone اعتصابات اقتصادی کارگری حول شعارهای بس عقب مانده را بهانه فرار داده و در صفحات ارکان تشکیلات یورشی سیاسی را علیه خط انقلابی اکثیریت ا.ك. ا. آغاز نمود. سلسه مقالاتی که تحت عنوان "طبقه کارگر و لزومنه مبارزه سیاسی علیه حکومت" (آذر - ۱۳۶۰) در جمعبندی از تجربه اعتصاب ایران ناسیونال انتشار یافت، دقیقاً برای آن بود که پیشروان طبقه کارگر ایه اعتصاباتی از این دست - که حتی با برداشتن عکس خیانتی و شعارهای ارتجاعی همراه بود - مشغول گردانده و طبقه کارگر را از مبارزه سیاسی انقلابی - و عالیترین شکل آن یعنی نبرد



نه بدليل توان آنها، بلکه بعلت سازشی بودکه با آنها صورت گرفت. یکی از مهمترین استدلالات مطرح شده از جانب مخالفین انشعاب سریع آن بودکه هنوز بسیاری از کادرهای انقلابی سازمان بدليل پاره ای ابهامات باما مستکبری نکرده اند و انشعاب زودرس می تواند آنها را بسیار راست براند. این استدلال درنظرنی گرفت که ایده - های صحیح همراه در ابتداء آن عده قلیلی است. بدگیریم از اینکه در وضعیت مشخص تشکیلات در آن مقطع، اکثریت بدنۀ سازمان بدلاط تاریخی واوضاع مساعد جامعه

سلحانه - بازدارد. اکونومیسم ناب در سطربه سطر این مقالات بچشم می خورد: "اعتراض ایران ناسیونال حرکت خودجوش و خودبخودی کارگران این کارخانه بودکه مستقیما برعلیه حکومت و سیاست ضدکارگری آن نشانه رفت و توانت توده و سیع کارگران این کارخانه را بطور متعدد خودجلب نماید... بدین لحاظ که این اعتراض مستقیما برعلیه سیاست ضدکارگری حکومت نشانه گرفته بود، دارای جنبه سیاسی بود،.....

اعتراضات کنوشی باشد گسترش یافته و به یک قیام تبدیل گردد و دریک کلام از اعتراض تاقیام راهی است که باید در جنبش کارگری میهنان پیموده شود. "این سیاست اکونومیستی درواقع ضدحمله ای بودعلیه سلسه مقالاتی که از جانب خط پرولتیری سازمان در فاصله مرداد تا آذر ۶ پیرامون ضرورت برپایی قیام سلحانه در شرایط گرفتگاهی جامعه نکاشته شد. این سیاست اکونومیستی در صفحات همان ارکا منعکس می شدکه در شهریورماه ۶۰ در مقاله "یادداشت سیاسی روز" با این قبیل ترهات تسلیم طلبانه و تدریج گرایانه و نتایج عملی آن، قاطعانه من زیندی نموده بود: "نگرانی مادرآنت است ک.... خودبیزگی هاشی که شناخت و دقت نظر در آنها راهگشای تبدیل قوه به فعل یک انقلاب و پیروزمندی آن تحت یک شرایط مشخص است - خودبیزگی هاشی که از تفاوت شکل های مختلف و تکامل انقلاب در شرایط انقلابی متفاوت برمی خیزد - توجه نشود بلکه صرفا به سابقه ذهنی تکیه گردد،

تولد" این طفل "اً انقلاب چه بسا شکل خاصی می خواهد، ابزار معینی می طلبد و یا ابتکاری برای عمل آن لازم است. در اینجا وای از دست آنکسی که این حالت خاص والزمات آن رانیبند و نفهمد و بالاقیدی و بی مبالغی مدعی شودکه هنوز وقت کارنر سیده است،

برای مثال این نظر که گریا او جگیری انقلاب هیشه و تحت هر شرایطی بایکر شته اعتراضات و تظاهراتی های عمومی پیش می آید و اینکه آغاز قیام و بست گرفتن سلاح در همه حال باشیع فوق العاده فعالیت عملی و خودبخودی توده ها بایدهیزان و مطابقه داده شود.... برمشتی فرضیات و سوابق ذهنی انکاه دارد،

آنها بخیال خودتلاش می کنندکه توده نا آماده را برای قیام آماده کنند و او جگیری انقلاب را سرعت بخشنده، لیکن درواقع برعقب ماندگی خویش ازدهنیت توده و احیانا بر عدم توانائی خویش درفع سریع این عقب ماندگی و حل نا آمادگی های خودشان پرده می کشند و درنتیجه با اینکار به حرکت عوامل ذهنی انقلاب یعنی حرکت تشکلات انقلابی و از این نظریق به انقلاب زیان می رسانند".

باخط سربداران مستکبری کرده بودند. و این تنها، پر اگماتیسم و محافظه کاری و عدم اعتناد استراتژیک برخی از رهبران قدری میتر به توانایی پایه های انقلابی این خط بود که مانع از تحقق انشعاب و گسترش تشكیلاتی سربداران از اپورتونیستها و انحلال - طلبان شد.

یکی دیگر از استدلالات رایج ازوی مخالفین انشعاب سریع آن بود که برای "اشعاب رسمی" باید شورای سازمان تشکیل شود و فعل امکان برگذاری آن نیست. این برخورد فرمالیستی از نظر کادرهای انقلابی سازمان مسخره بنظرمی آمد، به همین دلیل ساده که اپورتونیستهار ابدون برگذاری شوراهم میتوان اخراج کردا آنچه مسلم است محافظه کاری و عدم جسارت بخشی از رهبران اکثریت در این زمینه مشخص خودبیانکردن را نازل اعتناد آنها به خط سیاسی - ایدئولوژیک نویسن سازمان نیز بود. و در صورت توجه دقیق نایندگان خط پرولتری به امر حیاتی تعیین مبارزه دو خط - همراه با پیشبرد طرح مرکزی سازمان - این گرایش متزلزل میتوانست آشکارتر جلوه کرده و آنکاه، آگاهانه کنار زده شود. چنانکه دیدیم بعدهای از قیام آمل و ازدست رفتن اکثریت رهبری سربداران، حاملین این گرایش سیاستی کاملا سانتریستی را در پیش گرفته و کوشیدند برخلاف نظر واراده اکثریت کادرهای سربداران، جریان منحص اپورتونیستی و راست را با جریان پرولتری دوباره بهم جوش دهند.

باید گفت که عدم دست زدن به گسترش قطعی تشكیلاتی خودنشانگرانکامسل بودن گسترش سیاسی - ایدئولوژیک بوده و این یکی از عواملی بود که بسیاری از التقاط ها در موضع سیاسی اتحادیه را بیاعت می شد. جدائی قطعی جناحی از پرورش ایجاد کنندگی بنی صدر از هیئت حاکمه و وقوع برخوردهای خصمانه میان آن با جناح حاکم تحت رهبری خمینی، اکرچه فرننهای مساعدی را برای پیشرفت های انقلابی در شرایط ضعف و شکاف درونی رژیم، در مقابل پرولتاریاقارداد، لیکن از طرف دیگر زمینه مساعدی را برای کشش خودبخودی توده ها پذیر پرچم یک جریان پورژوائی نیز فراهم آورد. و این مسئله ای بود که می بایست بمتابه محضی در راه جلب و پیچیج توده های وسیع تحت پرچم سرخ پرولتاریا بدان برخوردمی شد. اما بجای اینکار، همزمان با تصویب طرح سربداران بمتابه طرح مرکزی سازمان، حقیقت به طرح شعارهای نظیر "جبهه واحد پرگار از کلیه نیروهای ترقیخواه و ملی" پرداخت. این سیاست، نه تنها بجای اقلیت اپورتونیست سازمان و نشانه نفوذ رهبران و کادرهای بود که ارزایی بورژوا مکر اتیسم انقلابی با سربداران مستکبری کرده بودند، بلکه در عین حال نایانگران سختی بینشی مکانیکی بود که از تاکتیک "زدن یک به یک دشمنان" یک اصل همیشه صادق و چهانشمول میساخت. بی جهت نبود که همزمان با انتشار سندهای اول ماده ای هیئت مسئولین و اعلام طرح مرکزی سازمان و تأکید بر امر اتکا به نیروی خود و سازمان دادن صفت منتقل پرولتاریا، درستون های حقیقت، میثاق وحدت "رجوی - بنی صدر مورده پشتیبانی قرار می گرفت و این سیاست تحت عنوان منفرد ساختن باند حاکم بحداکثر و "زدن

یک به یک دشمنان "تبییر و تفسیر می شد . آبانماه ۱۳۶۰، مقاله ای تحت عنوان "طبقه کارکر، انقلاب دمکراتیک و مبارزه برای قدرت سیاسی" در نشریه حقیقت انتشار یافت که دقیقاً انحرافات یادشده را هدف گرفته بود:

"در شرایط کنونی، ادامه و تکوین انقلاب دمکراتیک ملی کشور ما با سرنگونی حکومت مستبد و مشروعه گر بورژوا - فنڈال کنونی گره خورد و قیام مسلح خلق و در رأس آن طبقه کارکر و پیشوavn آن بمنظور سرنگونی ولایت فقیه در دستور روز فرار گرفته است.....

حال که قیام مسلح بر علیه حکومت مستبد و مشروعه گر بورژوا - فنڈال کنونی به مهمترین وظیفه عملی برای طبقه کارکر و پیشوavn آن تبدیل شده، هدف قیام و وظایف ناشی از آن برای طبقه کارکر و پیشوavn آن حائز کمال اهمیت و توجه است . "..... در شرایط کنونی با توجه به دوران طولانی دنباله روی طبقه کارکر در مسائل انقلاب دمکراتیک از طبقات دیگر ... از انقلاب مشروطه تا کنون، روشن شدن ذهن طبقه کارکر از لحاظ درک و وظایف سیاسی خوبیش، و در حلقة مرکزی آن برقراری حاکمیت خود حاصل کمال اهمیت است، می بایستی در زمینه قدرت سیاسی، - طبقه کارکر - از دنباله روی از طبقات دیگر دست برداشت و با انحرافات درون خوبی دست بمبارزه بیرون مانه ای (حقیقت ۱۴۶، صفحات ۲ - ۱ - ۲) زند."

در این مقاله، همچنین با زمزمه هایی مبنی بر اینکه "ماهور ضعیف" و پیراکنده هستیم و نیازمندوحدت و ائتلاف بانیروهای متفرقی ضد رژیم می باشیم" نیز مرزبندی شده بود:

"بعلت ضعف و پیراکنده کی سیاسی و تشکیلاتی و نظامی طبقه کارکر نسبت به دیگر طبقات مخالف رژیم خود کاملاً کنونی و بویژه نسبت به ائتلافی از بورژوازی ملی و خود بورژوازی شهری بنایندگی بنی صدر - رجوی، با توجه به سابقه تاریخی و نفسو از انحرافاتی در میان طبقه که به دنباله روی سیاسی - عملی کارکران می انجمل کامل راه و زمینه برای حل شدن طبقه کارکر در دیگر طبقات مهیا می باشد ."

(حقیقت ۱۴۶ - ۱۴۵، آبان ۱۳۶۰)

اکرچه خط اکثریت سازمان، بدین ترتیب با ترهات بورژوا دمکراتیک، پاسیویستی و تسلیم طلبانه مرزبندی نموده بود اما باید بصر احت گفت در بینش سربست اران یک رکه پراکماتیستی وجود داشت که همزیستی با پرچمداران این انحرافات را باعث می شد.

خط نظامی سربداران

جنبه بسیار مهمی از خط سربداران که در اینچالازم می دانیم مختصرا بوجوه اساسی اشکالات آن برخورد کنیم، خط نظامی آنست. چراکه این مهمترین محضی بود که در نحوه پیشرفت طرح سربداران و نتایج عملی آن بشدت مؤثر افتاد.

آنچه در خط نظامی سربداران برجسته می نمود، التقاط و عدم وضوح آن بود، دور نمایی روشن از خط نظامی وجود نداشت و طبعا خودروشی یک جنبه بسیار قوی از آن کشته بود، یک خط عمومی نظامی تدوین نکشتن و بنابراین معلوم نبود که حرکت های نظامی مختلف و بالاخره قیام آمل چه بخشی از یک طرح عمومی را تشکیل می دهند و چگونه به پیشبرد آن خدمت می کنند.

از همان ابتدای پایه های طرح سربداران بر جنگی درازمدت کذارده نشد و در ک روشنی از طبیعت درازمدت مبارزه مسلحانه تحت رهبری پرولتا ریادر کشورهای تحت سلطه وجود نداشت. طبیعت طولانی مدت مبارزه مسلحانه تحت رهبری پرولتا ریا یک راه ترغیب و آکاهی بخشیدن به توده ها و انباشت نیرو می باشد. عدم توجه به این امر و امیدستن بد اینکه توده های وسیع شهری توسط قیام مابخیزش درآیند، بینش نظامی سربداران را رقم می زد. برانگیختن توده های شهری باجرقه ای در زمان معینی ناممکن نبود، اما باید از این فرصلت برای طنین انداز کردن هرچه قدر تمندتر صلاح آغاز جنگی طولانی مدت استفاده می شد - جنگی طولانی مدت که باکشیدن تمامی عرصه های جامعه کهن به نقد سلاح خود، آکاهی توده را بر می انگیخت و نیر و پیش را از اینجا می گرفت.

در جنگل بروی جوانب مختلف خط نظامی و بالاخن طبیعت طولانی مدت جنگ مسلحانه، مبارزه صورت گرفت ولی این مبارزه قادر نشد خط نظامی ما را از اشکالات فوق الذکر برخاند. پس از ۱۸ و ۲۲ آبان بحث متفاوتی از جانب بخشی از رهبری جنگل مطرح کردید که تنها تلاش جدی درای من دوره برای توجهی استراتئژی انقلاب و روش ساختن جایگاه مبارزه مسلحانه ای که آغاز کشته بود بحسب می آمد. این بحث در جلسه عمومی جمعیتندی سربداران متعاقب نبرد ۲۲ آبان ۴۰ مطرح گشت و طرح نظامی منطبق با آن، تقسیم بنده نظامی جدید و در ک دیگری از چگونگی پیشبرد مبارزه مسلحانه به میان آمد. در بحثهای حاد جنگل از درازمدت بودن جنگ‌انقلابی نیز سخن رفت. اما سپر و قایع نحوه پیشبرد - و در واقع عدم پیشبرد - طرح نزین و بالاخره در ک غالب در میان اعضای شورای رهبری سربداران بگوئه ای بود که با گذشت کمتر از دو ماه، بار دیگر طرح های کنار گذاشته شده - با کمی تغییر - در دستور کار قرار گرفتند و جایگاه مبارزه مسلحانه ای که شروع شده و طرح قیامی که در دستور کار کار بود در نمای کلی راه انقلاب ایران بار دیگر در پرده ای از ایهام و ناروشنی فرو رفت.

نداشتن یک خط تدوین شده در مردم داستراتئژی پیروزی یا راه انقلاب ایران زمینه مهم برخاستن التقاط ها و ناروشنی ها در عرصه موربد بحث بود. طبیعتاً، اتحادیه

بدلیل انحرافاتش از اصول ایدئولوژیک و علمی م.ل. اندیشه ماثوتسه دون و به فراموشی سیر دن تجربیات پیروزمند پرولتاریای بین المللی - بالاخص درایمن مورد تئوری جنگ خلق، تدوین شده توسط رفیق ماثوتسه دون - ناتوان از تحلیل علمی جامعه و محروم از بکار برست مقادره تجربیات کرانبهای طبقه کارگرین بین المللی بود. بنابراین نمی توانست دارای یک خط تدوین شده مارکسیستی درمورد راه انقلاب ایران باشد. از طرف دیگر، گستاخان از انحرافات گذشته سازمان در زمینه سیاسی - ایدئولوژیک نمی توانست بسرعت و بطور اتوماتیک به عرصه خلط نظامی منتقل شود. مسلماً این انتقال نیازمندبارزه ای خاص بود. با این اوصاف باید گفت که اشکالات فوق در خط نظامی، در عین حال، نشانگر آن بود که هنوز گستاخ جانبه نبوده و هنوز جمعبندی و سنتز کاملی از درس های گذشته صورت نگرفته است. اگرچه خط نظامی، خط تمایز تعیین کننده بین مارکسیسم و رویزیونیسم نمی باشد، و اصولاً مرزبین ما و خط اپورتونیستی سازمان نیز در اینجا ترسیم نگشت، امدادهای است که آنرا جدا از خط سیاسی - ایدئولوژیک بدانیم. خط نظامی انعکاسی از خط سیاسی - ایدئولوژیک می باشد و حتی تأثیرات متقابلی بر آن می گذارد. پرداخت خط نظامی مارکسیستی بر مبنای تجارب و دستاوردهای پرولتاریای بین المللی از عناصر مهم تدارک پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی است. و نقطه رجوع، تئوریهای نظامی تدوین شده توسط رفیق ماثوتسه دون می باشد. روش پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی با روش تمامی طبقات دیگر در تاریخ بشر متمایز است و این دقیقاً بدلیل آن هدف نهاییست که پرولتاریا از کسب قدرت سیاسی و پرقراری حاکیتیش دنبال می کند - یعنی رسیدن به جامعه کمونیستی، جامعه ای که بر مبنای پویایی و خلاقیت آگاهانه بشر ساخته خواهد شد. بنابراین آنچه بیش از هرچیز دیگر روش پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی را از روش طبقات دیگر مجزا می کند، رقیم خود را تماشی تلاش هایش با عنصر آگاهی کمونیستی است، و در این میان خط نظامی پرولتاریا مستثنی نمی باشد.

ضربه ۱۳۶۱،

بازسازی تشکیلات و شورای چهارم اتحادیه

النقطاط و ناروشنی در خط نظامی ، عامل مهمی در شکست قیام آمل بود. این یک شکست بود چراکه نتایج آن علا مانع ادامه یابی حرکت مسلحه سربداران کشت. مهمترین اصل نظامی که مائویته دون در تزهای خود به پیش گذاشت - یعنی حفظ نیروی خود بحداکثر و نابود کردن نیروی دشمن و حفظ ادامه کاری - رعایت نکشت و این اصل، فربانی پراگماتیسم و کریش بخودروشی گردید.

این شکست به پروژه کسیت سیاسی - ایدئولوژیک سربداران نیز ضربه زد و متعاقب آن، بسیاری از کادرهای سازمان دچار سردرگمی و انفعال و ندانم کاری گشتد و عرصه برای جولان سردمداران خط اپورتونیستی اقلیت سازمان گشوده کشت.

برمنzen چنین اوضاعی، وارد آمدن ضربه تیرماه ۱۳۶۱ بر سازمان ما از جانب رژیم و عیان شدن شکست مقطوعی انقلاب، اوضاع فوق را تشیدیکرد. شکست کمونیستهاد ر انقلاب ۵۷ و سالهای متعاقب آن، شکستی ناشی از تناسب قوای نامطلوب نبود بلکه اساساً شکستی سیاسی بود و همین امر باعث گشت که شکست فربانیان خود را دست دسته - در شکل انفعال و یأس - از جنبش کمونیستی بکیرد. این شکست نه گواهی ورشکستگی اصول علمی و ایدئولوژیک کمونیستی بلکه ورشکستگی انحلال این اصول بود. بسیاری از کادرها و رهبران این جنبش - منجمله برخی از رهبران سابق و کادرهای ا. ک. ا. - که در بیدادگاههای رژیم جمهوری اسلامی به تقبیح کمونیسم پرداختند

راشکنجه های فرون وسطانی جلادان اسلامی نبود که شکست و به خیانت و ارتداد واداشت، بلکه آنها از مدت‌ها قبیل اعتقاد استر اتریخ خود را به کمونیسم اردست داده بودند. شاهد این ادعا، صفت طویل مرتدین و خائنین به کمونیسم و رواج شکاکایت و انحلال طلبی، واختراع تزهای "مارکسیستی نوبن" در بیرون زندانهاست. بطور خلاصه، دوره ای رسید که بقول لنین "انحطاط، فساد اخلاق، انشعاب، تفرقه، ارتداد و پورنوگرافی جایگزین سیاست گردید. کثیف بسوی ایده الیم فلسفی شدت یافت، عرفان پرده ای برای پوشش روحیات ضدانقلابی گشت". در این میان، فقط آن کسانی را توان گیریختن از این مهلکه بود که قابلیت جمعبندی بر راستای انقلابی ارزشمند است. درین از زمان کودتای رویزیونیستی در چین تا انقلاب ایران و دوره پس از آن را داشته و اعتقاد استر اتریخ خود را به امکان دستیابی به کمونیسم از میان پیچ و خهمای سختی ها از دست نداده بودند. واينان چه در درون زندانها و چه در بیرون کم نبودند. بسیاری از رهبران، کادرها، اعضاء و مرداران ا.ک.ا. قاطعانه برآرمان کمونیسم پای فشند و باسری افرادش و چشمانی پر امید، دوخته به آینده درخشان، جان باختند. و در بیرون زندان در مقابل سیل انحلال طلبی و یأس و سرخوردگی، کسان دیگری نیز بودند که باستنده سربدارانی بودند که خلاف جریان شناکنند، رفقائی که چون فولادآبدیده شده بودند، پرچم سرخ م.ل. اندیشه مأوثسه دون را بدش کشیده و کمر همت به بازسازی سازمان بستند.

تشکیل کمیته موقت رهبری ا.ک.ا. در فاصله کوتاهی بعد از ضربه ۱۳۶۱ و تلاش شبانه روزی اعضاء آن برای حفظ و برقراری ارتباطات میان افراد بازمانده سازمان و مقابله با جریان قدرتمندانه انحلال طلبی و رویزیونیسم بالآخره در بهار ۱۳۶۲ تمددا شورای چهارم ا.ک.ا. تشکیل شد. این شورا، نقطعه عطف پروسه بازسازی سازمان بود. اهمیت و ارزش والای شورای چهارم سازمان، بیش از آنکه با مصوبات سیاسی - تشکیلاتی این شورا محل خورد، با جایگاه ایدئولوژیک و خدمت تاریخیش در مواجهه با امواج قدرتمند انحلال طلبی و گرایشات ضدکمونیستی است که معین می شود. در آشنازی بازار نفی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مأوثسه دون، و بزرگ سؤال کشیدن حزب و حزبیت پرولتاری، در عرصه تاخت و تاز توبه کنندگان از مارکسیسم، گروهی کوچک اما معتقد اصول، آرمان و راه پرولتاریا خلاف جریان عمومی شنا کردند، آگاهانه بمساف خطر شایع انحلال طلبی و اگنوسیس شناختند و با برگزاری شورای چهارم اتحادیه، تأکیدی روشن و عملی بر ضرورت حیاتی سازماندهی کمونیستی نهادند. در واقع شورای چهارم محسول یکدوره مبارزه سخت علیه تسلیم طلبی در مقابل شرایط دشوار و همچنین نتیجه مبارزه ای حاد برای حفظ و تثییت دستاوردهای سربداران بود. کاری که مسلمان تدبیریت یکرشته اصول حیاتی و مهم سیاسی - ایدئولوژیک نیازداشت.

مصطفی شورای چهارم با این عبارات آغاز می شود:

"با زتاب ضربات وارد بآرمانهای طبقه کارگر در سطح جهانی، طبعاً تأثیر خود را بر جنبش کمونیستی و انقلابی میهن مانیز باقی گدارد و می گدارد.....

عده ای ساده لوح ویاران متزلزل طبقه کارگر امروزه تحت تأثیر جو موجود، مرعوب گردیده و دست از آرامنهای انقلابی و اصول خدش ناپدیده م. ل. شسته اند. از پیکو تجدیدنظر طلبان خروشچفی و سه جهانی سعی دارند تاباکل آلودنودن آب و هوچی بازیهای معمول خود، شکسته او ضربات وارده بر کمونیسم جهانی را وارونه جلوه دهند... از سوی دیگر تروتسکیستها و شبه تروتسکیستهای رنکارسک سعی دارند تا از شر ایط موجود در جهت اثبات تئوریهای ور شکسته و مطرود خود استفاده نمایند. اینان در زیر لفاظی های "چیه" سر سختانه ترین ضدیت خود را با م. ل. و اندیشه مائویسته دون پنهان نموده اند.

آنکه نموده است بدبناهی هر شکستی عده ای که مبارزه را دشوار تراز حد تصور خودمی یابند دسته دسته صحنه نبرد اترک می گیند. اینان همان مبارزه راه طبقه کارگر و انقلابیند. در این میان عده ای تنها به کنار گذاردن صحنه مبارزه و رفتن در بی کاروزندگی شخصی خود بسته می کنند اما از طرف دیگر عده ای نیز سعی می نمایند تا انفعال خود را با انواع و اقسام ترجیهات و تزهیهای ضد انقلابی لایوشانی نموده و از این رو عملا به سیاهی لشکر دشمنان انقلاب و طبقه کارگر بدل می شوند. اینها یا به ایده الیم و "خدای پرستی" رو آورده و یا از تروتسکیسم و "انحلال طلبی" و رویزیویسم و نظر کاه هاشی از این قبیل قبایل برای پوشاندن کراحت پاسیویسم خود می جویند.

رشدان غمال و "کنار کشیدن" در جنبش انقلابی، چه در سطح سیاسی و یا بدبناهی و چه در زمینه پر اتیک اکرچه خطربزرگی محسوب می شود، معهدا ویژگی خاص انقلاب ما نبوده و در تمام انقلابات جهان و در اعصار مختلف بدبناهی یکدورةان شکست و یا افت نسی جنبش بصورت عارضه ای اجتناب ناپدیده بروز نموده است.

در چنین دورانی است که بر افراد شرکت کننده داشتن پرچم اصول و آرامنهای طبقه کارگر و انقلاب نیازمند ایثار و از خود گذشتگی پیگیر ترین و پاکیزترین کمونیستهایم باشد. در چنین شرایطی است که کمونیستها و انقلابیون راستیین و پیگیر ترین پیشوaran طبقه کارگر و خلق در تجربه محک زده می شوند و از کوره نبردی خونین و نابرابر، رهبران واقعی توده آبیدیده گردیده و بیرون می آیند.

(از مقدمه مصوبات شورای چهارم - بهار ۶۲)

مصطفی شورای چهارم با تأکید گذاردن بر اصول م. ل. اندیشه مائویسته دون و مورد انتقاد قراردادن انحراف راستروانه حاکم بر ا. ک. ۱ - دور افتادن سازمان از حرکت مستقل برای اعمال هژمونی پرولتری بر انقلاب دمکراتیک - کامی تعیین کننده در حفظ دستاوردهای گست انقلابی سربداران برداشت:

"م. ل. بما می آموزد که برخلاف لفاظهای رویزیویستها و اپور تونیستهای رنکارسک، رهبری چنین اشاره و طبقاتی [اقشار و طبقات غیر پرولتری] بهیچوجه قادر به سرانجام رساندن این چنین مبارزاتی نیستند. بنابراین اشتیاه سازمان ما به یک کلام سپردن نقش و رسالت طبقه کارگر، در هژمونی مبارزات خدامیری بالیستی به این طبقات بوده است

بنابراین وظيفة طبقه کارگر و گمونیستها نه پذیرش رهبری غیرپرولتری دریک مرحله و کسب رهبری در مرحله دیگر، بلکه رقابت بر سر کسب رهبری جنبش از همان ابتدای آن می باشد.....
(صفحه ۴ مصوبات)

قیام سربداران در بطن خود مضمونی مثبت و بی نهایت انقلابی داشت: خیز ش برای کسب قدرت سیاسی در شرایطی که اکثر نیروهای سیاسی چه قبل و چه بعد از کودتا این فکر را در سر نداشتند.
(صفحه ۱۰ مصوبات)

آنچه در دیدگاه سازمان بهنگام برگزاری شورای چهارم جائی خالی داشت، حرکت نکردن از عرصه جهانی و قرار ندادن یک گروه تضادها و پرسوهای موجود در صحنۀ مبارزۀ طبقاتی ایران در چارچوب کارکرد دینامیسم کل سیستم امپریالیستی بود. این نقطۀ ضعف مهمی بود که نتایج سیاسی معینی را در برخی از بیندهای مصوبات ببار می آورد. فی المثل، به جدا کردن مکانیکی و ظایف دمکراتیک از ظایف ضد امپریا - لیستی انقلاب در مصوبات انجامید و از این بحث، لزوم دوره بندی و ایجاد صفت بندی های گوئاگون با "متحдан" پرولتاریا بر مبنای عده بودن هریک از این دور شته و ظایف ناشی گردید. بعلاوه، عدم تعیین و تدقیق ارزیابی از دینامیسم امپریالیسم و عدم نفوی جوانب نادرست دیدگاه گذشته سازمان در این مورد، باعث گشت که شوران تواند در مجموع تصویر صحیحی از ترکیب طبقات حاکمه قبل و بعد از مقطع تاریخی خرد ۱۲۶۰ بدست دهد و در گیری ها و تنافضات میان حکومت جمهوری اسلامی و قدرتهای امپریالیستی را بررسی تحلیل کند. این مفصلات در کار ارزیابی و تحلیل باعث گردید که مصوبات شورا به وقایعی نظیر اشغال سفارت، یا جنگ ایران و عراق و سیاست و برنامۀ عملی اتخاذ شده از سوی ا. ک. ا در دوران آغازین این وقایع، برخوردی ناروشن، التقاری و ناصحیح داشته باشد. نفوی و طرد این ناروشنی ها و وظيفة دوره مابعد شورا بود - دوره ای که بدون شک می توان گفت با تشکیل جنبش انقلابی انتز نا - سیونالیستی بسرعت طی گشت.

مُوئخره

در سال ۱۳۵۷، آن نیروهای ملائم که پرچم تعالیم مائو را بدست داشته و در مقابل رویزیونیسم شوروی و چینی قد علم کرده بودند، همکی جریاناتی نو خاسته از دل خیزش - های سال های آغازین دهه ۱۳۵۰ بحساب می آمدند. آنها هنوز جوان، قلیل العده و کم تجربه بودند. انقلاب ایران و معضلات و مسائل نوین و پیچیده ای که با خود به مراد آورده، وهمچنین مسائل کلیدی ایدئولوژیک - سیاسی مقابله پای پرولتاریای جهانی سبه خصوص بعد از کودتای ۱۹۷۶ بورژوازی در چین -، کمونیستهای ایران را نیز به مصاف می طلبید. عقب ماندگی شدید جنبش کمونیستی در ایران نسبت به تحولات عینی که به دنباله روی عناصر آگاه از سیر خودبخودی اوضاع پا می داد، باعث شد که جنبش ما بطور جدی از حل این مجموعه مسائل بازیماند. کمونیستهای ایران آنچنان در گرداب این معضلات فرو رفتند که حتی نیم نگاهی هم به دستاوردها و پیشرفت‌های نوین - سگزدانهای دیگر پرولتاریا در سطح بین المللی نیانداختند.

کرفتاری جنبش کمونیستی ایران در چنگال بحرانی ایدئولوژیک - سیاسی و پراکنده‌گی و سردرگمی ناشی از آن، طی سالهای اخیر از صفوی این جنبش قربانیانی بسیار گرفت و به منجلاب شکاکیت، انحلال طلبی و توهمات پاسیویستی بورژوازی سرازیر شود. این روند آزاردهنده - که علیرغم کاهش، کماکان نیز ادامه دارد - در متن اوضاعی جریان یافته که شرایط در سطح جهانی برای پیشرفت‌های انقلابی از نقطه نظر عینی و هم ڈھنی بواقع مساعد است. برادران تتعیق بحران امپریالیسم و تشیدرقابت دوبلوک امپریالیستی، مجموعه این سیستم استثمار و سرمایه بوضوح تضعیف گشته و شکافهای عظیمی بر ارکانش نمودار شده اند. در افق تحولات، چشم اندازهای فوق العاده روشنی بسود انقلاب پرولتاریا و متحдан ستمدیده اش بچشم می خورد.

ظهور امواج نوینی از مبارزات فهرآمیز توده ای در حلقه های شکننده سیستم امپر - یالیستی که از خصلتی تشیدیابنده و ادامه دار برخوردارند، طلایه دار بحران های سیع انقلابی، در شرایط وقوع کمکاهی، تاریخی، - جهانی، است.

از سوی دیگر، وجود جنبش انقلابی انتربناسيوناليسنستی بمتابه عاملی بسیار مهم در عرصه مبارزه طبقاتی پرولتاریای جهانی، و بیانیه این جنبش که پایه های محکم را از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی برای طبقه واحد جهانی مستقر کرده، و جهت گیری - های صحیح برنامه ای را برای پیشبرد انقلاب پرولتری - درکشورهای امپریالیستی و تحت سلطه - به پیش نهاده است، انقلابیون کمونیست و کارگران و ستمدیدگان جهان را از نقطه نظر ذهن، نیز در موقعیتی مساعد قرار می دهد.

برای کمونیستهای ایران خوشوقتی عظیمی است که ضربه شکست رازمانی متحمل شده اند که توفانهای عظیم از چارکوش جهان فرا می رسد و دوباره ایران رانیز یعنوان حلقه ای از زنجیر سیستم امپریالیست به تکان درمی آورد.

برای پرولترهای انقلابی در ایران، شرایط مطلوبی فرآم کشته که بتوانند تجربه شکست خویش را با استواردعا و پیشرفت‌های نوین پرولتاریای بین‌المللی - انعکاس یافته در بیانیه جنبش انقلابی انتراسیونالیستی - جمعیت‌نده و سنتز کنند، و بدین طریق روند شکست را بقدر خود بدل ساخته، قربانیان کمتری رامتحمل شوند. تنهای‌باید آگاهانه و صادقانه چشم باز کرد و با برخورداری دیالکتیکی ماتریالیستی جایگاه تجربه جنبش کمونیستی ایران را در چارچوب کلی تجربه جنبش بین‌المللی کمونیستی پیدانمود و راه خروج از بحران و راهکشای برای پاسخ به وظایف اساسی کمونیستی را دریافت.

آن دست از کمونیستهای اصولی که کماکان به اصول خدش ناپذیر علم رهایی طبقه کارگر و آموزش های رهبران کبیر پرولتاریا و فادرند و حاضر به ترک اردوی انقلاب پرولتری و پیوستن به خیل انحلال طلبان، یا لشکریان ضدانقلاب بورژواشی نشسته اند، می باید به مسئله ایجاد حزب کمونیست انقلابی برپایه مارکسیسم - لینینیسم - اندیشه ماثوتse دون بمثابه وظیفه ای عاجل نگاه کنند. برای آنها باید این مسئله روشی بپوشند - و اینک تاحد زیادی نیز روش شده است - که دفاع از ماثوتse دون واندیشه راهکشان او در مقابله با رویزیونیستهای رشگارنگ، مسئله مرکزی برای پیشرفت جنبش کمونیستی در دهساله کدشته بوده و کماکان نیز هست. «علاوه»، جمعهندی از تجربه تاریخی پرولتاریا و مشخصا از دو شکست عظیم دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی و چین با انتکاء به پیشرفت ترین دستاوردهای طبیه کارگر - و مشخصا با انتکاء بر نقش و اهمیت انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی - امری حیاتی در تدوین خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی و برداشتن گامهای فراتر در مسیر پیشبرد پروسه تاریخی - جهانی انقلاب پرولتری - و انقلاب ایران بمثابه بخشی از این پروسه - محسوب میگردد. هر عنصر کمونیستی موظف است که با چشمانی باز بدنیال این جمعهندی و سنتز تجارب باشد و درست از این زاویه باید به گردان متشكل پرولتاریای جهانی و بیانی - جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نگاه کند. این بیانیه حداقل مصالح موردنیاز این دوره را برای حرکت متحده درجهت ساختمان جنبش متشكل انترناسیونالیستی در سطح

جهانی ، وهمچنین ایجاد احزاب کمونیست در هر کشور مشخص، فراهم آورده است. هر کمونیست انقلابی را سین در ایران می باید حول این محور مینیم، گردآید . این نخستین کام درجهت پاسخگویی به وظایف کمونیستی، و مشخصاً وظیفه عاجل ایجاد حزب کمونیست ایران است . اتعادیه کمونیستهای ایران (سربداران) تمامی پرولترهای آگاه و انقلابی را به قدم نهادن در این راه فرامی خواند.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

www.iran-archive.com